

فهرست مطالب

حمله احتمالی آمریکا به ایران ص 26

نیروی کار اعتراضات کارگری ص 27

بیانیه فعالین ضد جنگ ص 20

قتل های زنجیره ای مهاجرین در آلمان

ص 31

زنان افغانستان ص 6

انقلاب مصر ص 2

کرج جنبش سرمایه داری ص 8

تاریخ اسلام ص 23

اشغال وال استریت ص 4

جنبش فمینیستی ص 10

نقد کتاب زن و سکس ص 13

سرگذشت پر مخاطره ص 12

آسیه بی بی ص 7

قتل پر افتخار ص 7

تغاری بشکنه ما سستی بریزد ص 18

دکتر صمدانی و پس دادن دکتری
افتخاری و جواب میر فطروس به آن
ص 20

حجاب شکل عریان خشونت ص 28

شرایط وحشتناک کا در صنعت پو شک
ص 21

امپراطوری ها چگونه واژگون می شوند
ص 29

تحلیل جنبش وال استریت در ایران ص
14

هنر در صفحات 15 و 16 و 17



ادامه انقلاب در مصر



در میان اخوان المسلمین که آن را ابزاری می دیدند، برای دور نگهداشتن آنان از اعمال واقعی قدرت. در واقع، این متن به ارتش امکان می داد تا هر تصمیم مجلس آینده را رد کرده و حتی آن را منحل کند. در این جا «نمونه ترکیه» را مطرح می کردند و البته نه مدل کنونی، بلکه نمونه سی سال پیش که ارتش «مراقب» قدرت غیر نظامی بود ... حقی که با اصلاحات ده سال اخیر از ارتش گرفته شد. به این شکل، شورای عالی نیروهای مسلح اخوان المسلمین را به مخالفت علنی وا داشته و این سازمان همراه با نیروهای دیگر، به تظاهرات يك میلیون نفره در روز جمعه ۱۸ نوامبر فراخواند: برای نخستین بار از بهار ۲۰۱۱، اخوان المسلمین به خیابان ها می ریختند. وسعت تظاهرات و سپس سرکوب وحشیانه آن موجب بروز حوادث کنونی شد، بسیجی که از چارچوب قاهره و اسکندریه بسیار فراتر رفت. امتناع اخوان المسلمین از شرکت در کارزار جدید، با وجود نگوشت روشن آنان نسبت به سرکوب، مؤید این است که آنان برای انطباق با وضع موجود پس از مبارک مشکل دارند و این امر بدون ایجاد تفرقه در میان آنان نیست. (۶) واقعیت این است که هدف آنان در کوتاه مدت برگزاری انتخابات در ۲۸ نوامبر است که عده بالای نمایندگان برای آنان را تضمین می کند. هنوز مشکل است که نسبت به چگونگی تحولات این مرحله آگاهی یافت (۷) آن چه حتمی است، این است که مصریان برخلاف خبر تحقیر آمیز روزنامه فیگارو (پاریس، ۲۳ نوامبر ۲۰۱۱) در جستجوی «فرعون جدید» نیستند (۸). شورای عالی نیروهای مسلح حاضر شدند تا در چند نکته کوتاه بیایند: پذیرش استعفای دولت، وعده انتخابات رئیس جمهوری پیش از پایان ماه ژوئن ۲۰۱۲، انتقال دولت به غیر نظامیان و اقدام به بررسی سرکوب. البته این دستاوردها، بسیار کم است و بسیار دیر... تظاهرات ادامه دارد، بسیج مردمی گسترده تر می گردد. مطلب نادری که شاهدش بودیم، فراخوان ۲۵۰ دیپلمات شاغل مصری برای بازگشت حکومت به غیرنظامیان است.

انقلاب ادامه دارد

انقلاب مصر، پرده دوم

نویسنده: آلن گرش شنبه ، ۲۶ نوامبر ۲۰۱۱

ترجمه بهروز عارفی

تارنامه لوموند دیپلماتیک

(۲) به موازات آن، انتخابات سندیکاها گوناگون حرفه ای، دگرگونی های عمیقی در سازمان هایی که وزنه ای واقعی در جامعه شمرده می شوند، به بار آورد: ابتدا در سندیکای پزشکان، اخوان المسلمین ضمن حفظ اکثریت در سطح کشور، کنترل بخش هایی از مناطق را از دست دادند (۳). آنان در انتخابات سندیکای معلمان پیروز شدند (هنوز نتیجه دقیق آن به دست ما نرسیده است)، اما ریاست سندیکای روزنامه نگاران و بویژه سندیکای قدرتمند وکلا را نیز از دست دادند. شرکت بالای رای دهندگان، که نشانه خواست اعضای این سندیکاها و خود این سازمان ها برای ایفای نقشی رزمنده است، بیشتر از شکست های اخوان المسلمین (که گاهی نسبی بود) اهمیت دارد.

این فعالیت ها، نظیر اعتصاب ها و فعالیت های محلی علیه فساد یا علیه رهبران رژیم گذشته که هنوز مقام خود را حفظ کرده اند چنان چشمگیر نبود، و تا حدودی به خاطر بازی دستگاه های سیاسی، مباحثات پایان نیافتنی میان احزاب و نیروهای مسلح در مورد زمان انتخابات و محتوای قانون اساسی آینده و غیره از نظر ها پنهان ماندند.

بیش از هر چیزی، آن چه شورای عالی نیروهای مسلح (که در آغاز، دست کم دارای کمی اعتبار بود) از دست می دهد، حفظ سیاست سرکوبگرانه نسبت به مخالفان و به طور وسیع تر کل جمعیت است: هم چون گذشته دستگیری های خودکامه ادامه دارند، همین طور بدرفتاری و شکنجه؛ و دادگاه های نظامی غیرنظامیان را محاکمه می کنند؛ و با تحقیق در مورد شکنجه و نیز مرگ در زندان ها نیز همچنان مخالفت می شود. ادامه این رفتارها نه فقط باعث بی آبرویی ارتش در میان جوانان روشنفکر حاضر در صحنه از ۲۵ ژانویه شده، بلکه همین طور در میان همه اقشار مردمی. شرکت فعال در درگیری های افراطی ها، گروه های هوادار باشگاه های فوتبال که نفرت شان یادآور نفرت جوانان حومه های فرانسه از نیروهای پلیس ضد جنایت در فرانسه بوده و شاهدهی است بر به ستوه آمدن عمومی در مقابل اقتدارگرایی و خودکامگی. (۴). برای نمونه، وضعیت علاء عبدالفتاح، وبلاگ نویس که به دلیلی واهی دستگیر شد افکار عمومی را تکان داد، به ویژه که نامه او از زندان، روشنائی بخش شرایط زندان هم بندان او و وضعیت ده ها هزار جوان شد که بیشترشان از اقشار مردمی بوده و از هیچ امکائی که از آنان حفاظت کند، برخوردار نبودند. این خودکامگی و خشونت دیوانه وار هر سرکوبی - علیه تظاهرات قبطی ها در اکتبر و نیز علیه تظاهرکنندگان میدان تحریر، روز جمعه ۱۸ نوامبر و روزهای پس از آن

- (۱۵) از عوامل تعیین کننده گسترش تظاهرات بود. به یاد بیاوریم که شعار «کرامت» موجب پیوند همه اقشار جامعه بود، چه در مصر و چه در باقی جهان عرب.

از سوی دیگر، تصویب سند «فرا تر از قانون اساسی»، که هدفش محدود کردن اکید مجلس تدوین قانون اساسی در آینده بود، با مخالفت هایی روبرو شد. از جمله



بد بینی بر همه زبان ها جاری است. پس از بهار عربی، پائیز عربی فرا می رسد. ضد انقلاب در حرکت است و از نگاه گروهی، حتی انقلابی هم رخ نداده است. این احساس، بدون تردید آن چنان بارور است که تصور می شود که سرنگونی رژیم های مصر و تونس بسیار آسان انجام گرفته است و توهمی ببار آورده که گوئی دگرگونی ها نیز به سادگی صورت خواهند گرفت. به محض این که روند آهسته شد، فالگیران اعلام کردند که انقلاب شکست خورده است. در حالی که تاریخ همه انقلاب ها، از انقلاب انگلستان تا فرانسه، از انقلاب بلشویک تا انقلاب الجزایر نشان می دهد که دگرگونی به زمان، به نیرو و اغلب به درگیری های خشونت بار نیاز دارد. طبقات مسلط به ندرت حاضر می شوند بدون مبارزه دست از حاکمیت بردارند. اما، اگر ضد انقلاب يك واقعیت است، هیچ نشانه ای در دست نیست که ناگزیر به پیروزی برسد.

سقوط حسنی مبارک فقط نخستین مرحله بود که انتصاب دولتی جدید، سپس دستگیری رئیس جمهور و اعضای خانواده اش و آغاز محاکمه آنان را به دنبال داشت. شورای عالی نیروهای مسلح با تشکیل چنین دادگاهی موافق نبودند. خیابان تصمیم های دیگری را دیکته کرد از جمله انحلال حزب «دموکراتیک ملی» (حزب مبارک)، و سپس انتخاب رهبری جدید برای سندیکای رسمی.

اما مسئولان رژیم پیشین برای حفظ امتیازات خود، پا به پا در همه سطوح، می جنگند. کوبنده ترین مثال، کنترل رسانه های دولتی، روزنامه های رسمی و تلویزیون است (۱). به رغم چند تغییر جزئی، این رسانه ها همچنان نقطه نظرهای شورای عالی نیروهای مسلح را پخش می کنند و باکی ندارند که دروغ و فریب را همچون دوران مبارک، چاشنی خبرها کنند. در هر موسسه و دانشگاهی، در هر اداره ای هنوز «مبارک کوچولوها» سر کارند، در حالی که آنان در فساد های مالی رژیم گذشته شریک بودند. در همه جا، اعتصاب ها و مبارزه ها برای تغییر مسئولان و نیز بهبود شرایط زندگی مزدبگیران ادامه دارد. به ویژه بسیج کارگران بود که انقلاب کنونی را تدارک دید.

تلفن تماس با روشننگر
905/237/6661

روشننگر متعلق به شماست

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار آن
یاری رسانید

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

20	تورنتو	خانم شوکت
30	-	خانم روشنک
10	-	آقای صادق
40	آلاباما	آقای صبوری
20	تورنتو	آقای پرویز
50	کالیفرنیا	آقای مقیمی
15	لاس وگاس	آقای گنجی
200	ویرجینیا	آقای ابطی
50	تورنتو	آقای ناصر فرهی
20	-	آقای رضا
25	-	آقای احمد
20	-	آقای سیامک
50	-	آقای مسعود الوند
25	-	خانم هما فرید
10 یورو	فرانکفورت	آقای حبیب ن
10 یورو	-	خانم فرزانه
10 یورو	-	آقای آرمان
10 یورو	-	آقای حمید گ
50 یورو	-	هنریش فرانکفورت

گزارش مالی

مخارج این ماه \$1365 (\$1365 خرج چاپ) بوده که با توجه به \$688 کمک مالی، \$677 کسری داشته ایم که با محاسبه \$1694 کسری از ماه قبل کل بدهی ما بالغ بر \$3208 می شود که با توجه به خطر احتمال توقف انتشار نشریه امید است با یاری خوانندگان رفع گردد.

Publisher : Rowshangar
Editor in Chief: Siamac So-tudeh

Editor : Almas shoar
Graphic: Simin Raha

Editor : Almas shoar
Graphic: Simin Raha

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک، هیوستون، دالاس نیوجرسی ویرجینیا آتلانتا
توزیع روشنگر در لوس آنجلس: شرکت کتاب

نماینده روشنگر در اروپا

آقای گودرز حسنون

Tel: 49 - 178 - 7310 - 596

Goodarz Gondae <ggondae@yahoo.de>

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: الماس شعار

گرافیک و صفحه آرایی: سیمین رها

تیراژ: 7000

کشورهای دیگر

پاریس

فروشگاه سپید

کتابفروشی و مرکز فرهنگی خاوران

بروکسل

شرکت سخت افزار و نرم افزار
رایانه

آمستردام

فروشگاه رز

هلسینکی

کتابخانه عمومی شهر

لندن

کتابفروشی هرمز

ویسبادن:

سویر زعفران

سویر محمود

سویر بهروز

ماینتس:

فروشگاه امیر

فروشگاه

محمدی

گیسن:

مینی مارکت ارم

مونخ:

بازارچه حافظ

اشتوتگارت:

بازارچه آریا

کلن:

فروشگاه و سوپر چی چی نی

فروشگاه ژاله

انتشارات مهر

خانه کتاب فروغ

دورتموند:

فروشگاه پارس

فروشگاه پرسپولیس

دوسلدورف:

سوپر مارکت آسیا

بازارچه اصفهان

سویر ارکیده

آخن:

فروشگاه آسیا

سویر سهند

سویر سینا

بوخوم:

فروشگاه آیدا

فروشگاه پرسپولیس

برلین:

کتابفروشی هدایت

کمیته حمایت از زندانیان سیاسی

انجمن زنان برلین

انجمن فرهنگی دهخدا

آرشیو اسناد و پژوهای ایران
کانون پناهندگان سیاسی

هامبورک:

پامبر بازار

هانفر:

کار آگاه

آدرسهای تماس با روشنگر
چک کمک مالی خود را به نام روشنگر
و به آدرس های زیر ارسال نمائید.
و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز کمک مالی خود
استفاده نمائید.

کانادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس جدید پستی:

50 Weybright crt.suit # 46

Toronto on Mis_5A8

CANADA

Tel : (905) 237-6661

rowshangar1@yahoo.com

دوستان و خوانندگان گرامی روشنگر در اروپا

نزدیک به یک سال هست که نشریه روشنگر در شهر ها و کشورهای مختلف اروپایی از پاریس گرفته تا بروکسل و برلین و فرانکفورت در مغازه ها و مراکز فرهنگی و یا شخصا در محل سکونت تان بدست شما می رسد و فکر می کنم برای افراد اهل مطالعه و یا مبارزه دیگر نشریه ای ناشناخته در اروپا نباشد. علاوه بر 6000 نسخه در کانادا و آمریکا ما در اروپا بین 1000 تا 1300 نسخه از نشریه هم پخش و توضیح می کنیم. ما در ماههای اخیر حتی با کمبود نشریه مواجه شدیم. اروپا گنجایش و پذیرش بیشتری و حداقل تا 2000 نسخه را هم دارد. ولی با توجه به هزینه سنگین پست نشریات از آمریکا به اروپا از یکطرف و مخارج مالی پخش آن در خود شهر ها و کشورهای اروپایی ازطرف دیگر ما را با مشکلات مالی مواجه کرده. ما ضمن تشکر از کمکهای تا کنونی شما علاقمندان و خواننده گان نشریه هنوز قادر نشده ایم حتی هزینه پست را از این کمکها تامین کنیم چه برسد به هزینه چاپ آن. با توجه به این مشکلات مالی که گریبان گیر ما می باشد ما مجبوریم در نحوه و محل پخش نشریات در آینده در اروپا تجدید نظر کنیم و نشریات را فقط برای شهرهای بزرگ و یا جاهایی ارسال کنیم که هم بیشترین آمار خواننده در آنجا متمرکز هست و یا از آنجاها کمک مالی دریافت می شود اگر چه هدف ما در آینده چاپ نشریه در تیراژی 2000 در اروپا و ارسال آن به تمام شهرها و کشورهای اروپایی می باشد و این امریست که بدون کمک های مالی شما عزیزان میسر نیست.

گودرز حسنون

همکار و مسئول نشریه در اروپا

لیست شهرها و کشورهایی که در آنجا نشریه روشنگر قابل دریافت می باشد.

آلمان

فرانکفورت :

فروشگاه و کتابفروشی پخش ایران

فروشگاه و کتابفروشی خراسان

فروشگاه و کتابفروشی ننگین

فروشگاه بی بی

Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

فروش، تعمیر و تدریس

New & used

By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل



• خدمات و کرایه سیستم صوتی

• عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم ،

• XBOX 360 & Ps3

• تعمیر و فروش اکس باکس و پلی استیشن

• LCD projector, Camera & Sound Systems Rental



بابک یزدی

جنب پلازای ایرانیان

تلفن های تماس:

(416) 759-3396

(416) 471-7138

6061 Yonge St Suit: 1004

Website: www.advancedcomputer.info

Email: advanced.computer@live.com

or babakyazdi@yahoo.com

اشغال وال استریت

گرد آور، تحلیل و ترجمه: احمد خزاعی



و شما تاریخ اختتامی برای حضور خود در اینجا ندارید. و این عاقلانه است. فقط در صورتی که سر جای خود بمانید می‌توانید ریشه بدانید. و این امری حیاتی است... سازمانیابی افقی تان و این که عمیقاً دموکراتیک هستید تحسین برانگیز است. اما این اصول با کوششی مجدانه برای بنای ساختارها و نهادهائی به قدر کافی استوار برای از سرگذراندن طوفانهائی که در پیش است سازگار است. من شدیداً ایمان دارم که چنین خواهد شد. اما بزرگترین تفاوت این است که ما در 1999 با سرمایه داری می‌جنگیدیم که در اوج رونق اقتصادی خود بود. نرخ بیکاری پایین بود و بازار سهام بیا بروئی داشت ... ده سال بعد به نظر می‌رسد که گویی دیگر هیچ کشور ثروتمندی وجود ندارد. فقط یک گله آدمهای پولدار موجودند. آدمهائی که ثروت عمومی را غارت کرده اند و منابع طبیعی در سراسر دنیا را تا ذره آخر بلعیده اند. ...

استقرار حاکمیت پلیسی

مقامات می‌خواهند هر طور شده جنبش اشغال وال استریت را برچینند. در واکنش به توطئه های مقامات و سرکوب وحشیانه پلیس، *اشغال وال استریت*. ارگ در 15 نوامبر چنین می‌گوید: “نمی‌توانید فکری را که زمانش فرا رسیده اخراج کنید. ما نود و نه در صدیم. ما همه جا هستیم. ما جنبشی جهانی هستیم که دارد انسانیت و آینده مان را بازپس می‌گیرد. استیون لندمن روزنامه‌نگار و فعال سیاسی چنین می‌گوید: “به رغم حق آزادی بیان و اجتماعات مندرج در قانون اساسی امریکا، مایکل بلومبرگ شهردار میلیاردر نیویورک در 14 نوامبر با استفاده از نیروی پلیس به نحوی خشونت آمیز اعتراض کنندگان را از پارکی که در آن چادر زده بودند اخراج کرد. بیشتر صدها نفر در معرض گاز اشک آور قرار گرفتند، به صورتهایشان گاز فلفل پاشیده شد، کتک خوردند و بازداشت شدند. چند روز پیش از آن چند روز پیش از آن، پلیس به معترضان جنبش اشغال در برکلی در ایالت کالیفرنیا حمله کرده بود. معترضان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و 40 نفر بازداشت شدند. این گونه سرکوبها در تمام کشور در جریان است. هزاران نفر بازداشت شده اند. در 26 اکتبر پلیس در اوکلند کالیفرنیا معترضان مسالمت جو را با گاز اشک آور، گلوله های لاستیکی و دیگر وسائل سرکوب مورد حمله قرار داد. یک نفر به شدت مجروح شد. نا گفته نباید گذاشت که این اقدام‌های سرکوب گرانه نه غیر قانونی ونه بی سابقه است. اگر چه قانون اساسی و متمم های آن حق اعتراض و اجتماع را تصویب و مورد تأیید قرار داده‌اند اما قانونهای سرکوبگرانه متعددی که پس از آن به تصویب رسیده این حقوق را محدود و تا حدود زیادی ملغی کرده است. در نتیجه، هر گونه نافرمانی مدنی، حتی غیر خشونت آمیز، را می‌توان تروریسم نامید و سرکوب کرد. اکنون حتی دفاع



خمودگی جنبش کارگری در ایالات متحده این تصور را در ذهن‌ها ایجاد کرده بود که گویا انقلاب چیزی است که فقط در کشورهای جهان سوم روی می‌دهد، که گویا سلطه سرمایه خدشه ناپذیر است و همه چیز بر وفق مراد سرمایه داران است و چنین نیز خواهد ماند. در واقع، جنبش مسیری پس رونده را می‌پیمود. چندین دهه بود که توده های کارگر و زحمت کش خموشانه شاهد هجوم سرمایه داران به سطح زندگی و معیشت خود بودند. از سال 1970 دستمزدها ثابت مانده بود در حالی که باروری کار مدام افزایش یافته بود. به عبارت دیگر، سرمایه داران سهمی روز افزون از تولید رو به افزایش اجتماعی را به خود اختصاص می‌دادند و توده های کارگر و زحمتکش را هر روز بیش از پیش از ثمرات کار خود محروم می‌کردند. فاجعه بیکاری، فقر، گرسنگی، بیخانمانی (نداشتن و یا از دست دادن سرپناه)، محرومیت از آموزش، اعتیاد، فحشا، زندان، جنگ و صدها مصیبت دیگر تنها دست آوردی است که نظام سرمایه داری برای توده های زحمتکش در انبان دارد. و این سیاه روزی‌ها، بر خلاف تبلیغات رسانه‌های مزدور سرمایه داران، نه تنها رو به بهبود نیست بلکه روز به روز بدتر می‌شود. کافی است به یک فقره آمار توجه کنیم: بنا به نتایج سرشماری منتشر شده در 17 نوامبر، به شمار کودکانی امریکائی که فقیر دانسته می‌شوند 1 میلیون نفر در سال 2010 افزوده شده و از هر 5 کودک امریکائی بیش از 1 نفر در فقر بسر برده است. نسبت کودکان فقیر به کل جمعیت در سال 2009 معادل با 20 در صد و در سال 2010 برابر با 21.6 در صد بوده است. ناوومی گلاین، پژوهشگر، نویسنده و فعال سیاسی نامدار امریکائی در سخنرانی خود در یکی از تظاهرات اشغال وال استریت چنین می‌گوید: “1 درصد عاشق بحران است. وقتی که مردم وحشتزده و مأیوسند و هیچ‌کس نمی‌داند چه باید کرد، وقتی است مطلوب برای به پیش راندن آرزوهای دور و دراز شرکتهای بزرگ: خصوصی کردن آموزش و تأمین اجتماعی، کاهش دادن خدمات عمومی، خلاص شدن از آخرین موانع قدرت شرکتهای بزرگ. و این چیزی است که اکنون در سراسر جهان، در بحبوحه بحران اقتصادی دارد روی می‌دهد. و تنها یک چیز است که می‌تواند راه را بر این تاکتیک ببندد، و خوشبختانه چیزی بزرگ است: 99 در صد از مدیسون تا مادرید به خیابانها ریخته است تابگوید: «نه، ما برای بحران‌تان نخواهیم پرداخت.» این شعار در ایتالیا در 2008 شروع شد. در حرکتی جهشی به یونان و فرانسه و ایرلند رفت و عاقبت در سفری دور و دراز به آنجا که بحران در آن شروع شده بود برگشت. بسیاری میان «اشغال وال استریت» و اعتراضات ضد گلوبالیزاسیون در 1999 در سیاتل شباهتهائی یافته اند. این جنبشی جهانی و غیر متمرکز بود عمدتاً متشکل از جوانان که قدرت شرکتهای بزرگ آماج حمله آن بود. اما تفاوتهای عمده‌ای نیز وجود دارد. کنفرانس سران آماج حمله ما بود: مرکز تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول، جی 8. کنفرانس سران چیزی است موقت، فقط یک هفته طول می‌کشد. از همین رو، جنبش سیاتل نیز موقت بود. ما به صحنه آمدیم، سر تیترا اخبار جهان را به خود اختصاص دادیم و سپس ناپدید شدیم و در جنون ناشی از میهن پرستی افراطی و ملیت‌پریمی که در پی حملات 11 سپتامبر بر فضای اجتماعی حاکم شده بود به راحتی می‌شد ما را کاملاً از صحنه بیرون برانند. اما اشغال هدفی ثابت را انتخاب کرده است.



از محیط زیست و دفاع از حیواناتهم تروریسم نامیده میشو. پیترویت 2001 اکت یو اس ای

اوج این مصوبات سرکوبگرانه است که ضمن آنها نظارت حکومت، بازداشت بی دلیل، شکنجه و محاکمه غیر نظامیان در دادگاههای غیر نظامی و خشونت لجام گسیخته پلیس را روا دانسته شده است.” این مصوبات زمینه را برای ایجاد حکومتی پلیسی در ایالات متحده فراهم کرده‌اند که وظیفه عمده‌اش حراست از فرمانروائی بلا منازع سرمایه داران، سرکوب بی امان هرگونه اعتراض و به بند کشیدن استثمارشدگان و نمایندگان مبارز آنان است. حرکت از دموکراسی نیم بند به حکوت پلیسی در کشورهای غربی با هدف از میان برداشتن دست آوردهای صدها سال مبارزه سیاسی و اجتماعی و هجوم به آزادی‌ها، به سطح زندگی و به معیشت توده های زحمتکش، پس از کودتای ضد انقلابی در چین سوسیالیستی و فروپاشی شوروی شتاب هرچه بیشتری یافت. اکنون جنگ ضد انقلابی آشکار بر علیه توده ها در کشورهای غربی و ملل تحت ستم، به خصوص در خاور میانه، در دستور کار حکومتهای کشورهای غربی، که دست ساز بی پرده داران بزرگند، قرار گرفته است. استثمار وحشیانه، سرکوب، بیکاری، بی خانمانی و بالاخره بحران اقتصادی که توده ها را از همان لقمه نان آلوده در خون هم محروم می‌کند قیام توده ها میلیونی را در چهار گوشه جهان به دنبال آورده است: جنبش اشغال وال استریت و دیگر جنبشهایی که هم‌اکنون در جریان است بدون شک چهره جهان را دگرگون خواهد کرد. درواقع می‌توان گفت که جنبش اشغال هم اکنون نیز زمینه را برای تحولی اساسی در شیوه تفکر و شیوه عمل سیاسی فراهم کرده است: شرکت عملی و فعالانه توده های رزمنده در تصمیم‌گیری و سمت دهی به جنبش (تفکر جمعی، دموکراسی مستقیم و مشارکتی: برپا کردن مجمع عمومی = شورا ها)، خلاقیت و خودداری از بکار بستن الگوهای سنتی عمل سیاسی (خودداری از کسب مجوز از پلیس برای تظاهرات و اجتماعات و در نتیجه محبوس نشدن در قالب‌های از پیش ساخته شده توسط نظام حاکم که برگزاری تظاهرات و اجتماعات را در محل‌ها و زمان‌های محدودی مجاز می‌دارد)، و چشم انداز پیوند خوردن فعالان سیاسی با جنبش کارگری و به این ترتیب رادیکال شدن جنبش (موارد اوکلند و آتلنتا به وضوح چنین لی را نشان می‌دهد، به رغم رهبران خود فروخته

اتحادیه کارگری در زیر بخشهایی از مصاحبه فاروق چوذری و مایکل بینز را با چهار تن از فعالان کارگری می‌خوانیم. این مصاحبه در مجله مانتلی رویو منتشر شده در م 15 نوامبر 2011 به چاپ رسیده است. سپس نگاهی خواهیم داشت به ساختار درونی مجمع عمومی جنبش اشغال ال استریت در شهر نیویورک

برگزیده ای از مصاحبه فاروق چوذری و مایکل پتر

مانتلی رویو 15/11/2011
برای بارزبایی رابطه میان اشغال «فاروق چوذری و مایکل بینز وال استریت و جنبش کارگری مصاحبه هائی، از طریق ایمیل، با چهار تن ار فعالان جنبش کارگری انجام داده‌اند. مصاحبه شوندهگان در مجموع چندین دهه مشغول تهییج، سازماندهی، مذاکره، نوشتن و آموزش از طرف طبقه کارگر بوده اند. استیو ارلی، در نیواگلند، به سازماندهی کارگران اشتغال داشته و نماینده بین امالی کارکران ارتباطات امریکا بین سالهای 1980 و 2007 بوده است. او نویسنده کتاب مستقر در درون کارگران سازمان یافته (مانتلی رویو پرس، 2009) و کتاب جنگ داخلی در تشکل کارگری ایالات متحد (هی مارکت بوکز، 2009)؛ جان فلاندر رئیس سابق آی ای ام محلی و ریاست مشترک کارگران متحد راه آهن و عضو هیئت امنای شورای کارگران منطقه تروی بوده است. استقنی لوس دانشیار درمؤسسه مورفی در دانشگاه سینی یونیورسیتی نیویورک، یکی از بنیانگذاران سازمان اقدام کارگری دانشجویان و نویسنده _

ادعا کند که دستمزدی معادل 75.000 دلار در سال یا بیشتر که توسط تکنسین های تلفن در یافت می شود آنها را تبدیل به بخشی از طبقه متوسط بالا " -می کند - و در نتیجه ، ظاهراً شایسته نیست که از همدردی مشتریان یا بخشهایی از مردم قرار گیرند که شغلشان درآمدی برای خانواده هایشان فراهم می کند که نزدیک به میانگین ملی یا منطقه ایست. اواخر اکتبر، کارگران تلفن در همبستگی با آشغال وال استریت در منهن نیویورک راهپیمایی کردند. همبستگی های مشابهی بین فعالیتهای آشغال و کارگران و رایزن دیده شده است

بیانیه اصلی تارنمای آشغال وال استریت.اورگ

آشغال وال استریت جنبش مقاومتی است بدون رهبری با افرادی از رنگها، جنسیتها، و اعتقادات سیاسی گوناگون. چیزی که همه ما در آن مشترکیم این است که ما 99 در صدی هستیم که دیگر آزمندی و فساد یک در صد را تحمل نمی کند. ما برای رسیدن به هدفهایمان از روش انقلابی بهار عربی استفاده می کنیم و برای تأمین حد اکثری تمام شرکت کنندگان مشوق استفاده از عدم خشونت هستیم.

این جنبش به مردم واقعی توانائی می دهد که تغییر را از پایین به بالا خلق کنند. ما خواهان آنیم که در حیات هر خانه ای، در گوشه کنار هر خیابانی یک مجمع عمومی ببینیم چراکه ما برای ساختن جامعه ای بهتر به بانکها و به سیاستمداران نیازی نداریم.

اصول همبستگی - پیش نویس

در 24 سپتامبر 2011 در تارنمای جنبش قرا داده شده است آنچه در زیر می آید سند زندای است که از طریق فرایند دموکراتیک مجمع عمومی مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت ما از طریق فرایندی دموکراتیک به عنوان افراد دور هم جمع شدیم و این اصول همبستگی را، که نکاتی است در باره وحدت، تدوین کردیم که شامل موارد زیر است مشارکت کردن در دموکراسی مستقیم، شفاف و مشارکتی عمال مسئولیت فردی و جمعی شناخت و پذیرش ویژگی و امتیاز ذاتی فرد و تأثیری که بر همه روابط و کنشهای متقابل دارد قدرت بخشیدن به یکدیگر در مبارزه بر علیه همه اشکال ستم در پیش نهادن تعریفی دیگرگونه از ارزش گذاری کار

حرمت به حریم خصوصی افراد

این اعتقاد که آموزش حق بشر است

تلاش برای اعمال و حمایت از کاربرد گسترده منبع باز

تنها ره رهانی

انقلاب جهانی

اشغال وال استریت

زمینه در 17 اکتبر 2011 مردم از سراسر ایالات متحده آمریکا و جهان برای اعتراض به بی عدالتی فاحش از سوی 1 درصد - نخبگان اقتصادی و سیاسی - که کارهایشان بر همه ما، 99 در صد، تأثیر می گذارد اجتماع کردند. ما فریاد زدیم، مقاومت کردیم و پیروزمندانه وال استریت را اشغال کردیم. امروز ما متفخریم که به نافرمانی مدنی غیرخون آمیز خود همچنان ادامه میدهم و در عین حال ساختمان همبستگی را مبتنی بر احترام، پذیرش و عشق متقابل پیش می بریم.

ما 99 در صدیم و مسئولیت کامل در مورد آینده جامعه مان، فرهنگمان، و بالاتر از همه زندگی خودمان را بر عهده گرفته ایم

مجمع عمومی

فعالان جنبش اشغال کار خود را از طریق تشکیلی بنام مجمع عمومی پیش می برند. این مجامع هر روز تشکیل می شوند و مسائلی پیش پای جنبش را مورد بحث قرار می دهند. در زیر توضیحات تارنمای مجمع عمومی شهر نیویورک در باره مجمع عمومی را می خوانیم.

عکس مجسمه گاو در وال استریت

که بالزینی روی آن ایستاده است

مجامع عمومی شهر نیویورک فرایند

هائی باز، مشارکتی و سازمان یافته

به صورت افقی هستند که از طریق

آن ها ما می کوشیم این توانائی را

بوجود آوریم که خود را در عرصه

عمومی به صورت نیروهای جمعی

مستقل و خودگردان در درون و

بر علیه بحران های دائمی زمانمان

متشکل کنیم

مجمع عمومی شهر نیویورک نحوه

کارمجمع عمومی اجتماعی از آدمها

ئی است که متعهدند تصمیم گیری ها

را بر مبنای موافقت جمعی یا اجماع

دنباله مطلب در ص 14

در سراسر کشور تصویب کنند، من فکر نمی کنم قیامی بزرگ در چهل و نه ایالت دیگر کشور شبیه به قیام ویسکانسین وجود داشته باشد. از این نظر، همه ما باید از جمهوریخواهان برای انتخاب احمقانه چنین محلی برای اجرای زور آزمائی نهائی خود بر علیه اتحادیه های کارگری تشکر کنیم

با این حال ، من فکر می کنم شما می توان گفت : شور و شوقی که



بخش بزرگی از مردم نسبت به هر دو - آشغال کارخانه در و پنجره سازی در شیکاگو، و قیام ویسکانسین - نشان داده اند، بخشی از احساس خشم در مورد نابرابری ثروت و فرسایش طبقه متوسط است که دیربست به صورت تراکمی شکل گرفته اما توسط هیچ از جریانهای حاکم سیاسی مطرح نشده است. همان ناراضیاتی رو به رشد است که، به نظر من، محرک حمایت عمومی بسیار گسترده و شگفت انگیز از آشغال وال استریت است.

چودری و یتز: آیا اعضاء رده پایین ی اتحادیه که در جنبش آشغال شرکت و از آن حمایت می کنند علناً به عنوان اعضاء اتحادیه چنین می کنند یا صرفاً به عنوان شهروندان نگران؟ آیا تفاوتی بین رهبری و اعضاء رده پایین اتحادیه در پشتیبانی از آشغال وال استریت وجود دارد ؟

استفانی لوس: در روزهای اولیه تعدادی از اعضاء اتحادیه های کارگری در جنبش آشغال وال استریت شرکت کردند اما نه به نمایندگی اتحادیه ها. ولی بضی از آن ها قویاً خود را فعال کارگری معرفی می کردند. تعداد کمی از این افراد **اعضای اتحادیه کارگران حمل و نقل**، شعبه 100 بودند. همینها در اظهار پشتیبانی این اتحادیه از آشغال، یک هفته و نیم پس از شروع آن موأثر بودند. با شکوفا شدن و گسترش یافتن جنبش، شاهد شرکت تعداد زیادی از اعضاء اتحادیه های کارگری در آن هستیم. بعضی از آن ها برای وقت گذرانی یم آیند و پشت میزهای اتحادیه در پارک می نشینند. برخی در گروه های کاری جنبش هستند. بعضی می آیند و وسائل یا خوار و بار می آورند. اما زمانی که اقدامات خاص و یا راه پیمایی ها در جریان است دارد ، شاهدیم که افرادی نیز به عنوان اعضاء سندیکا در آن شرکت می کنند. از جمله در تجمع و راهپیمایی 5 اکتبر ، یا **انتلاف** اتحادیه های کارگری راه پیمائی وحدت سیاه / قهوه ای که سیاه پوستان آن را برگزار کرده بود. اعضاء اتحادیه ها صبح روزی که بلومبرگ تهدید کرده بود تظاهرکنندگان را برای تمیز کردن پارک از آنجا بیرون خواهد انداخت، به آنجا آمدند. رهبران اتحادیه و کارکنان آن در این رویدادها حضور داشته اند، گاه به عنوان رئیس هیئت های نمایندگی و گاه به تنهایی

استیوارلی : در طی **اعتصاب دو هفته ای توسط 45000 نفر** از کارگران و رایزون در ماه اوت، کارکنان بخش روابط عمومی اتحادیه با صدور اعلامیهای خواستار حمایت از "مبارزه شان شدند در اوایل استیو : در طی «برای دفاع از مشاغل طبقه کارگران و رایزون در **نفر از 45000اعتصاب دو هفته ای توسط** ماه اوت ، اتحادیه مردم با صدور اعلامیه خواستار حمایت خود را "جنگ را به دفاع از مشاغل طبقه متوسط. "این توصیف از اهداف اعتصاب به و رایزون امکان داد که طی آگهی هایی در روزنامه ها

کتاب **مبارزه برای دستمزدی بسنده** و همچنین نویسنده مشترک کتاب **دستمزدی بسنده: ساختمان اقتصادی عادلانه و ملاکی در منصف بودن** است. او نویسنده مقالات متعدد در باره کارهای کم دستمزد، جهانی شدن، و سازماندهی کارگران و جامعه نیز هست. جیم استروب در جنبش ضد جنگ، درمان جهانی ایدز و در جنبش های کارگری به مدت بیش از یک دهه فعالیت داشته است.

چودری و یتس: برداشت شما از قیام آشغال وال استریت چیست؟
استفانی لوس : آشغال وال استریت حادثه ایست که در انتظار آن بوده ایم است. کامل، بی نقص و شسته رفته نیست. اما به نوعی پیام و جنبشی برای متحد کردن صدها سازمان و ده ها هزار نفر از افراد تک افتاده ایست که از اقتصاد رو به وخامت رنج برده اند و احساس بیگانگی و تضعیف روحیه کرده اند. در دهه گذشته ، رهبران کارگری و چپ در تکاپوی یافتن چیزی بوده اند که بگیرد : شبکه های ملی ، شعارهای جدید ، مبارزات هدفمند. برخی از این ها از موفقیتی محدود برخوردار شدند، اما هیچ کدام به نظر نمی رسید که گرفته باشد و جا افتاده باشد.. چرا؟

به نظر من آشغال وال استریت دقیقاً به این خاطر گل کرده که فاقد هماهنگی است و از بالا تحمیل نشده است. هیچ مشاوره ای استخدام نشده است که به جنبش راه و چاه نشان بدهد، هیچ تولید انبوهی از پلاکاردها و تی شرت ها وجود نداشته است. کسانی که در آغاز جنبش آشغال، در سپتامبر، به آن پیوستند و احتمالاً هر کس که از آن زمان تاکنون در آن شرکت کرده، احساسی از مالکیت بر این جنبش را داشته است. **جان فلاتر :** جنبش آشغال نشان دهنده یک جا به جایی نسل ها و آغاز آگاهی طبقاتی بسیار گسترده تر در ایالات متحده است. جا به جایی نسلی است ، چرا که برای اولین بار، جنبشی پدید آمده است که توسط افراد متعلق به نسل دوران مبارزات بر ضد جنگ ویتنام رهبری نشده است. پس از غلیان اولیه و عظیم مخالفت با جنگ عراق ، همه چیز فروکش کرد و آرام شد ، با وجود تلاش سازمان دهندگان با تجربه ای که فکر می کردند تاریخ خود را تکرار می کند. در عوض ، روشن شد که جوانان این جنگ را مشکل خود نمی دانند، تا حدودی هم به دلیل اینکه هیچ گونه خدمت نظام اجباری وجود ندارد، اما همچنین به این دلیل که دغدغه شان پایه گذاری زندگی خود بود در اقتصادی که شتابان رو به وخامت می رفت.

آگاهی طبقاتی ، زیرا بالاخره این دریافت در ذهن جوان ها جا افتاد که اوضاع رو به بهبود نیست؛ که در واقع آنها با یک نظام سیاسی فاسد و تقلب آمیز سرو کار دارند که در آن هیچ جایی برای آنها وجود ندارد مگر به عنوان برده ای در زنجیر بدهی هایش. بیداری اولیه در ویسکانسین بود که اکنون به سراسر کشور گسترش یافته است.

آیا شما فکر می کنید که **اشغال کارخانه** شیکاگو (کارگران متحد برق) و **قیام ویسکانسین** پیش در آمدهای مهم آشغال وال استریت هستند؟
استیو ارلی: آشغال وال استریت پیامد بسیار ارزشمند قیام ویسکانسین و آشغال کارخانه ای در شیکاگو در 2008 است. این جنبش مدتی طولانی در خاطره ها خواهد ماند حتی اگر هیچ رد پای تاریخی دیگری از خود جز به نمایش گذاشتن درخشان توه ای تعمیق شکاف طبقاتی در این کشور بجا نگذارد.

جان فلاتر : بله ، آنها هر دو مهمند ، و به نظر من ویسکانسین اهمیت بیشتری دارد ، بنابراین من می گویند. اگر چه در دراز مدت ، شاید اشغال کارخانه مهمتر باشد. چرا که اگر بخواهیم واقعا تأثیری بر قدرت حاکم بگذاریم ، کارگران را باید به میدان بیاوریم ویسکانسین نفوذ بیشتری در پایتخت داشت. یک جوان پیشرو فعال در اتحادیه کارگری از این منطقه به مدیسون رفت، روی زمین خوابید، و از قیام مدیسون الهام گرفت. هم اکنون او با گروهی از کارگران ارتباطات امریکا مشغول راهپیمایی از آلبانی به نیویورک است **جیم استراوب :** راستش را بخواهید، من فکر می کنم که آن رویداد به نحو قابل توجهی توسط چپ که تخیلات خود را بر روی آنچه در اصل مبارزه ای بسیار کوچک و حاشیه ای بود می تاباند؛ این رویداد گنده شده است. این رویداد توسط اتحادیه ای چپگرا سازمان یافته بود که متأسفانه عملاً هیچ عضوی برایش نمانده است. از سوی دیگر ، من فکر می کنم قیام ویسکانسین قیام توده ای بسیار جالبی بود، من یک ماه وقت خود را در آنجا صرف کار بر روی مبارزه کردم و این بزرگترین تجربه زندگی من بود. من فکر می کنم قیام ویسکانسین ممکن است در تاریخ به عنوان چیزی تعیین کننده، به عنوان رویدادی که کمک کرد تلاش جمهوریخواهان را برای لغو کامل آنچه اکنون از اتحادیه های کارگری در امریکا باقی مانده است متوقف شود ثبت خواهد شد. همه ما مدیون و قدردان آن هستیم. من مطمئن نیستم چه مقدار از آن پیشرو است ، هر چند ویسکانسین ایالت بسیار خاصی است، با سنت عمیقاً ریشه دار سیاست های مترقی، اتحادیه های فعال بخش دولتی، و فرهنگ متمایز منطقه ای که به متحد شدن مردم برای خیر مشترک ارج می نهد. به عنوان مثال ، من اغلب به مردم هشدار می دهم که اگر جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده پیروز شوند و لایحه ای ویسکانسین وار بر علیه اتحادیه های کارگری



زنان افغانستان

معصومه ابراهیمی



روز هشتم مارس بهانه خوبی است که حتی اگر هم شده سالی یکبار به صورت جدی و نه فقط سمبلیک به زنان در افغانستان و مشکلاتشان پرداخته شود.

زندگی بعنوان یک زن افغان در افغانستان پیچیدگی‌ها و مشکلات خود را دارد. درعین اینکه قانون نوشته شده، از تمامی حقوق زنان به صراحت پشتیبانی می‌کند اما ضمانت اجرایی برای آن وجودندارد. مخصوصا در مناطقی که دولت کنترل چندانی بر آنها ندارد. همچنین در مناطق دیگر افغانستان قانون‌های نانوشته زیادی بر زندگی زنان سنگینی می‌کند و حقوق انسانی‌شان را سلب می‌کند.

امروزه، مشکلاتی که قرن‌ها بر زندگی زن افغان سایه افکنده بود، همچنان به قوت خود باقی است و زنان فعال افغانستان راه دراز و دشواری را پیش رو دارند؛ ازدواج اجباری درس‌طرح گسترده همچنان رواج دارد. آموزش اولیه به راحتی در دسترس زنان نیست و کمبود معلم‌های مکتب مخصوصا برای دختران مشهود است.

تبعیض در دسترسی به فرصت‌های شغلی و تحصیلی از دیگر موارد است. اضافه براینها، زنان همچنان در معرض بدترین خشونت‌های خانوادگی قرار دارند و آمارهای متعدد تاییدکننده این گفته‌ها می‌باشد.

در سالهای اخیر پس از حکومت طالبان اگر چه وجه تبلیغاتی تغییر وضعیت زنان بسیار پررنگ بوده است، اما کاستی‌های بسیاری در این زمینه وجود دارد. اگر بتوان مشارکت سیاسی زنان را در طول این سالها یک دستاورد به حساب آورد، متاسفانه بعلت عدم ظرفیت سازی در زنان، این فرصت‌ها در بسیاری موارد از دست رفته است.

بطورمثال وزارت زنان پس ازبیش از یک دهه، هیچ فعالیت چشمگیری در تغییروضعیت زنان نداشته است و همچنین درحالی‌که ۲۵درصد وکلای پارلمان را زنان تشکیل می‌دهند، هیچگاه بصورت یک گروه قوی ظاهر نشده‌اند. ازجمله نگاه کنید به مصوبه قانون شخصیه احوال اهل تشیع که هیچ کار مؤثری از طرف اعضای زن پارلمان انجام نگرفت.

شاید بتوان گفت که ریشه این عدم موفقیت، به اولویت‌بندی جامعه جهانی در مورد زنان افغان برمی‌گردد و عمده‌ترین چیزی که فراموش شده است، نظرخواهی از زنان افغان برای تعیین اولویت‌ها برای آنان است.

در شرایطی که جامعه جهانی، مشارکت سیاسی زنان و مشارکت و استقلال اقتصادی آنان را در اولویت قرار داده است و برای آن هزینه و نیروی انسانی صرف می‌کند، شاید برای زن افغان امروز به صورت عموم، آموزش سواد بیشتر از مشارکت سیاسی ضروری باشد، چرا که با آموزش آنها، زنانی خواهیم داشت که قدرت دفاع از حقوق خود و همچنین قدرت مشارکت سیاسی پا به پای مردان را خواهند داشت.

بهبتر است بیشتر از تاکید بر استقلال اقتصادی برای زنان، به فکر تأمین جانی زنان در معرض آسیب باشیم و زمینه اجرای قانون برای زنان را فراهم کنیم. خشونت‌های خانوادگی را کاهش دهیم و برای این کار، از رسانه‌های افغانی و زنان افغان و کسانی که در معرض این آسیب‌ها قرار دارند، کمک بخواهیم چرا که بستر فرهنگی و اعتقادی مردم افغانستان بسیار متفاوت از دیگر کشورهاست و باید این حساسیت‌ها را مد نظر قراردهیم ، چون ممکن است تلاش‌های ما نتیجه عکس داشته باشد.

جالب ترین داستانی که این تناقض را نشان می‌دهد از زبان دوستم شنیدم که در یک مؤسسه غیردولتی کار می‌کند. او در یک کارگاه گروهی با مردی آشنا شده بود که پروژه‌های متعددی را درس‌طرح افغانستان درباره حقوق زنان تطبیق کرده بود که خود هیچ اعتقادی به لزوم آنها نمی‌دید. واضح است که تطبیق این برنامه‌ها بدست کسانی که عملا آن را نمایشی می‌دانند خود مشکل بزرگی است.

در کنار همه این کارهای انجام نشده و ناتمام، هستند گروه کوچک اما مؤثری از زنان افغان که با کوشش فراوان، از حقوق انسانی زنان در افغانستان دفاع می‌کنند. کار کردن برای این گروه از زنان و مردان افغان در جامعه قبیله‌ای افغانستان بسیار دشوار بوده و هست و روز جهانی زن، فرصت خوبی برای قدردانی از زحمات این زنان و مردان است.

جامعه بین‌المللی هم تلاش‌های زیادی برای کمک به بهبود وضعیت زنان افغان انجام داده است که جای تقدیر بسیار دارد.

سخن آخر اینکه بدون آگاهی، مشارکت مستقیم و پرداخت هزینه مادی و معنوی از سوی عموم زنان افغانستان برای تغییر، بهبود چندان‌ی حاصل نخواهد شد.

پایان

اعتراض جنجال برانگیز یک فمنیست مصری علیه اسلام گرایان

۲۵ آبان، ۱۳۹۰



یک دختر وبلاگ نویس، فمنیست و سکولار مصری که امروز بیست ساله می‌شود، با درج عکس‌های برهنه هنری خود در وبلاگ‌ش به اعتراضی سمبلیک علیه فشار رو به

افزایش اسلام گرایان علیه سکولارها و زنان در مصر دست زده است، اعتراضی که به شکسته شدن تابوها در جامعه مصر تعبیر و به یک جنجال رسانه ای بدل شده است

علیاء ماجدة المهدی که دانشجوی رشته ارتباطات و هنرهای رسانه ای دانشگاه آمریکایی قاهره است، در وبلاگ خود (یادداشت‌های یک زن انقلابی) علاوه بر انتشار چند نمونه از «هنر عربیان»، تصاویری عربیان از خود را نیز منتشر کرده و دراین باره نوشته است که این اعتراضی ست برای فقدان آزادی بیان در مصر زیرا برهنگی می‌تواند «واقعیت عربیان» را به نمایش بگذارد.

علیاء در صفحه فیس بوک خود نوشته است با این اقدام «فریاد اعتراض علیه جامعه ای خشن، مردسالار، تبعیض گرا، نژاد پرست و مملو از آزار جنسی و دورویی را بازتاب داده» است.

وی که به همراه دوست پسرش کریم در جریان انقلاب مصر علیه حسنی مبارک نقش فعالی داشت، در فیس بوک خود به ذکر مواردی از فشار اسلام گرایان علیه سکولارها پرداخته است از جمله وقتی در میدان تحریر دست در گردن دوست پسرش جلوی چادرشان نشسته بودند گروهی از اسلام گرایان بعد از تهدید آنها، چادرشان را خراب کردند. یک بار دیگر هم اسلام گرایان به وی که دامن پوشیده بود و مشغول گوش دادن به سرودی انقلابی در میدان تحریر بود تذکر دادند که پاهایش را بپوشاند و وقتی با بی اعتنایی وی روبرو شدند گروهی از اسلام گرایان از جمله یک زن به سوی وی حمله ور شدند.

علیاء می‌گوید: زنانی که با حجاب در خیابان ظاهر می‌شوند تحت فشار خانواده مجبور به این کار می‌شوند زیرا نمی‌خواهند در خیابان مورد ضرب و شتم قرار بگیرند. همیشه زنان هستند که باید فرمانبردار باشند و هر لباسی که مردان حکم کردند بپوشند. به عنوان یک اعتراض سمبلیک علیاء از مردان نیز خواست که با حجاب ظاهر شوند.

انتشار تصاویر برهنه علیاء با واکنش‌های بسیاری روبرو شده است، بسیاری از جوانان به ویژه زنان مصری این اقدام را شجاعانه و ساختارشکن خوانده اند و به حمایت از وی برخاسته اند، در حالی که برخی سنت گرایان نیز آن را شرم آور خوانده اند. در عین حال میزان بازدیدکنندگان وبلاگ علیاء از روز یکشنبه گذشته تا به امروز به نزدیک به یک میلیون نفر رسیده است.

علیاء : «انقلاب هنوز تمام نشده، ما هنوز پیروز نشده ایم، مصر به یک انقلاب اجتماعی نیاز دارد.»

برخی خبرها حاکی است که این وبلاگ در برخی از کشورها از جمله ایران و امارات نیز مسدود شده است، اما خبر انتشار این تصاویر در برخی از رسانه ها از جمله دیلی نیوز و ای بی تی و خبرگزاری آنسا ایتالیا به پوشش این خبر پرداخته اند.

در مصر که نخستین انتخابات پارلمانی ش پس از سقوط حسنی مبارک در بیست و هشتم نوامبر برگزار خواهد شد، اسلام گرایان در دو دهه اخیر آزادی زنان را محدودتر کرده اند، از جمله زنان به دلیل ترس از واکنش متعصبان مذهبی ناچار شده اند به تدریج به لباس‌های پوشیده تری روی بیاورند.

بسیاری از سازمانهای زنان و چپ گرایان مصری پس از سقوط حسنی مبارک مورد حمله اسلام گرایان افراطی قرار گرفتند و حتی جامعه حتی جامعه مسیحیان مصر که نقشی موثر در انقلاب مصر داشت نیز از این حملات در امان نماندند.

با این حال همچنان که علیاء و بسیاری از دانشجویان مصری می‌گویند: «انقلاب هنوز تمام نشده، ما هنوز پیروز نشده ایم، مصر به یک انقلاب اجتماعی نیاز دارد.»حیان مصر که نقشی موثر در انقلاب مصر داشت نیز از این حملات در امان نماندند.

برگرفته از سایت آزادی بیان



بچه دار نشدن و جلوگیری از فروریزی زندگی زناشویی، پیشنهاد ازدواج مجدد را به همسرش می دهد. او احتمالا آگاهانه این پیشنهاد را می دهد چون در افغانستان زن بیوه جایگاهی ندارد کما این که در جوامع اسلامی وضع به همین گونه است و زن بیوه زن مستقلی شناخته نمی شودو حرمت او به داشتن مردی بالای سر و زیستن در سایه ی اوست. همسر دوم، توپا، دارای 5 دختر و نو پسر می شود که البته باید با تعابیر مذهبی چنین گفت که شوهرش را صاحب 7 فرزند می کند.

آیا در صورت عقیم بودن شوهر، زن می تواند همسر دیگری اختیار کند؟ مطرح شدن این سوال ،خود گناهی نابخشدنیست حتی در مخیله ی خود زنان نیز نمی گنجد. این سرنوشتی است که برای زنان در این کشورها رقم خورده و می بایستی راضی باشند به رضای خدا و پیامبرش.دختران شفیعا حتی با وجود تمکن مالی پدر نمی بایستی در فکر آرایش و لباس و سرگرمی های متناسب با سن خود باشند .

آن ها متعلق به مردی هستند با تفکری سنتی و عقب مانده و می بایستی برای خروج از خانه یک فرد دیگر آن ها را همراهی کند.فشار بر آن ها آنقدر بالا می گیرد و به قدری توهین و تنبیه می شوند که به ناچار دختر بزرگتر ،گیتی، به سازمان حمایت از فرزندان پناه می برد ودر کمتر از سه ماه از این جریان هر سه همراه با زنی که به او خاله می گفتند کشته می شوند.گیتی ظاهرا تندرو تر از بقیه به محدودیت های موجود در خانواده معترض بود . تضاد های جامعه با خانواده به شدت او را می آزد.

در آپریل 2009 پلیس مونترآل به دلیل گزارش از مدرسه و آثار فیزیکی تنبیه بدنی در خانواده مشکوک شده وبه همراه مددکار به مدرسه ی آنان مراجعه کرده وبا چهار فرزند شفیعا به طور انفرادی صحبت می کنند.

در این مصاحبه ،گیتی از آنان برای خروج فوری از خانه و جا دادن به او درخواست کمک می کند.در مقابل دلیل این درخواست او پاسخ میدهد که او آزادی ندارد مانند هم سالان خود در مدرسه رفتار کنند و بیرون برود.او به کتکی که سحر ،خواهر دیگر او از حامد برادرشان خورده بود اشاره کردکه به خاطر دیررفتیشان به خانه از خرید اتفاق افتاده بود.در واقع حامد برادر آن ها، در نبود پدر به دلیل سفرهای تجاری نقش او را در برقراری دبسیپالین در خانه به عهده می گرفته است.کتک خوردن سحر برای نوع لباس پوشیدن و استفاده از جواهرات و آرایش بود.در جوامع اسلامی یک زن حق زیبا کردن خود را برای غیر محارم خود ندارد.

او می بایستی با ظاهری کاملاً ساده و پوشیده در مجامع ظاهر شود و فردی که از این قوانین تخطی کند مجرم شناخته می شود.سحر توضیح می دهد که چگونه او مجبور می شده وقتی وارد مدرسه می شود لباس خود را تغییر دهد و آرایش کند و وقتی به خانه باز می گردد مجدداً آن را عوض کندو پوشیده تر خود را نشان دهد.آن ها با دو چهره در خانه و مدرسه ظاهر می شوند و حل این تضاد را در این شیوه می یابند. روز بعد زینب بزرگترین دختر از خانه فرار می کند چون تحمل سختگیری های شدید را دیگر نداشت و به پناگاه مخصوص زنان پناه می برد.حمایت از زینب در استفاده از این منزل دولتی صرفاً به خاطر سلی بدون دلایل مستدل دیگر کافی به نظر نمیرسد ولذا پرونده بسته می شود.

قتل پر افتخار!!یا زن کشی ؟

نویسنده : نانایا آ

آیا باور کنیم در سده ی بیست و یکم قرار گرفته ایم ؟ تقویم را مینگرم 2011!نیازی به بازنگری کشتار زنان در سده های مختلف تاریخ نیست و گریستن بر حال آنان!در زمان ظهورتفکراتی به اسم ادیان و مذاهب و قرون وسطا به وفور داستان های فرا غم انگیز خوانده ایم و حال باز در همین زمان به عینه شاهد این اقدامات علیه "زنان" هستیم!

کشتار 4 زن و دختر با شراکت نزدیکترین اعضای خانواده چه تفسیری را میطلبد؟ من خود یک زنم و یک مادر که کمترین خراش را بر فرزندانم روا نمیدارم و برایم سوال بزرگیست که چگونه و چه حسی یک انسان را به انجام چنین عملی وامی دارد؟! هر چه هست حسی کثیف و بجا مانده از دوران توحش بشریست .کار نیست بس بزرگ که بتوان زنگارهای بجا مانده از این عقیده را شست و به دور افکند.بندهای قوانین اسلامی هنوز از جوامع بشری زدوده نشده و همچنان در حال قربانی گرفتن است و به ویژه زنان را هدف آماج سیاه خود قرار داده است .زنان در کشورهای اسلامی ضعیف تر از مردان و در کنترل آنان هستند .بی حرمتی و تحقیر آن چنان آنان را به بدبختی کشانده که جز تسلیم راه گریزی ندارند.زنان در این کشورها حتی توسط برادران کوچکتر از خود به شدت تنبیه بدنی می شوند ودر صورت نا فرمانی به مرگ تهدید می گردند.هیچ موسسه ای به حمایت از آنان در کشورهای اسلامی وجود ندارد.

قوانین موجود ترویج گر آیات اسلامی و سنت پیامبرشان است.مردان در کشورهای اسلامی در صورت خشونت نسبت به اعضای مونث خانواده مقصر شناخته نمی شوند و حتی با وقوع قتل نیز بخشودگی حق مسلم و قابل انتظار آن هاست ،چون به دفاع از ناموس بر خاسته اند.ولی تمامی شرمساری از آن زنان است و ملامت آن ها را سزااست که خود را در معرض تجاوز یا خواری قرار داده اند! سرکشی از این قوانین جرم سنگینی برای زنان به دنبال دارد چون مایملک مردان شناخته می شوند و لذا مردانند که نقش اصلی را در زندگی زن دارند نه خود زنان!

تحلیل این روابط در کتاب "زن و سکس در تاریخ"توسط سیامک ستوده به طور مبسوطی آورده شده که شما را به خواندن آن دعوت می کنم.

قتل سه خواهر افغانی به همراه نامادریشان را شاید همه ی ما خوانده یا در تلویزیون دیده ایم که خود شاهی بر این ادعاست .پدر خانواده شفیعا بازرگانی ثروتمند که برای کسب و کار خود در دوبی،و چند کشور غربی و نهایتاً در کانادا ساکن شده است.او حاضر است ثروت خود را رشد دهد ولی رشد دختران خود را هنوز در پای بندگی به سنت های خانوادگی و باورهای دینی می بیند .دختران او خواهان تغییر و آزادی از قیود بندهای عقیدتی هستند و میخوانند همانند دوستان خود در مدرسه بی حجاب باشند ،دوست پسر داشته باشند و لباس های بازتری بپوشند ولی سایه ی قدرتمند پدر و برادران این خواسته ی آنان را نامعقول می پندارد و لازم میدانند با این تمایل دختران برخوردهای خشونت بار داشته باشد حتی برادر 12 ساله ی آنان اجازه دارد آنان را تنبیه کند

چون خواهری را با پسری در رستوران دیده است/گسترش ثروت، پدر را وامیدارد ترک دیار کند و لی وی تمایلی به ترک باور ندارد و خوب تشخیص میدهد که تملک بر ابزارها از جمله زن(به اعتقاد او) یکی از راه های حفظ اندوخته های مادی اوست .زنان را تنها حفظ خانه و لذت همبستری بر مردان رواست نه گریز از خانه و آشنایی با تفکری دیگر! کما این که خود نیز دو همسر داشت و برای عدم اطلاع دولت کانادا همسر اول به نام خاله فرزندان خوانده می شد.رونا همسر اول دختری از خانواده ای نظامی و پولدار بود که در موقعیت مالی درخشان پدرش با شفیعا ازدواج می کند ولی به دلیل



آسیه بی بی

زنی که به جرم بیان عقیده محکوم به مرگ شده است

نویسنده : پرتو

در گوشه ای از یک زندان ،خارج از هیاهو و جنب و جوش شهر لاهور در پاکستان، در سلولی تنگ و تاریک ، زنی در انتظار به دار آویخته شدن است. او آسیه بی بی، مادر پنج فرزند است . اتهام این زن "توهین به مقدسات" است اتهامی که در پاکستان میتواند طناب دار را به گردنت بیندازد.

آن ایزابل" ژورنالیست فرانسوی که از آسیه بی بی دیدن کرده ، گزارش میدهدکه سلولی که آسیه در آن زندانی است آنقدر تنگ است که او نمیتواند بازوهای خود را بگشاید و بی هیچ روزنه ای به نور،آسیه روشنایی روز را نمیبیند. او دسترسی به دستشویی نداشته ودر همان سلول مجبور به قضای حاجت است. در چنین شرایط غیر انسانی ،آسیه دچار بیماریهای پوستی وخیم و بیماریهای دیگر شده. این روزنامه نگار میگوید این سلول بقدری شرایط وحشتناک، غیر بهداشتی و نامساعدی دارد که خود همین شرایط دیر یا زود موجب مرگ آسیه خواهد شد.

آسیه در سال 2009 ، در شهر خودش ، ایتان ولی، در هنگام کار در مزرعه، در جریان یک درگیری لفظی با چند زن مسلمان همکار خود ، متهم شد که به محمد، پیغمبر اسلام توهین کرده ، اتهامی که آسیه شدیداً آن را انکار کرده است. با اینحال، برای قاضی محلی صرف این اتهام کافی بوده تا به استناد قانون "جرم توهین به مقدسات"حکم اعدام آسیه را صادر کند.

نکته جالب اینکه قانون "جرم توهین به مقدسات"در سال 1860 به وسیله حکمرانان انگلیسی در هند وضع شده با این توجیه که از برخوردهای اختلاف آمیز بین گروههای مذهبی مختلف پیشگیری شده و صلح و آرامش برقرار باشد؟؟؟؟ بعد از تأسیس پاکستان در سال 1947، همین قانون ادامه داشت. در سالهای 1980 در زمان ریاست جمهوری ضیاءالحق، آن را باز نگری کردند به طوری که بهتر بتواند موجبات تسلط شیعیان در پاکستان را فراهم آورند. این قانون هم مثل تمام دیگر قوانین مذهبی وسیله ای شده در دست حاکمان مرتجع و جریانهای مسلط مذهبی، برای سرکوب آزادی بیان و به حاشیه راندن اقلیتهای اجتماعی. آسیه ، اکنون قربانی قانون"توهین به مقدسات" شده است. او نه تنها به وسیله دستگاه قضایی فاسد پاکستان محکوم به مرگ شده، بلکه روحانی شهر ایتان ولی ،محمد سلیم گفته است: " اگر دادگاه هم آسیه را از مجازات مرگ معاف کند، خود من قانون را اجرا میکنم." همینطور "مولانا یوسف قریشی" یک روحانی در پیشاور 6000 دلار جایزه برای کسی که آسیه را بکشد در نظر گرفته است هر کسی در حمایت از آسیه یا علیه قانون "جرم توهین به مقدسات" سخنی بگوید در خطر خواهد بود. از سال 2009 تا کنون دو نفر از سیاستمداران شناخته شده به خاطر انتقاد به قانون مزبور و حمایت از آسیه بی بی، به قتل رسیده اند. وزیر اقلیتهای مذهبی، شهباز بهتی با یک گلوله از پای درآمد. همچنین سلمان تسیر ، فرماندار سابق پنجاب به وسیله محافظ خود، منتظر قدير كشته شد. قدير اعتراف کرد که با 26 گلوله سلمان را به قتل رسانده است. قدير به وسیله اسلامپها به عنوان یک قهرمان شناخته شد وهنگام ورود به دادگاه حلقه گل به گردن او انداختند. او در دادگاه به جرم قتل محکوم به اعدام شد، و قاضی صادرکننده حکم برای نجات جان خود به عربستان سعودی فرار کرد. اکنون آسیه، در سایه چنین قوانین وچنین سیستم فاسد و غیر انسانی، در چنگال جانیان و آدمکشان اسیر است. از آنجا که آسیه مسیحی مذهب است، در حال حاضر جمعیتهای مسیحی از دولت پاکستان تقاضای بخشش و لطف میکنند. آسیه تحت هر عنوانی اگر نجات پیدا کند خوشحال کننده خواهد بود. ولی به یاد داشته باشیم آنچه مهم و مقدس است جان یک انسان است فارغ از این که مذهب داشته یا نداشته باشد و آنچه نفرت انگیز و زشت است مقدس شمردن موهوماتی چون دین، میهن ،شخصیتهای دینی ، تابوها و سنتهاو باورهاست. اکنون فعالین اجتماعی مختلف از کشورهای مختلف به حمایت از آسیه برخاسته و از مراجع بین المللی دادخواهی کرده اند. نشریه روشنگر نیز همصدا با انسانهای دیگر پتیشنی آماده کرده ودر صفحه ویژه ای که به همین منظور اختصاص داده، اطلاعات لازم را برای جمع آوری امضا فراهم آورده است.

در کرج برگزار شد : همبستگی با جنبش جهانی ضد سرمایه داری



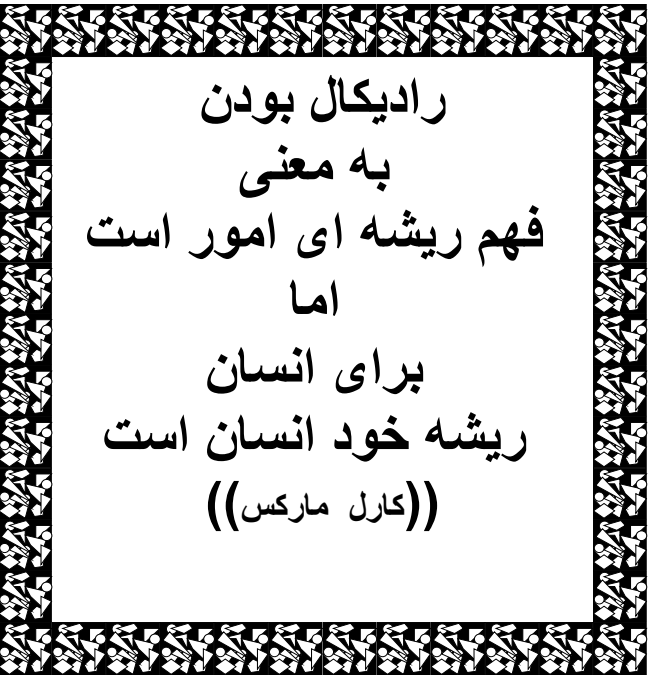
اقتصادی سرمایه، بلکه بیشتر حول معادلات سیاسی موجود در جهان دو قطبی صورت می گرفت. دولت های رفاه در اروپا، برای سرمایه داری مقولاتی اقتصادی در چارچوب کارکرد سرمایه نبودند، بلکه خود همین دولت ها، نتیجه انقلاب اکتر و فشاری بودند که این انقلاب بر روی دول سرمایه داری گذاشته بود

.تمام اینها با فروپاشی بلوک شرق به بایگانی تاریخ سپرده شد، با محو جهان دو قطبی، سرمایه نفس راحتی کشید و به مثابه سرمایه، بر روی پاهایش قرار گرفت. به این معنا به نظر من با محو جهان دو قطبی، یک دوره نوینی در تاریخ معاصر آغاز شد. جنبشی که امروز تحت عنوان "اشغال وال استریت" به میدان آمده است، در واقع و به طور عینی، بر آمد و ما به ازای این دوره اخیر بیست ساله است.

به نظر من چپ تاکنون موجود، پاسخ این جنبش برای پیشروی نیست. اما این جنبش علی رغم بی نقشی چپ موجود، همین جا نخواهد ماند. من نگران این نیستم که گویا حال که این چپ، در راس این جنبش نیست و به این معنا، این جنبش بی سر است، بی رهبر است و بدون آلترناتیو اثباتی است، به جایی نخواهد رسید. این جنبش یک جنبش نوین است. سرمایه داری بعد از فروپاشی دیوار برلین، بیش از پیش به سمت تمرکز و انحصار پیش رفته است، بیش از گذشته، همه چیز در دست های اقلیتی ناچیز و یک درصدی در سطح جهان قرار گرفته و از ۹۹ درصد انسان ها، بیش از همیشه خلع ید شده است. جنبش اشغال وال استریت، پاسخی به این وضعیت است. ممکن است متوقف شود، بلندگ، زمین بیاافتد و بلند شود؛ اما از آنجا که به طور عینی مرحله جنبینی یک جنبش نوین است، به نظر من از دل خود رهبران و افق و آلترناتیو خود را نیز بیرون خواهد داد.

*متن فوق بر اساس سخنرانی جعفر عظیم زاده در سمینار همبستگی با جنبش جهانی ضد سرمایه داری تنظیم شده است. هنگام مکتوب کردن، در جمله بندی ها اصلاحاتی هم صورت گرفته است. در برخی جاها نیز، برای تدقیق بیشتر بحث، جملاتی به متن سخنرانی افزوده شده است.

جنبش اشغال وال استریت، نطفه های جنبش خلع ید از خلع ید کنندگان*



من قبل از اینکه به تم بحث که ریشه های بحران و چشم اندازهای آن است بپردازم، از دوستان کانون مدافعان تشکر می کنم که این سمینار را ترتیب دادند.

جنبش ضد سرمایه داری در ایران، جنبش بزرگی است و ما می توانستیم همچون دیگر مخالفان سرمایه داری، در خیابان ها باشیم، اما شرایط موجود این فرصت را از کارگران و مردم ایران گرفته است و امروز ناچاریم با برگزاری یک سمینار، با جنبش ضد سرمایه داری در سطح دنیا اعلام همبستگی کنیم.

در رابطه با برگزاری سمینار، به دلیل محدودیت های موجود، متأسفانه ما دو روز پیش مطلع شدیم و از موضوع بحث این سمینار نیز که راجع به "ریشه های بحران و چشم انداز آینده" هست، اطلاعی نداشتیم. به همین دلیل، من فی البداهه می خواهم بحثم را بررم روی جنبش اشغال وال استریت و برخی مباحث دیگر که تا به اینجا در این سمینار مطرح شده است. جنبشی که در آمریکا با شعار "وال استریت را اشغال کنیم" آغاز شد و امروز به تمام نقاط دنیا کشیده شده است، به نظر من مرحله جنبینی "جنبش خلع ید از خلع ید کنندگان" است.

این جنبش، بزرگترین بنگاه مالی جهان سرمایه داری را نشانه رفته است، این جنبش خود را ۹۹ درصدی ها در برابر یک درصد جمعیت اعلام کرده است، یک درصدی که تمام ثروت، امکانات و رفاه و سرمایه اجتماعی و قدرت تصمیم گیری و تصمیم سازی را در سطح جهان، در دست های خود متمرکز کرده اند و ۹۹ درصدی که هیچ سهمی در خور شان انسان معاصر، از نعمات موجود و رفاه و آسایش و تصمیم گیری و تصمیم سازی در باره سرنوشت خود ندارند

یک درصدی که تحت مناسبات سرمایه داری از ۹۹ درصد بشریت

خلع ید کرده اند، در یک طرف و آن ۹۹ درصدی که خلع ید شده اند، در طرف دیگر نبردی قرار دارند که جنبش اشغال وال استریت آن را اعلام و اولین جرقه هایش را زده است. به همین دلیل است که من اعتقاد دارم جنبش اشغال وال استریت، سر آغاز و مرحله جنبینی "جنبش خلع ید از خلع ید کنندگان" است. بشریت در نقطه ای قرار گرفته است که دیگر قادر به ماندن و زندگی بر روی پایه های اقتصادی سیاسی جهان سرمایه داری نیست. این جنبش در پایه ای ترین سطح، یک جنبش نوین و بر آمد دوره نوینی در تاریخ نظام سرمایه داری است که به نظر من، با فروپاشی دیوار برلین و محو جهان دو قطبی آغاز شده است، این جنبش ما به ازای نقد و اعتراض اجتماعی به آن مجموعه شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی سیاسی و معادلاتی است که طی بیست سال گذشته و پس از فرو پاشی دیوار برلین در جهان شکل گرفته است. یک جنبش عظیم مطالباتی است که مهر دوره حاضر را بر پیشانی خود دارد. قربانی با جنبش های اعتراضی در سطح جهان در دوره جهان دو قطبی ندارد. هر چند خود را جنبش سوسیالیستی ننماید است، اما مستقیم و بی واسطه، اساس مناسبات نظام سرمایه داری را نشانه رفته است. یک جنبش مطالباتی است که نه امپریالیسم، بلکه نظام سرمایه داری را تمام قد به چالش کشیده است. در این میان تلاش می شود جای پای چپ سوسیالیستی در این جنبش نشان داده شود یا از غیبت آن صحبت می شود، اما به نظر من خود چپ غالب تاکنونی در سطح جهان، یکی از مقولاتی است که این جنبش در تداوم و تعمیق خود، با آن تسویه حساب خواهد کرد.

بنیادهای فکری، تشکیلاتی و سبک کار و نگاه این چپ غالب تاکنون، بر روی جنبش های اجتماعی دوران جهان دو قطبی بنا شده است. در پس شکست انقلاب اکتر، مقوله امپریالیسم به تعدادی دولت و به یک صفت تقلیل پیدا کرد. امپریالیسم ستیزی، استقلال خواهی، توسعه صنعتی و قطع وابستگی به امپریالیسم، پایه و اساس جنبش های اجتماعی در دوران جهان دو قطبی بودند و تمامی احزاب و سازمانهای چپ موجود، اساسا بر روی این جنبش ها شکل گرفته اند. آن دوره، یک ایست و توقف در جنبش کارگری بود و حتی کارکرد اقتصادی سرمایه تحت تاثیر معادلات سیاسی جهان دو قطبی قرار داشت. ایجاد کمربند سبز حول اتحاد جماهیر شوروی و کودتاهای نظامی، نه لزوما در چارچوب کارکرد

• سمینار "همبستگی با جنبش جهانی ضد سرمایه داری، ریشه های بحران و چشم انداز آینده" روز ۱۳ آبان در کرج برگزار شد ... کانون مدافعان حقوق کارگر: سمینار "همبستگی با جنبش جهانی ضد سرمایه داری، ریشه های بحران و چشم انداز آینده" به دعوت کانون مدافعان حقوق کارگر با شرکت تعدادی از اعضای تشکل ها و فعالان حوزه های کارگری، زنان و دانشجویان در روز جمعه ۱۳ آبان ۱۳۹۰ در کرج برگزار شد. در این سمینار، ابتدا هدف از برگزاری سمینار و همچنین برخی دیدگاه های موجود در مورد مبارزات ضدسرمایه داری و ضرورت این مبارزات قرائت شد که متن آن در ذیل همین گزارش درج شده است. سپس سخنرانان به نوبت نظرات خود را در این زمینه ارائه دادند. - آقای ناصر آغاجری، یکی از کارگران قدیمی، به زمینه های بحران های سرمایه داری و بحران اخیر پرداخت و مبارزان ضد سرمایه داری را بعنوان منادیان وجدان بشری معرفی کرد و مورد حمایت قرار داد. وی به این نکته اشاره کرد که مردم بدون تشکیلات و سازماندهی نخواهند توانست که کاری کنند و اینکه وجود ویژگی های مرید و مرادی و احساس نیمه خدا بودن در میان روشنفکران چپ، مانع انسجام و وحدت نیروهاست... - آقای گوهری از سندیکای کارگران شرکت واحد، به دفاع از حقوق کارگران پرداخت و خواهان همبستگی جهانی کارگران برای مقابله با نظام سرمایه داری شد...

- آقای وطن خواه از سندیکای فلزکار مکانیک و نماینده کارگری، به وضعیت معیشت کارگران در ایران و سایر کشورها پرداخت و در انتها شعری با مضمون "کنفرانس داووس با عنوان نماد نمایندگان سرمایه داری" قرائت کرد.. - آقای یاسر عزیزی، به بیان خواسته های مبارزان ضد سرمایه داری پرداخت و نقاط قدرت و ضعف آن را مطرح کرد. وی گفت که غیر از واکاوی، این جنبش باید مورد پردازش دقیق قرار گیرد تا بتواند یک راهکار ارائه دهد. اگر نیروهای چپ در این وقایع، آلترناتیو خود را بر اساس مباحث دقیق معرفت شناختی علمی ارائه ندهند، سرمایه داری بارها ثابت کرده است که با اندکی تخفیف می تواند بدیل خویش را ارائه دهد. او افزود که باید مشخص کنیم ما چه نسبتی با وقایع وال استریت داریم؟ آیا می خواهیم نقش تاریخی ایفا کنیم یا تنها افشا کنیم؟...

- آقای محمودی یکی دیگر از سخنرانان، مقاله ای با عنوان "حالا نوبت شماست" قرائت کرد که در آن، به دخالت های امپریالیسم و سرمایه داری جهانی در مبارزات مردم جهان و به ویژه ایران پرداخته بود (اشاره به سخنان دخالت آمیز کلینتون در رابطه با ایران)...

- آقای مالجو اقتصاددان مستقل، به بررسی وضعیت سرمایه داری انگلی و نابودی محیط زیست و تمدن انسانی به دست سرمایه داری پرداخت و ضرورت مقابله با زیاده خواهی های این نظام را برای حفظ تمدن انسانی بیان داشت و عنوان نمود در شرایط کنونی هر آلترناتیوی که در برابر سرمایه داری ارائه شود، باید پروژه ی غیر کالایی کردن کار و پول و طبیعت را به پیش برد... - آقای جعفر عظیم زاده، نماینده اتحادیه آزاد کارگران، به بیان آغاز فصل جدیدی در تاریخ بشر پرداخته و مبارزات ضد سرمایه داری اخیر را فصل نوینی در مقابله با حاکمیت منحنط نظام سرمایه داری عنوان کرد. وی افزود جنبش ضد سرمایه داری در ایران بسیار قوی است، ولی بدلیل وجود سرکوب نمیتواند درخیابانها حضور یابد. وی گفت جنبش کنونی، کل سرمایه داری را هدف گرفته است و نه فقط امپریالیسم را...

- آقای محمد غزنویان، فعال حقوق کودکان و زنان، گفت: نباید دچار ساده اندیشی شد که همه چیز، دارای خصلت عمومی است و باید شرایط و ویژگی های خاص آن را به حساب آورد. وی در ادامه صحبت هایش به مرگ قذافی اشاره کرد و عنوان نمود که هرچند از مرگ یک دیکتاتور باید شادی کرد، ولی نحوه ی این مرگ بسیار تاسف آور بود ...

- آقای خسرو صادقی بروجنی، پژوهشگر و اقتصاد دان، ضمن ارائه مقاله تحقیقی درباره ی ضرورت دگرگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با یک نظام برتر، ضرورت گسترش و بسط تشکل های کارگری و مردمی برای مقابله با نظام رو به زوال سرمایه داری را یادآوری کرد.

زنان خیابانی و راهکارهای رژیم

پریسا آزادیان

، طبق آمار ستاد مبارزه با مواد مخدر رژیم، دانشگاه‌ها و وزارت بهداشت، 5 تا 6 درصد معتادان را زنان تشکیل می‌دهند. در مناطق محروم ایران نظیر جنوب کشور، مرکزی برای ترک اعتیاد زنان وجود ندارد. لایلا مختاری یکی از فعالین حوزه ترک اعتیاد از منطقه خوزستان در سال گذشته خبراز وجود یک مرکز ترک اعتیاد زنان داد و خاطر نشان کرد که این مرکز بدون حمایت ارگانه‌های خوزستان از جمله فرمانداری، استانداری، شهرداری و شورای شهر راه اندازی شده است. سرپرست معاونت پیشگیری از آسیب های اجتماعی بهزیستی استان تهران نیز از وجود فقط یک کمپ مخصوص ترک اعتیاد زنان خبر میدهد

ثانیا مسعودی فرید ایجاد شغل و فراهم کردن زمینه‌های تحصیل را بعنوان راه حلی برای بازسازی زنان خیابانی ارائه میدهد. با توجه به آمار وزارت کار در سال گذشته فقط 13 درصد زنان ایرانی شاغل هستند. به گفته فاطمه مقیمی رئیس مؤسسه کانون زنان بزرگان ایران در برنامه چهارم توسعه پیش بینی شده بود نرخ مشارکت زنان در سال 1388 ، 16.2 درصد و مردان 69.2 درصد باشد، وعده ای که همچون دیگر وعده های دولت در باره ایجاد اشتغال فریبکاری محض بوده است. فرحناز قند فروش یکی از زنان مزدور رژیم نیز در گفتگویی با خبرگزاری مهر پرده از آمار بالای بیکاری زنان برداشته و میگوید: " زنان در کارهای تخصصی و پروژه های دانشگاهی موفقیت‌های بالایی کسب میکنند اما جذب آنها در مشاغل تخصصی بسیار پایین است و آمار بیکاری زنان در استان تهران بسیار بالاتر از مردان است." نسیم زن تن فروش گزارش محمد روحی که دارای تحصیلات دانشگاهی است بعد از 5 سال تلاش برای یافتن کارناچار به تن فروشی شد. همین واقعیت درمورد سارا نیز مصداق دارد، که پس از 3 سال تلاش برای گرفتن وام، از فرط درماندگی ، ناچار به تن فروشی شده و با سر درآوردن از خانه های فساد و برای تامین زندگی دو فرزندش به " پدیده ای فاسد و ضد ارزش" تبدیل میشود

ثالثا، مسعودی فرید به عدم توانایی مالی سازمان بهزیستی اشاره میکند و خواهان اختصاص اعتبار بیشتر در این زمینه است. کمبود بودجه در شرایطی مطرح میشود که مقامات رژیم ولایی اختلاس های کلان 300 هزار میلیارد تومانی میکنند و به کسی هم حساب پس نمیدهند. مقامات ولایی همچنین برای سرکوب و کنترل زنان از هیچگونه کمبود مالی برخوردار نیستند. فراموش نکنیم که سال گذشته معاون فرهنگی و اجتماعی وزیر کشور از پرداخت 8 میلیارد و چهارصد میلیون تومان توسط این وزارتخانه برای ترویج عفاف و حجاب به صدا و سیما خبر داد و گفت که شهرداری تهران نیز 20 میلیارد تومان دیگر به این موضوع اختصاص داده است.

آذرنظری مدیرکل امور بانوان و خانواده استانداری تهران از افزایش اعتبارات طرح ارتجاعی " رحمت" که طرحی برای شتشوی مغزی زنان خانه دار و آموزش روش همسر داری به آنان است خبر میدهد. آنان هزینه های کلانی را صرف آموزش زنان طلبه میکنند تا با استقرار آنها در مدارس و جامعه طرحهای باصلاح فرهنگی را به پیش ببرند. در همین راستا شورای فرهنگی شرکت بهره برداری مترو تصمیم گرفته تا در 10 ایستگاه مترو زنان مزدور طلبه را به عنوان مشاوران مذهبی مستقر کند.

کاملا روشن است که مشکل کمبود بودجه نیست. سرمایه و منابع ملی کشور اما دردست اقلیت حاکمی قرارداد که تا مغز استخوان فاسد است. یکی از مشخصات اصلی نظام حاکم زن ستیزی آن است و ارزش های همین نظام که بودجه های کلانی برای تبلیغ آن اختصاص داده شده و میشود چیزی نیست مگر انکار حق برابر زنان.

نظامی که به زنان با چشم تحقیر و بمثابه عامل اصلی فحشا نگاه می‌کند دلیل اصلی گسترش همین بحران اجتماعی است

پایانی دردناک

واقعیت این است که بخشی از این زنان خیابانی را زنان معتاد به مواد مخدر تشکیل میدهد که برای تامین معاش چاره ای جز تن فروشی ندارند. هرچند که آمار دقیقی از تعداد زنان معتاد در کشور وجود ندارد.



محمد روحی با انتشار گزارشی از وضعیت زنان خیابانی و ضمن ابراز شرمندگی و پوزش از خوانندگان بخاطر محتوای ناسف برانگیز آن و اینکه نمیتوان این " پدیده های فاسد و ضد ارزش های جامعه را نادیده گرفت"، پرده از ناهنجاریهای اجتماعی که ربط مستقیم به وضعیت فلاکت بار زنان افشار زحمتکش دارد، برمیدارد. دراین گزارش وی از کم شدن تعداد زنان خیابانی در خیابانها خبر میدهد و به مسئولین هشدار میدهد که علت کاهش حضور زنان تن فروش در خیابانها این است که این زنان در خانه های تیمی فسادى که توسط مردان واسطه سازماندهی شده به کار مشغول هستند. او میگوید : این روزها، مردانی بعنوان رابط درگوشه و کنار شهر حضور دارند که مشتریان هرزگی باید برای دسترسی به زنان خیابانی، ابتدا با این رابط ها وارد مذاکره شوند. وی برای تهیه گزارش وارد یکی از این خانه ها شده و با چند تن از این زنان به گفتگو نشست است. یکی از این زنان نسیم نام دارد که با وجود داشتن لیسانس حسابداری بدلیل نداشتن پارتی نتوانسته کاری پیدا کند و بعد از 5 سال تلاش برا ی یافتن کار وادار به تن فروشی شده است. سارا زن دیگری است که بدلیل داشتن همسر معتاد برای تامین زندگی خود و فرزندانش به تن فروشی روی آورده است. سارا میگوید که سه سال در تلاش برای گرفتن وام 5 میلیون تومانی بود تا بتواند کاری در خانه دست و پا کند ولی راه به جایی نبرد و همه درها بغیر از فروش جسمش به روی او بسته شد. نکته قابل توجه اینجاست که تهیه کننده گزارش درخاتمه با اشاره ای کوتاه به شرایط بی ثبات اقتصادی و بدون بررسی دلایل افزایش زنان خیابانی، به دولتمردان هشدار میدهد که در سایه غفلت دولت از آسیب های اجتماعی و بویژه آسیب های اخلاقی تعداد این زنان رو به افزایش است. اما حبیب الله مسعودی فرید، مدیر کل پیشگیری از آسیب های اجتماعی سازمان بهزیستی به واقعیت وجود زنان خیابانی آگاهی دارد و ضمن اعتراف به این معضل اجتماعی عظیم با افتخار از اقدامات و امکانات سازمان بهزیستی صحبت میکند. او در گفتگویی با ایسنا با اشاره به اینکه این زنان بین 20 تا 40 و یا بیش از 40 سال سن دارند و توسط نیروی انتظامی و با رای دادگستری به بهزیستی معرفی می‌شوند، گفت که 22 مرکز بازپروری در سراسر کشور برای بازپروری زنان آسیب دیده وجود دارد و بیشترین آمار این مراکز مربوط به کلانشهر هاست. او همچنین گفت که " سازمان بهزیستی قصد دارد که با در نظر گرفتن 31 "خانه سلامت" در کشور، به ساماندهی "دختران در معرض خطر" اقدام کند." او از بازپروری 90 درصد از 500 دختر فراری در خانه های سلامت در سال گذشته خبر داد که بزمع او توانسته اند به کمک مدد کاران به میان خانواده هایشان برگردند.

مسعودی فرید در این گفتگو تاکید میکند که "ایجاد شغل و فراهم کردن زمینه‌های تحصیل و ازدواج و بازگرداندن به کانون خانواده از الزامات توانمندسازی این زنان است. " اما او بلافاصله ناچار میشود که به ناتوانی و شکست برنامه های سازمان بهزیستی اعتراف کند و میگوید که 30 درصد از این زنان پس از بازپروری به خیابانها باز میگردند. او در این گفتگو همچنین به عدم وجود اعتبار لازم برای توانمند سازی زنان اشاره کرده و میگوید " سازمان بهزیستی بودجه کافی برای حمایت از این دختران ندارد و از 5 میلیارد تومان اختصاصی برای اینگونه برنامه ها که صرف پروژه های متعدد می شود، نمی توان پول زیادی برای این بخش در نظر گرفت".

گفتگوی مسعودی فرید در رابطه با و وضعیت زنان افشار فقیر و زحمتکش که به تبع وضعیت ناهنجار اقتصادی و اجتماعی ناچار به تن فروشی میشوند حائز چند نکته است

اولا مسعودی فرید آماری از تعداد واقعی زنان خیابانی ارائه نمیدهد که بتوان بر اساس آن اقدامات بهزیستی را مورد سنجش قرار داد. اما با نگاهی به فعالیتهای بهزیستی میتوان به راحتی دریافت که با توجه به ابعاد بحران، 22 مرکز بازپروری و یا 31 خانه به اصطلاح سلامت و آنهم فقط در کلانشهرها چقدر ناچیز و ناکافی است.



فمینیسم و یا جنبش حق خواهانه‌ی زنان، دراساس جنبشی جهانی است و برای رهایی از نظام مرد سالاری به وجود آمده است. خواست‌های اولیه زنان این جنبش در سراسر دنیا یکسان است و به میزان رشد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه‌ای، شکل مناسب ظهور خود را مییابد.

به روایت بسیاری از پژوهشگران، آغاز این جنبش در جهان به سالهای 1848 در امریکای شمالی برمیگردد؛ وقتی الیزابت کدی ستانتون و بوکریتا کافین مات، در اجلاسی زنانه در شهرک سنیکا در حوالی نیویورک قطعنامه‌ای حاوی خواست برابری در مقابل قانون، حق رای، تحصیل، کار و مالکیت صادر کردند. امروزه بسیاری از پژوهشگران سابقه ی جنبش فمینیستی را به اثر ماری ولستون کرافت درباره حقوق زنان و تشکل حول بیانیه حقوق زنان در جریان انقلاب کبیر فرانسه (۱۸۷۹) اولامپ دوگوژ میدانند.

همزمان با نشست سنیکا و به هنگامی که اکثر زنان ایرانی در پستوی خانه‌ها، یا پشت حجاب و اقلیتی هم در حرمسراها پنهان بودند، طاهره قرةالعین پدید آمد. او اولین زن ایرانی است که در امری مشارکت کرد که تا آن زمان عرصه‌ای به کلی مردانه به حساب می‌آمد. او در نتیجه تلاش، دلاوری و استواری خود در رهبری جنبش سیاسی و ترقی خواهی «بابی» قرار گرفت و در نشست بن‌تشت (1848) حجاب از سر برگرفت. این حرکت نمادین او به معنای پرده برداشتن از آن چیزی است که پنهان و پوشیده مانده بود. عده‌ای این زن شاعر و روشنفکر را پیش‌کسوت جنبش حق خواهانه زن ایرانی می‌شناسند که جان در راه آرمان خود گذاشت و به دستور ناصر الدین شاه به قتل رسید.

راهی را که طاهره قره العین گشود، زمینه ساز مشارکت زنان در جنبش های تنبکو و مهم تر از آن مشروطه شد. زنان تجددخواه ایرانی به منظور رهایی از فضای بسته اندرونی ها، حضور در عرصه‌ی عمومی و مشارک در امور اجتماعی، تلاش‌ها کردند. به خصوص در مبارزه برای ایجاد مدارس دخترانه موفقیتی بزرگ به دست آوردند. اما به علت حضور قدرتمند روحانیت عقب مانده شیعه که دست در دست حکومت‌های استبدادی و خودکامه داشت، زنان ایران به نسبت خواهران غربی خود هنوز در بی حقوقی دهشتناکی به سر می‌برند.

زنان کردستان ایران هم بعلت هم سرنوشتی با خواهران شان در سراسر کشور از لحاظ حقوقی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و.... سرنوشت بهتری نداشتند. با این تفاوت که بعلت وجود ستم ملی و عقب نگه‌داشته‌گی از طرف استبداد مرکزی و حکام محلی که اساساً خان‌ها و فئودال‌های محلی و روسای ایلات و عشایر بودند، به مراتب وضعیتی اسفبارتر نسبت به زنان سایر نقاط پیشرفته تر ایران داشته‌اند. بطوریکه آنها هنوز هم نتوانسته‌اند به بسیاری از خواستهای خود دست یابند.

بینیم مبارزه زنان و رشد و شکل گیری فمینیسم در کردستان ایران کی و چگونه آغاز شد.

« با تشکیل جمهوری مهاباد (در سال ۱۳۲۴ خورشیدی/ 194۶ میلادی) این دولت در مدت کوتاه حیاتش به اقداماتی چند در جهت مشارکت زنان در زندگی اجتماعی دست زد. زنان برای حمایت از امر ملی [حقوق مردم کرد بعنوان یک ملت] و مشارکت در امور اجتماعی و کارهای فعال حزبی وارد حوزه‌های غیر خانگی [فضای عمومی] شدند در شهر یور همان سال "اتحادیه زنان دمکراتیک کردستان" (یه‌کیه‌تی ژنانی دیموکراتی کوردستان) به وجود آمد که یکی از خواست‌های مهم آن دایر کردن مدارس دخترانه بود. زنان و مردان این دوره در اغلب جلسات و سخنرانی‌ها از آگاهی زنان در شوروی و کشورهای پیشرفته و مبارزه برای بدست آوردن حقوق خود سخن می‌گفتند و این آگاهی را در پرتو باسواد شدن زنان می دانستند. در این رابطه خانواده‌ها را در فرستادن دختران به مدرسه تشویق می کردند.»



در همان دوران در جنوب کردستان برای گسترش مدارس و تعمیم آموزش دختران و نیز تشویق زنان به مشارکت در فعالیتهای عمومی تلاشهای زیادی در جریان بود.

تلاش برای ادامه تحصیل دختران تا سالهای 50 - 1340 همچنان در کردستان ادامه داشت. تا جاییکه در دهه ۴۰ در کردستان شاهد شمار شایان توجهی از دختران با تحصیلات دانشگاهی و مدارک عالی و شاعل بودیم. این امر سبب بوجود آمدن قشری از زنان روشنفکر شهری شد. بخشی از همین زنان بودند که پس از انقلاب سفید شاه در بهمن ۱۳۴۱ به عنوان سپاهیان دانش و بهداشت راهی روستاها، از جمله روستاهای کردستان شدند و با حضور در میان روستائیان تاثیر بسزایی در رشد آگاهی مردم و بخصوص زنان روستایی گرد داشتند. پُر واضح است که با حضور نیروهای امنینی (ساواک) و نظامی شاه، این آگاهی همه جانبه نبود و از عنصر سیاسی به کلی بری بود؛ اما شاید بشود گفت که نطفه‌های اولیه گونه ای حساسیت زنانه در این دوره بسته شد؛ حساسیتی که بیشتر در مناسبات اجتماعی رخ می نمود و به حوزه سیاست راه نمی برد. تنها تشکل زنانه‌ی آن دوره، " سازمان زنان " بود که در راس آن اشرف پهلوی قرار داشت و حضورش در شهرهای گوناگون کردستان، صوری و فرمایشی بود.

با این حال آنچه بیش از سایر عوامل به خودآگاهی دختران و زنان تحصیل کرده کمک کرد، رشد افکار چپ و ترقی خواه در گستره‌ی ایران و به ویژه در موسسات آموزش عالی بود. تاثیر افکار و فعالیت آگاه‌گرانه این زنان روشنفکر و انقلابی بود که سبب رشد آگاهی زنان و شرکت وسیع آنها در مبارزه بر علیه رژیم دیکتاتوری شاه در سال 1357 شد. در واقع زنان به مبارزه روی آوردند؛ ولی نه به منظور کسب حقوق حقه خود، بلکه برای خواست عدالت خواهی و سرنوشتی رژیم دیکتاتوری پهلوی. اما بنا بر تفکر غالب بر انقلابیون مارکسیست این دوران، رفع ستم جنسی و مبارزه برای تحقق حقوق زنان، مبارزه‌ای عمده قلمداد نمی‌شد؛ زیرا هرگونه تحول اجتماعی بزعم آنان منوط و موقوف به انقلاب سوسیالیستی در جامعه می‌شد.

این فرایند در کردستان، یعنی رشد افکار چپ و ترقیخواه همراه با اعتلای مبارزه برای رفع ستم ملی در سالهای ۴۰ تا ۵۷، جوانان گرد به خصوص آنها که در دانشگاههای ایران سرگرم تحصیلات عالیه بودند را به خود جلب کرد. این امر سبب رشد بیشتر آگاهی و سازمان یابی زنان و مردان و شکل گیری جریان کومه له گردید.

زنان جوان و روشنفکر کردستان ایران همراه با سایر اقشار و طبقات مردم وسیعاً در انقلاب 57 شرکت کردند. و این واقعیتی است که زنان با روی کار آمدن جمهوری اسلامی و فرمان خمینی مبنی بر حجاب اجباری، پیش از دیگران نشانه‌های سرشت زن ستیز حکومت اسلامی را احساس کردند. به این دلیل زن کرد ایرانی همراه با سایر زنان ایران در اولین جنبش اعتراضی علیه رژیم و احقاق حقوق خود شرکت کردند (نیمه دوم اسفند ۱۳۵۷). این حرکت بیشتر از طرف زنانی پیشتیانی شد که به گروه‌ها، سازمان و احزاب

شکل‌گیری و رشد جنبش فمینیستی در کردستان ایران متن اصلاح شده سخنرانی در اولین کنفرانس زنان کردستان ایران

گلرخ قبادی

سیاسی، وابستگی نداشتند. مهم این که بسیاری از این تشکل‌ها عم از چپ و میانه و راست خطر تسلط حکومت اسلامی و واپسگرایی را به درستی درک نکرده بودند و بهمین دلیل نیز با بی تفاوتی از کنار آن جنبش مهم گذشتند.

با این حال نظام اسلامی هنوز در موقعیتی نبود که بتواند همه طرح ها و برنامه‌های خود را برای به عقب راندن جامعه به موقع اجراء گذارد. از اواخر سال ۵۷ و اوایل سال ۵۸ به دلیل فضای آزادی که در کشور و به ویژه در کردستان به وجود آمده بود، تشکل‌های دمکراتیک یکی بعد از دیگری به وجود آمدند و شروع به فعالیت کردند. در این میان زنان مبارز هم بنا به وضعیت عینی جامعه و نیازها و خواست‌های مبرمی که داشتند به برپایی تشکلهایی با نام‌های " شورای زنا ن"، "یه‌کیه‌تی نافرستان" و "یه‌کیه تی زنان" [اتحادیه-ها و انجمن‌های زنان] دست زدند.

به وجود آمدن این تشکل‌ها، خود نقطه عطفی در تاریخ جنبش کردستان تا آن زمان بود؛ زیرا افشار مختلف زنان با افکار گوناگون باین تشکل‌ها روی آوردند این تشکل‌ها وابسته به هیچ سازمان و گروهی نبودند و در میان تمام اقشار جامعه و مخصوصاً زنان زحمتکش فعال بودند. در پرتو این فعالیت ها، زنان کم کم به حقوق خود آشنا شدند و فعالیت‌هایی را برای ارتقاء سطح آگاهی خود و مبارزه برای به دست آوردن حد اقل حقوق شان سازمان دادند.

تشکل‌های نوپای سیاسی که بیشتر اعضای شان جوان و تازه کار بودند هنوز و چنانکه باید در تمام کردستان شکل نگرفته بودند که در 28 مرداد ۱۳۵۸ در معرض حمله جمهوری اسلامی قرار گرفتند. سرکوب برای مدتی باعث از هم گسیختن تشکل‌ها و متفرق شدن اعضا و هواداران آنها شد. این امر درباره تشکل‌های دموکراتیک و مستقل زنان نیز صادق بود که بیشتر و سریع تر از تشکل‌های سیاسی مبتلا به پیامدهای سرکوب شدند.

اما این روند دیر پا نبود. با بازگشت نیروهای پیشمرگ به شهرهای کردستان در پاپیز 58 و کنترل شهرها توسط نیروهای اپوزیسیون، زنان در سازمانهای سیاسی فعالیت خود را از سر گرفتند؛ اما دیگر اثری جدی از خواستهای ویژه زنان، مبارزات مستقل زنان و سازمان‌های دموکراتیک زنان، در میان نبود.

با حمله دوم نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی به کردستان و دستگیری فعالین و مبارزین (۱۳۵۹)، عده‌ای از زنان وابسته به سازمان‌های چپ و ترقی خواه هم دستگیر و زندانی شدند. از آن پس عده ای از این زنان به صفوف پیشمرگان پیوستند و عده‌ای دیگر هم در شهرها به صورت مخفیانه به مبارزه ادامه دادند.

پیشمرگه شدن زنان و بررسی این موضوع جایگاه مخصوصی دارد و باید در جای خود بررسی شود. ولی به اختصار باید بگویم پیشمرگایتنی زنان گرد، یک حرکت تاریخی بود؛ زیرا این عرصه مردانه نیز سرانجام متحول شد و نقطه عطفی دیگر در مبارزات زنان کردستان پدید آورد که نسبت به دوران قبل از خود، قدمی بلند به پیش و عملی بسیار سنت شکنانه بود. پیشمرگایتنی زنان عرصه دیگری در مبارزات زنان کردستان گشود که هم در جامعه و هم در تشکل‌های دموکراتیک و سیاسی با مرد سالاری مبارزه می‌کردند. این امر به نوبه خود در رشد آگاهی عمومی مردم درباره سنت‌های رایج و عقب مانده جامعه نسبت به زنان کمک کرد.

زنانی که پس از حمله نظامی جمهوری اسلامی به تشکل‌های مخفی در شهرهای کردستان دستگیر و به حبس‌های طولانی مدت و یا اعدام محکوم شدند، زندان راهم به عرصه دیگری از مبارزه و مقاومت تبدیل کردند.

مبارزه زنان بر علیه جمهوری اسلامی حتی پس از اینکه شهرهای کردستان تحت حاکمیت رژیم قرار گرفتند (آغاز سال ۵۹) همچنان ادامه پیدا کرد. در اشکال گوناگون: از تظاهرات علیه دستگیری و اعدام همسران و فرزندان و بستگان نزدیک شروع شد و به شکل‌گیری محافلی برای کمک به پیشمرگان، مراسم گرامدداشت یاد

اما این تحزب یافتگی درجامعه از طرفی تأثیرات مثبتی بر رادیکالیزه کردن خواستها و مبارزات زنان داشته است و از طرف دیگر برخورد سکتاریستی احزاب به این مبارزات و تلاش در سازمانی و حزبی کردن مبارزات زنان را به همراه آورده است که این خود سبب پراکندگی جنبش و افزایش میزان آسیب‌پذیری آن شده‌است. درحالی‌که مبارزات زنان باید به مثابه جنبشی دموکراتیک دربرابر رژیم وبه دور ازهرگونه تعصب مذهبی ، سیاسی وایدئولوژیک عمل کند تا بتواند در میان زنان، از اقشار و طبقات گوناگون نفوذ کند. احزاب می‌توانند در همه حال یاری دهنده‌ی این جنبش باشند، نه صاحب قدرت و تصمیم گیرنده. تجربیات تاکتونی نشان داده‌است که زنان فعال در این احزاب از حقوق برابر با مردان برخوردار نبوده‌اند و ناچار باید برعلیه ستم جنسی ومردسالاری درون احزاب هم مبارزه کنند.

مبارزات زنان درخارج کشور:

زنان ومردان جوان و مبارز سالهای 57 وبعد از آن، چه آنها که در محیط پیشمرگایتی بودند و چه آنها که به علت فشار و خفقان رژیم ناچار به ترک دیار، محیط کار و فعالیت خود شدند و یا از زندان‌های وحشتناک جمهوری اسلامی گریختند، طبیعتاً می‌بایست به محلی امن می‌رفتند. این محل طبق سنت مبارزاتی ، خارج ازکشور بود و ممالک پناهنده پذیر . در این سی و چند سال دو نسل از مبارزین، اغلب با مشقات وقبول خطرات بسیار از لانه و کاشانه خود کوچ کردند و تبعیدی خود خواسته را به جان خریده اند . کوچ زنان کرد، بعضاً" با همسر و اغلب تنها ، یکی دیگر از سنت شکنی‌های نسل انقلاب ۱۳۵۷ ایران بوده است. زیرا در سنت کردستان و در دوران شاه به ندرت اتفاق می افتاد که دختری کُرد به خارج برود، در اروپا و آمریکا درس بخواند و به مدارج تحصیلی بالا دست پیدا کند.

اما زندگی زنان کُرد در تبعید نیزخالی ازمشقت و درد نبوده است. در مدت کوتاهی می‌بایست مسائل اداری اقامت خود را حل نمایند، شغل پیدا کنند، سرپناهی بیابند و زبان بیاموزند. اکنون ما با نسل جدیدی از زنان کُرد با خصوصیتی چون اعتماد به نفس،استقلال و برنتابیدن نابرابری روبرو هستیم که نموده‌های دیگری از مبارزه این نسل از زنان کرد را به دست میدهد. این خصوصیات سبب شده است که آنها بسیاری از مسؤلیتهای زندگی و خانواده و... را به‌عهده بگیرند . درموردی به علت از دست دادن همسران و یا به خاطر فعالیت سیاسی شوهران‌شان در کردستان، مسؤلیت‌های زندگی و تربیت فرزندان بطور کامل به عهده زنان بوده است. درحالی‌که اغلب دوران جوانی را سیری کرده واز سلامت جسمی نیز برخوردار نبوده اند . با این همه زندگی درمحیط تازه که مهم‌ترین حُسن‌اش وجود آزادی است ، ما را با حقوق زنان و فمینیسم ومبارزات فمینیستی بیشتر آشنا کرده است و سبب شده که با دیدی انتقادی به گذشته‌ی مبارزاتی خود بنگریم و کمبودهای حرکت‌مان را بهتر درک کنیم.

با تبعیض‌هایی که نسبت به زنان خارجی در اروپا و آمریکای شمالی اعمال می‌شود و همیشه چند لایه بوده‌است نیز جنگیده‌ایم و کوشیدایم که خود را با محیط تازه تطبیق دهیم. سعی کرده‌ایم از جنبه‌های مترقی جامعه‌ی تازه و کاملاً" متفاوت باآنچه در آن پرورش یافتیم، بیاموزیم و آموخته‌هایمان را درزندگی و مبارزه به کارگیریم ، هم در جامعه ای که اینک در آن زندگی میکنیم و به صورت همکاری با احزاب مترقی کشور میزبان و یا دخالت گری فردی و همفکری و همقدمی با جریان‌های پیشرو ، هم دراحزاب و سازمان هایی که در گذشته و حال به آن تعلق داشته ایم و داریم.

عده‌ای ازاین زنان برای ادامه وشکل دادن به فعالیت های خود در برپایی تشکلهای زنان کُرد درخارج کشور تلاش کرده اند . اما این تلاش تا به امروز نتوانسته است به شکل‌گیری جریانی جدی بیانجامد. هنوز دست به گریبان تفرقه و تشتت هستیم؛ به دلایل گوناگون و از جمله به دلیل اختلافات نظری و شکل سازماندهی. امیدوارم این کنفرانس بتواند در تداوم خود گامی در جهت غلبه بر پراکندگی موجود بردارد و همه ما را به هم نزدیک‌تر سازد؛ چه زنان کردی که در ایران مبارزه می کنند و چه آنها که در خارج از تک و تا نیافتاده اند.

با توجه بهتغییر وتحولات آتی ایران که زیاد هم دور به نظر نمیرسد، ما زنان کردستان باید تلاش کنیم با حفظ احترام به افکار و دیدگاه‌های گوناگونی که درمیان ما موجود است به یک جنبش واحد، با سمت وسوی مشترک و برنامه‌ی عمل مشترک تبدیل شویم. با آرزوی دستیابی به این هدف و پیروزی .

پایان



1 - مبارزات زنان درکردستان، جنبشی اعتراضی است ودر اثر بی حقوقی‌ها و نا بسامانی‌ها و تضادهای جامعه ظهور کرده‌است.

2- ظاهرًا" سازماندهی معینی ندارد ولی ازمنطقى درونی و متناسب با سطح آگاهی نیروهای شرکت کننده‌ی خود برخوردار است . این جنبش تاکنون مجموعه‌ای از اقدامات پراکنده و خودجوش و گاه سازمان یافته را که هرکدام مولود ابتکاراتی درعکس العمل به شرایط جدید و مسائل مبتلا به جامعه بوده، پیش برده است.

3- خواسته‌های این جنبش، خواسته‌های زن کُرد است که اینک در سطح قابل ملاحظه ای به خواسته‌های مردم اعم از زن ومرد تبدیل شده است. آشکاراست که این جنبش برای دموکراسی و برقراری مناسباتی دموکراتیک در جامعه مبارزه می‌کند و شیوه‌ی سازمان‌دهی آن افقی و غیر هیرارشیک بوده‌است.

4- فعالین این جنبش در رشد وارتقاء آگاهی خود کوشا بوده وبه دامن زدن بحث‌ها ومسائلی پرداخته‌اند که جزو حوزه خصوصی زنان محسوب شده است مانند خشونت‌های خانواده ، قتل ناموسی ، روابط جنسی و غیره. در فعالیت‌های هنری نیز این خصوصیت بارز است. همچنین تلاش برای ایجاد تشکلهای زنان که هرچه بیشتر درعرصه های گوناگون زندگی اجتماعی حضور داشته باشند.

5 - اقدامهای سیاسی و تلاش و مبارزه برای تغییر قوانین .

بنا بر فاکتورهای فوق الذکر، جنبش زنان که خواسته‌های آن متأثر از موقعیت، میزان رشد سیاسی و فرهنگی در بخشهای مختلف جامعه کردستان با هدف رفع ستم فرهنگی ، ستم جنسی، ستم طبقاتی ، حق خواندن به زبان مادری ، ستم مذهبی و ستم قانونی دولتی می‌باشد و همگی خود را در زندگی روزمره زنان نشان داده و به شیوه‌های گوناگون به مبارزه خود ادامه می دهد . علاوه بر این زن کُرد درزندگی روزانه اش با بسیاری ازسنت‌های عقب مانده مبارزه میکند و بر بسیاری ازآنها چیره شده‌است. زن کُرد در دو جبهه مبارزه میکند: یکی در زندگی روزانه و با محدودیت‌ها وسنت‌های نانوشته و دیگری با قوانین دولتی ومحدودیت‌های آن می جنگد وقربانی می دهد .

همبستگی با سایر جنبشها:

از آنجا که در نهایت مبارزه برای رفع ستم و بی حقوقی زنان در ایران جز از راه سرنگونی این سیستم حکومتی میسر نیست و از آنجا که این امر تنها با مبارزات زنان امکان پذیر نمی‌باشد ، جنبش زنان احتیاج به همیاری وهمبستگی با سایر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در کردستان و سراسرایران و نیز بهره گیری ازتجربیات جنبش‌های جهانی دارد .

حفظ استقلال جنبش :

مهمترین خصوصیت جنبش زنان، حفظ استقلال آن از هرگونه قدرت سیاسی است؛ نه تنها از دولت‌ها بلکه از احزاب وسازمانها مخالف دولت‌ها نیز. در جامعه کردستان زنان باوجودی که به فعالیت اجتماعی روی آورده اند و پویایی تحسین برانگیزی نشان داده‌اند، اماهنوز نتوانسته‌اند مبارزات خود رااز سلطه احزاب کردستان رها کرده و مستقلاً" آنرا به پیش ببرند.

پرواضح است که زنان می‌توانند دراحزاب گوناگون چپ و میانه‌رو و مذهبی فعالیت کنند.

شهاد و برگزاری جشن های هشت مارس انجامید. درگردهم‌آئی های محفلی و کوچک زنان ، از مشکلات خاص خود و در باره کارهائی برای زندگی بهتر تبادل نظر می‌شد. به واسطه این محافل، تشکلهای زنان، دوباره پا گرفت و ازجمله جشن 8 مارس به بهانه تولد فرزندان‌شان و بدورازچشم پاسداران ونیروهای رژیم مخفیانه برپا گشت. از درون این محافل، مبارزه‌ای مشترک ازجمله علیه اخراج از سازمان‌های دولتی ونهادهای آموزشی وخانه‌نشین کردن زنان سرپرآورد که سرانجام به شکل گیری تعاونی‌های تولیدی انجامید. دراین بحبوحه روی آوری زنان به تحصیلات دانشگاهی نیز چشمگیر بود؛ علیرغم محرومیت‌ها و محدودیت‌هایی که جمهوری اسلامی در این زمینه به وجود آورد .

سرکوب جنبش عمومی و فروپاشی بسیاری از نیروهای ترقی خواه درمقیاس سراسری، زمینه‌ی استقرار رژیم را در کردستان فراهم ساخت. با این همه جنبش خلق کُرد هیچ گاه خاموش نشد و مبارزه تا سالهای دهه 70 عمدتاً" به شکل مخفی در جریان بود.

بعد از این سالهاست که سازمان‌های غیر دولتی (ان .ج. او) شکل گرفتند و فضای سیاسی- فرهنگی تا حدودی باز شد، محافل سابق و ده‌ها محفل جدید سربرکشیدند و خود را علنی کردند . این بار ما شاهد انتشار کتاب‌ها، جزوات ،نشریات و ایجاد سایت‌های زنانه بودیم . تجمعاتی که درسطح علنی بر علیه ستم و خشونت نسبت به زنان تشکیل می‌شد، صداها و درموردی هزاران نفر را به خود جلب می‌کرد. اعتراض به خشونت‌های درون خانواده‌ها و قتل های ناموسی به خیابانها کشیده شد . مبارزه با قوانین ضد زن جمهوری اسلامی که خود ابزاری موثر برای سرکوبی زنان بود، شروع شد . این‌ها همگی در افزایش آگاهی زنان وآشنایی آن‌ها به حقوق خود ومطرح کردن خواسته‌های زنان وآگاهی عمومی مردم بسیارتاثیر داشت . "8 مارس"‌ها به صورت محافلی در میان کسانی که با این روز آشنا بودند، روشنفکران، نویسندگان و فعالان زنان برگزار می شد و حتی برای تبلیغ و تبریک این روز کارت پستال و یا کتابهایی هدیه داده می شد.

" از سال 1380، برگزاري مراسم 8 مارس به صورت جدي تر، برنامه ريزي شده و در وسعت بزرگتر و فراگیر ادامه یافت. انجمن ادبي مولوي کُرد که محفل نویسندگان، شاعران، روشنفکران و جوانان فعال آن دوره بود، با دبيري خانم سيمين چاپچي وهمکاري ديگران، برنامه اي به این مناسبت برگزار کرد". ازآن سال مراسم روز زن، علیرغم فشارها و تزییقات دولت، به صورت های مختلف در بسیاری از شهرهای کردستان برپا شده است. این مراسم با ارائه قطعه‌نامه‌هایی به پایان رسیده اند که خواسته‌های زنان کُرد ایرانی را منعکس میکنند؛ ازمسائل خانوادگی و اجتماعی گرفته تا اعتراض به قوانین مملکتی .

همچنین باید از تشکلهای بزرگ وکوچکی نام بُرد که در این سال ها شکل گرفته‌اند و به صورت علنی فعالیت کرده‌اند؛ "همچون «جامعه‌ي حمايت از زنان» (به دبيري ديبا عليخاني)، «انجمن آذر مهر» (به دبيري نگين شيخ الاسلامي). تشکلهای دیگری در زمینه های توانمند سازي جوانان، کوهنوردي و حفاظت از محيط زيست، البته با گرايش زنان[گرايش فمينيستی] به این جمع پیوستند؛ همچون «هه وران» (به دبيري فلوريا محمد پور)، و «محيط زيست» (به دبيري فاطمه اردلان) " . "شورای زنان" (جالب اینکه این همان نامی است که آنرا خواهرانشان در سال ۱۳۵۷ برای اولین تشکیلات زنان انتخاب کردند . درآن تشکیلات فقط زنان شرکت داشتند؛ درحالیکه امروز زنان ومردان هر دو درآن عضویت دارند همچنین باید به ده‌ها تشکل بزرگ وکوچک اشاره کرد که به شکل های گوناگون برای بهبود وضعيت زن کرد فعالیت می کنند. این فعالیت ها در روند رشد تدریجی خود در مواردی شکل هماهنگ و یا متحد گرفته اند. برای نمونه، بر پایی مراسم روز زن در سال 1387 که در کرمانشاه ،کامیاران ، سنندج ، مریوان، بوکان و سقر همزمان ومتحد برگزار شد.

فعالیت‌ها و مبارزات زنده و و پویای زنان کردستان که به شمه‌ای از آن اشاره شد را می‌توانیم به عنوان جلوه‌های گوناگون یک جنبش فمینیستی به رسمیت بشناسیم. جادارد که به نقاط مشترک این مبارزات با مبارزات موج دوم فمینیستی پایان دهه ۱۹۶۰ در جهان اشاره کنیم . گرچه آن جنبش‌ها از آزادی برای مطرح کردن خواسته‌هایشان برخوردار بودند و زنان ما در ایران وکردستان به دلیل محدودیت‌ها وخفقان جمهوری اسلامی تنها می توانستند بخش محدودی از خواسته‌های خود را بصورت علنی بیان کنند ؛ با این حال برخی از خصوصیات مشترک این جنبشها را می شود چنین برشمرد:

سرگذشت پرمخاطره یک مهاجر در عبور از مرز ها

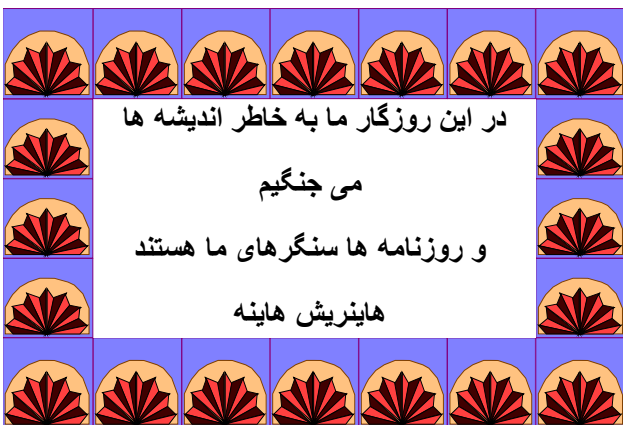
قسمت ششم
زندگی در یونان
حسن گلزاری



میدانستند اما با پسوندهای متفاوت. طرفدار های اوجالان اکثریت را تشکیل میدادند و همیستگی بسیار عمیقی بینشان حاکم بود. در بالای صفحه ی اول نشریه شان به طور ثابت عکس های شش نفر ردیف میشد. مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو و عبدالله اوجالان. در مراسم های مختلفی که برگزار میکردند تعداد بسیار وسیعی از مردم کرد که اکثرا به صورت پناهنده در یونان بودند شرکت میکردند. بیشتر برنامه هایشان شامل سخنرانی، رقص، آوازهای کردی و تجلیل از جانبختگانشان بود. به طور وسیعی ماهیانه کمک مالی برای حزب کارگران کردستان به رهبری اوجالان جمع میشد. تعدادی از آنها به طور مرتب برای امر مبارزاتی بین یونان و ترکیه در رفت و آمد بودند که جایگاه ویژه ای در بین دیگران داشتند. مرا نیز بسیاری از آنها به عنوان مهمان قابل اعتماد در بین خودشان پذیرفته بودند و تقریبا در اکثر جلساتشان البته به جز نشست های امنیتی و مخفی دعوت میکردند

در یکی از شب ها که تازه از کار برگشته بودم پلیس های یونان، به محل زندگی مان حمله کردند و همه ی کسانی را که در اتاقهای کنار هم بودیم به صورت دو نفره دست بند زدند و تعدادمان که حدودا 150 نفری میشدیم سوار اتوبوس ها کردند و به یکی از مقر های پلیس بردند. هدفشان بیشتر چک کردن وضعیت قانونی مان بود و کسانی را که برگه های اقامت موقت که هر سه ماه یکبار تمدید میشد نداشتند از بقیه جدا و به آتن برای رسیدگی به وضعیت شان اعزام میکردند. تقریبا یک ساعتی داخل یک مکان بسیار نمور که از سقفش آب میچکید، سر کردیم. ظرف بعد از اطلاع از دستگیری من بلافاصله با یکی از وکلای یونان که دوستش بود به مقر پلیس آمد و بعد از چند دقیقه صحبتی مرا با خودش به منزلشان برد. بعد از حدودا 3 ماه مبلغ مورد نیاز که بتوانم تا انگلستان، که هم موقعیت کاری و هم درآمد بیشتری نسبت به کشورهای دیگر اروپا داشت پس انداز کرده بودم. در آتن در میان قاچاقچی ها گشتی زدم تا اطلاعاتی برای رفتن به انگلیس جمع آوری کنم. مبلغ درخواستی برای پاسپورت های اصل با فقط تعویض عکس آنها حدودا 6 الی 8 هزار دلار بود و شیوه ی کارشان اینگونه بود که پاسپورت های توریست ها را از هتل ها و اماکن عمومی دست برد میزدند و تنها کاری که روی آنها انجام میدادند تعویض عکس صاحب پاسپورت با عکس کسی بود که میخواست از آن استفاده کند. عموما قاچاقچی ها پاسپورت ها را به قیمت خیلی پایین از خود یونانی ها میخریدند و به قیمت های چندین برابر به پناهندگان میفروختند. من بیش از 2 هزار دلار پس انداز نداشتم پس باید فکر دیگری میکردم..

دنباله دارد



در این روزگار ما به خاطر اندیشه ها

می جنگیم

و روزنامه ها سنگرهای ما هستند

هاینریش هاینه

بدلیل شلیک سنگ ریزه های روی جاده ها به سر و بدنش منتظر توقف تریلی میشد تا به دور از چشم راننده پایین آمده و به دنبال سرنوشتش برود. با توجه به موارد بالا که به طور کاملا خلاصه ذکرش رفت، مورد خود من که بدون دستگیری و اتفاقات جانبی خطرناک بیشماری که برای دیگران رخ میداد، تقریبا شامل حال بیست درصد افراد میشد و تقریبا هشتاد درصد باقی مواجه با دستگیری های چندین باره و هربار دیپورت شدن .. از دست دادن.. و اما ادامه ی ماجرای خودم

بعد از حدودا یک هفته ای که در منزل ظفر بودم از وی خواهش کردم که اتاقی برای من اجاره کند و در صورت امکان همراه او

که کارهای ساختمانی میکرد مشغول کار شوم. از فردای آن روز تا سه ماه بعدش که از یونان به سمت ایتالیا حرکت کردم، تقریبا به طور متوسط هر روز با ماشینی به سراغم می آمد، تا عصر کار میکردیم و دوباره مرا به منزلم برمیگرداند. در جواب کردهایی که به او گفته بودند چرا به جای خودمان که بیکار هستیم غریبه ها را سرکار میبری، گفته بود که او میهمان ماست و حرمتش از شما واجب تر است و همینطور روزی که میخواستیم به اتاق اجاره ای خودم بروم، میخواستیم علاوه بر پول وسایل کاری که برایم خریده بود، بابت یک هفته سکونت در منزلش مبلغ اضافی پرداخت کنم. به شدت عصبانی شد و با همان غرور و انسانیت ناپس پرخاش کرد و گفت: "تو میخوای با شرف من معامله کنی، اگر تو را میهمان خودم کردم به خاطر شرافتم بود نه پول اتاقی که در آن زندگی میکردم متعلق به یکی از پولدار های یونان بود که حدودا پنجاه تا شبیه به هم و کنار هم ساخته بود و هرکدامش را به چهار الی پنج نفر اجاره داده بود. اتاقها نمور با ابتدائی ترین مصالح ساختمانی و بدون کوچکترین امکانات ابتدائی زیست ساخته شده بودند. تقریبا در میان تلی از آشغال و کثافت محاصره شده بودیم. هر روز گوشه ای از خانه مشکل پیدا میکرد. من همراه با پنج نفر از کردهای ترکیه که از طرفداران عبدالله اوجالان بودند زندگی میکردم. آدم های مختلف با رفتار و طرز تفکرهای مختلف. یکی از آنها مدت بیست سالی میشد که در یونان زندگی میکرد. دچار توهم شدیدی بود همیشه فکر میکرد که نیروهای امنیتی ترکیه در تعقیبش هستند. شب ها قبل از خواب تمامی پنجره ها و در اتاق را چک میکرد که بسته باشند چرا که فکر میکرد ممکن است ترورش کنند. بعد از بیست سال، هنوز به غیر از سلام و علیک و چند کلمه ی یونانی چیز بیشتری یاد نگرفته بود و همچنان با حداقل حقوق کارگری میکرد.

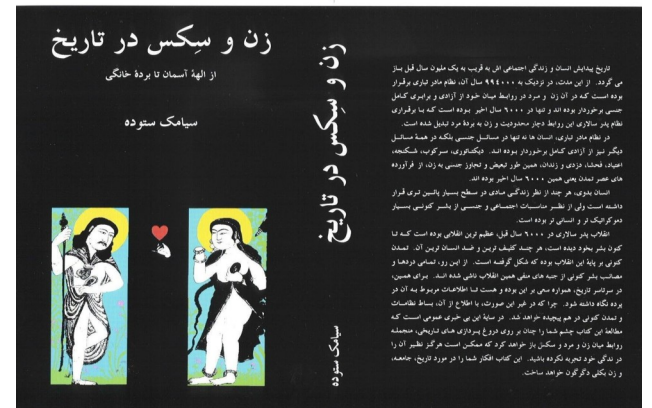
قرار گذاشتیم که به صورت جمعی هزینه های خورد و خوراکمان را بپردازیم اما قرارمان به دلایل مختلف بیشتر از یک هفته دوام نیاورد. در اتاق های دیگر ملیت های مختلف زندگی میکردند که اکثرا آلبانیایی ها بودند. اکثرا کار کار میکردیم که پولی پس انداز کنیم تا بتوانیم توسط قاچاقچی ها به کشورهای اروپایی که وضعیت بهتری از یونان داشتند برویم. تعدادی از کردهای ترکیه داخل کمپ بسیار بزرگ و چند طبقه ای زندگی میکردند. هر جمعی با توجه به تعلقات گروهی و سازمانی شان با وجود زندگی در مکان مشترک اما هرکدام اتاق ها و سالن های مجزا و فعالیت های سیاسی متفاوتی را دنبال میکردند. وقتی وارد کمپ می شدی همه نوع عکس و پلاکارد، حتی رفتار ها و پوشش های مختلفی را میدیدی. که حکایت از طرز تفکرها و برداشت های گوناگون از مارکسیسم بود چرا که همه ی آن ها اساسا خودشان را مارکسیست

قبل از اینکه به ادامه سفر بپردازم لازم میبینم که اطلاعات دقیقتری از مسیرهای مختلفی که افراد از ترکیه به یونان میروند به گزارشم اضافه کنم. مسیرهای هوایی، زمینی، دریایی. مسیر هوایی طبیعتا راحتترین مسیر است اما به دلیل نرخ بسیار و همینطور احتمال دستگیری بالایش کمترین تقاضا را دارد. مسیر زمینی بطور متوسط 15 الی 20 روز طول میکشد که تقریبا 80 درصد افراد حداقل یکبار و گاه چندین بار، بعد از راهپیمایی های طاقت فرسا دستگیر و بعد از چندین روز زندان و گاه کتک خوردن های شدید "البته بیشتر از طرف پلیس های ترکیه" گاه دیپورت ایران میشوند. تقریبا اکثریت قریب به اتفاق اینجور آدم ها از طبقات فقیر جامعه هستند که با هزار مشقت، پولی پس انداز کرده اند، که در مواجهه با این شرایطی که در بالا گفتم هم پولی که به قاچاقچی داده اند از دستشان میروند و هم اگر پولی در جیبشان مانده باشد نصیب پلیس های ترک میشود.

در طی سفرم آدم های زیادی را دیدم که چندین سال زندگی شان دقیقا براساس این بوده که چندین ماه در ترکیه کار میکردند، اگر شانس یارشان بود و صاحب کار پولشان را بالا نمیکشید پس اندازشان را به قاچاقچی میدادند که البته باز هم اگر شانسشان یاری میکرد و قاچاقچی سرشان کلاه نمیگذاشت، از میان جنگل ها و کوه و دشت روزها و شبهای متمادی بدون دیده شدن با پاهای ورم کرده و لت و پار شده به آتن میرسیدند چرا که طبق قوانین یونان قبل از رسیدن به آتن اگر کسی دستگیر میشد دیپورت ترکیه میشد و فقط بعد از رسیدن به آتن بود که حق دیپورت کسی را نداشتند. در این میان افرادی که متعلق به کشورهای مثل بنگلادش و امثالهم بودند به دلیل شکل و شمایل متفاوتشان از یونانی ها که سریعا قابل شناسایی بودند برای اینکه به چنگ پلیس ها نیافتند مجبور بودند از ترکیه تا آتن را تماما پیاده بروند که بعضا 2 الی 3 ماه طول میکشید ولی کسانی که به راحتی قابل تمیز از یونانی ها نبودند تا اواسط یونان را پیاده میرفتند و بعد با اتوبوس بقیه مسیر را ادامه میدادند. اینکه از همان ابتدای راه سوار اتوبوس نمیشدند بدلیل کنترل زیاد از طرف پلیس ها بود. بعد از عبور از چندین شهر میزان کنترل کمتر میشد و طبعا احتمال لو رفتن و دستگیری هم همینطور، و اما سومین مسیر که همان راه دریایی بود. با وجود خطر بسیار بالای غرق شدگی، اما به دلیل کوتاهی مسیر افراد وسوسه میشدند که آن را آزمایش کنند. اگر در دو مسیر هوایی و زمینی، احتمال دستگیری میرفت اما در این مسیر علاوه بر دستگیری به جرات میشد گفت که به سفر مرگ میرفتند. قایقهای که ظرفیت چهار الی شش نفر را داشتند در استخرهای بزرگ یا کناره های دریا بودند و قابل استفاده، با 10 الی 12 سرنشین به درون دریا انداخته میشدند و با کوچکترین باد و امواج دریایی و بی تجربگی در هدایت آن همچون پر کاهی در ظلمت شب به قعر دریا فرو میرفتند و فقط اندک کسانی بودند که جان سالم به در میبردند. و اما شکل مرسوم دیگری که از آن استفاده میشد مخفی شدن داخل کانتینر های تریلی، و بعضا در زیر تریلی ها بصورت دراز کش فقط بر روی یکی از میله های باریک اتصالی بین چرخ های تریلی بود. تریلی ها داخل کشتیها می شدند و بعد از رسیدن به بندری بیرون می آمدند و شروع به حرکت میکردند و بسته به جایی که میخواستند بروند که میتوانست از شهرهای نزدیک تا دور باشد فرد بینوا در زیر تریلی، چسبیده به میله ای برای رسیدن به آرزوها و رویاهای شیرینش باید صدها کیلومتر راه را با هر لحظه پرتاب شدن و همچون سنگ ریزه ای در میان چرخ های غولپیکر تریلی له و لورده شدن و تا هر ثانیه تاب آوردن

نقد کتاب زن و سکس

منیر پشمی



کتاب "زن و سکس در تاریخ" نوشته سیامک ستوده، کتابی است که در آمریکا چندین بار تجدید چاپ شده و هم اکنون نیز در ایران به صورت زیرزمینی چاپ و در سایتها می توان ان را دانلود کرد . عنوان این کتاب به صورتی است که شاید بسیاری از جوانان را کنجکاو می کند تا این کتاب را بخوانند و متأسفانه چیزی در ان پیدا نمی شود جز تو هین به ادیان اسمانی به خصوص اسلام. گویا نویسنده این کتاب هیچ دین و مذهبی ندارد و همه ادیان را محکوم کرده و خود نیز هیچ جایگزین و یا دستور العملی معرفی نمی کند! جز هرج و مرج و بی بندوباری جنسی و آزادی در روابط! یعنی حقوق زنان در اسلام و ادیان دیگر همه ضایع شده و فقط اگر زنان چند همسر داشته باشند و مادرتباری رایج باشد و مرد هیچ مسئولیتی در قبال زن و فرزندان خود نداشته باشد ، آنوقت حقوق زنان حفظ شده است!نویسنده این کتاب سعی کرده است با ارائه دلایل و شواهد بسیار ظاهری و تکراری و نخ نمایی که همیشه مخالفان اسلام از انها استفاده می کرده اند چهره اسلام و پیامبر و امامان را -به ظن خود- سیاه کند. نظیر ازدواجهای متعدد پیامبر (ص) و با برخی از احادیث که به امامان معصوم نسبت داده شده است.همچنین نویسنده مذکور بسیاری از نکات واضح در تاریخ را نیز تحریف کرده و بدون هیچ سند و مدرکی دوران جاهلیت عرب و زنده بگور کردن دختران را نشان فرهنگ بالای انها دانسته و معتقد است با ظهور اسلام ، دوران جاهلیت در عربستان شروع شده است و اسلام زنان را محدود و خانه نشین کرده و قبل از ان زنان عرب خیلی موقعیت بالایی داشته اند!پاسخ این شبهات و اراجیف را در طول تاریخ بسیاری از نویسندگان و اهل دانش و معرفت داده اند ، از جمله شهید مطهری در کتاب " نظام حقوق زن در اسلام"،دکتر شریعتی و نویسندگان دیگر چون شیخ محمد عیده در کتاب" حریت و حقوق زن در اسلام" و نویسندگان بسیار دیگر در مقالات و کتابهای همین سالهای اخیر.بنده نیز مقاله ای دارم با عنوان : " پوشش و حضور اجتماعی زنان در صدر اسلام " که در شماره 16 فصلنامه بانوان شیعه چاپ شده است و می تواند پاسخگوی بسیاری از این شبهات باشد.انشالله فرصتی حاصل شود و مطالب بیشتری بتوانم در وبلاگ در این باره بگذارم.همانطور که در متن بالا آمده این مطلب در یکی از ویلاگ های اسلامی بنام "میوه ممنوعه" درج شده است. حقیقت اینکه وقتی به آن برخوردیم از اینکه کتاب زن و سکس آنقدر در داخل ایران خواننده پیدا کرده که اسلامی ها احساس خطر نموده و پس از 6 سال توطئه سکوت ناچار به مقابله با آن شده اند، خوشحال شدم و خود را آماده پاسخگویی به آن کردم. ولی پس از خواندن نوشته خانم پشمی متوجه شدم که ایشان در مقاله خود، با آوردن بعضی کلیات تکراری، نه تنها هیچ برخورد مشخصی با محتویات کتاب من نکرده، بلکه با آوردن نمونه هایی خنده آور از شرکت زنان مسلمان در امور اجتماعی، فهم بی نهایت نازل خود از مقولاتی

مانند فعالیت اجتماعی و حقوق زن را به نمایش گذارده است. از جمله اینکه اجازه دادن محمد به زناش برای بیرون رفتن از خانه برای برآوردن حاجت، بردن آنان با خود به سفرهای جنگی (برای رفع نیازهای جنسی اش)، پرداختن به صنایع دستی (در خانه و نه در خارج و در اجتماع)، و بیعت زنان با محمد و علی را (که از سنن کفار ماقبل اسلام و نه مسلمانان بوده و بهمین دلیل پس از یکی دو مورد اولیه مثل فتح مکه، از میان می رود) نمونه ای از فعالیت اجتماعی زنان می پندارد، یا اینکه مجاز نمودن زنان به نشستن در محضر محمد و سؤال کردن از او را که هیچگونه ربطی به فعالیت علمی ندارد، جزو فعالیت های علمی زنان در عهد اسلام قلمداد نموده است. سیامک ستوده
www.siamacsotudeh.com

زمستان بود و دمسردی

منوچهر دوستی



با پوزش از آقای منوچهر دوستی که شعر شان در شماره قبل با اشتباه چاپ شده بود. شعر ایشان را دوباره از روی متن اصلی آن چاپ میکنیم. (نشریه روشنگر)

بیاد حمید پور عباسیان و همه مبارزان راه سوسیالیسم

زمستان بود و دمسردی

به روی کاکلش بنشسته برفی بود

شهر و

مردم خاموش

چون خاکستر سردی

نشان از شعر و شوری چند.

پریشان بود و غوغا بود

چنان چون گیسوان دختران در باد

نگاه من

که گویی آهوی وحشی

رمیده جای جان می جست!

چه بد غلطید اما راه

میان سنگلاخ قرن-های پیش!

زمستان بود و همچون برگ آویزان

ز هر سرشاخه منصوری

دل من آسمانی بود

درد اندود و برق آسا

که توده توده می گرئید.

دو خواهر داشتم چون لاله عباسی

برادر داشتم از شعر شیرین-تر

رفیقی داشتم

با من غزل می خواند و عاشق بود

ولی من ماندم و

خاموشی جنگل.

زمستان بود و برف آلود

ولیکن شاخه-ای دیدم

نشانم داد گلبرگی

و دیدم در مقام خویش

شعری خواند

خاکستر.....

این انسان است

که مذهب را می آفریند

و مذهب نیست

که انسان را می آفریند

مذهب به مثابه

خوشبختی تخیلی مردم است

و از بین بردنش به مثابه

مطالبه خوشبختی واقعی آنهاست

((کارل مارکس))

درصد از مردم این کشور فقط صاحب 13 درصد از ثروت های این کشورند و... همگی بی اساس است شما این آمارها را از کجا می آورید؟ لطفاً بیاپید برخورد علمی داشته باشید!!! اینکه جنبش جنبش 99درصدی هاست مزخرف است و فقط تعداد کوچکی از مردم در این شهرهای امریکا این جنبش را به راه انداخته اند.

این آقای جوان ، زیر نقاب چهره ی زیبایش، یک چهره ی دد منش و ضد انسانی خوابیده بود و پس از اینکه با جواب های منطقی دوستان روبرو شد ایندفعه سؤال کرد: پس در این صورت آلترناتیو شما چیست؟ که این بار با پاسخ کوبنده ی رفیق فریبرز رییس دانا جواب خود را گرفت. باید گفت که آقایان لیبرال و نئو لیبرال ایران، به قول یک اصطلاح عامیانه ، عقلشان در چشمشان است. اینها نظام سرمایه داری را اوج خلایق و توانایی بشر دانسته و ادعای ابدی بودن آن را دارند! ایالات متحده را بهشت برین تصور می کنند ، همچنانکه بعضی از آقایان چپ هم شوروی را چنین می پنداشتند و با کوچکترین انتقادی که به استالین و یا سیاست های ضد انسانی دولت شوروی می شد، زمین و زمان را به هم می ریختند. و ما می دانیم که این سینه چاکان سابق بهشت شوروی، بریده اند و الان از طرفداران سرسخت لیبرالیسم اند. اینها دنبال بهشت اند نه واقعیت. و این بهشت را باید در ذهن خود بسازند. وقتی یک انسان جایی را بعنوان بهشت برین پذیرفت ، آنوقت دیگر نمی تواند فقر و فلاکت و جنایاتی که در آن صورت بگیرد را ببیند کما اینکه یک فرد مذهبی با پذیرش آسمانی بودن یک کتاب، تمامی گفته های خلاف واقع و غیر علمی آن را می پذیرد .

این جلسه در فضای پر شوری برگزار شد و بسیار غرور انگیز بود. زنده باد شهامت فریبرز رییس دانا و رفقای دیگر

زنده باد سوسیالیسم نویسنده مقاله از ایران



حضور اینهمه شرکت کننده را نداشت. این درحالیست که جمهوری اسلامی بطور بسیار ریاکارانه ای خود را ضد امپریالیست، ضد سرمایه داری!! و طرفدار جنبش اشغال وال استریت می داند. ریاکاری حکومت اسلامی در این زمینه را هر ناظر واقع بینی می تواند تشخیص دهد.

جلسه با سخنرانی علیرضا تقی آغاز شد و هر کدام از این اساتید 20 دقیقه سخنرانی کردند. کاملاً از جو آنجا معلوم بود که بیش از 80 درصد شرکت کنندگان را چپ ها تشکیل می دهند. پس از سخنرانی ها، نوبت به پرسش و پاسخ رسید و با وجودیکه فقط چند درصد از شرکت کنندگان از افراد غیر چپ بودند، دو پرسشگر نخست برنامه هر دو از طرفداران نظام سرمایه داری بودند. اولی سخن از توهم مارکس و پویایی سرمایه داری می گفت و بر این باور ارتجاعی و متافیزیکی خود اصرار می ورزید که نظام سرمایه داری ، نظامی پویاست و راه خروج از بحران را پیدا خواهد کرد. طبق نظر این شخص، نظام سرمایه داری نظام اجتماعی ابدی خواهد بود. انگلس در آنتی دورینگ به ما می گوید : " یک سیستم معرفت به طبیعت و تاریخ که کاملاً جامع و برای همیشه مختوم باشد بالطبع با قوانین اصلی تفکر دیالکتیکی متباین است." اینها تصور می کنند که نظام سرمایه داری یک نظام عقلایی است و بنابراین ابدی خواهد بود. و باز یک نقل قول از انگلس می آورم که می گوید: این قلمرو عقل ، چیزی نیست جز سرزمین ایدئالیزه ی بورژوازی نفر دوم هم با صدایی حق به جانبانه ، آمارهایی را که توسط سخنرانان ارائه شد را زیر سؤال برد و می گفت : آمارهایی که می گویند: 40 میلیون نفر از مردم امریکا زیر خط فقر اند، اینکه یک درصد از مردم امریکا 43 درصد از ثروت این کشور را در اختیار دارند و در مقابل، 80

انجام دهند. هیچ شخص واحدی یا مجموعه حاکمه ای شورای عمومی را رهبری نمی کند – هر کسی حق سخن و رأی مساوی دارد. هر کسی حق دارد که نظر یا عقیده خود را به عنوان عضوی از شورای عمومی ابراز دارد. همه پیشنهادها از یک چار چوب پیروی می کنند – هر فردی از آنچه پیشنهادشده، چرا پیشنهاد شده است و اینکه آیا موافقت کافی در مورد آن وجود دارد یا نه و گونه می توان آن را اجرا کرد مطلع می شود. مجمع عمومی نظر خود را در مورد هر پیشنهاد با مجموعه ای از اشارات دست بیان می کند. اگر اجماع در مورد یک پیشنهاد مثبت باشد – یعنی که هیچ مخالفت بی برو برگردی در مورد آن وجود ندارد – در این صورت پیشنهاد پذیرفته می شود و عمل مستقیم در مورد آن شروع می شود. اگر در مورد یک پیشنهاد اجماع وجود نداشته باشد در این صورت از فرد یا گروه مسئول خواسته می شود که پیشنهاد خود را مورد تجدید نظر قرار دهد و آن را در مجمع عمومی بعدی دوباره مطرح کند تا وقتی که مورد موافقت اکثریت قرار گیرد.

مجمع عمومی شهر نیویورک

گروه بندی های جدگانه ای در داخل مجمع عمومی وجود دارد که گروه های کاری یا موضوعی نامیده می شوند و بر پشتیبانی و پیگیری ابتکار عمل ها و موضوعات ویژه مرتبط با جنبش متمرکزند. این گروه ها از کمیته های غذا، پزشکی و حقوقی گفته تا هنر و فرهنگ، عمل مستقیم، اصول همبستگی و بسیاری گروه های دیگر را شامل می شوند. همه گروه ها بروی هر کسی که به پشتیبانی علاقمند باشد بازند.

همایش تحلیل جنبش وال استریت

در دانشگاه تهران

روز دوشنبه 1390.9.7 ساعت 17 همایشی بنام "تحلیل جنبش وال استریت" در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد که سخنرانان آن رفقا محسن حکیمی، علیرضا تقی، فریبرز رییس دانا و یک آقای جوان – که اسمشان را نمی دانم- بودند. با وجودیکه مشخص بود تعداد زیادی برای شرکت در این همایش در آنجا گرد هم خواهند آمد، روسای دانشکده، طبق دستور مقامات، فقط یک سالن کوچک را در اختیار شرکت کنندگان قرار داده بودند که به هیچ وجه گنجایش

SELL YOUR HOUSE

For all it worth with lowest commission (As low as 0.5%)

When you list with Masoud you get:

- LOW COMMISSION (As Low As 0.5% Listing Agent Fee) for full MLS services
- Access to An Extensive Network of Qualified Buyers
- Your Property Marketed to Millions on different Websites
- Your Home Featured in Full Colour Print Ads, Flyers & Brochures
- Your Home Marketed to Thousands Through Direct Mail

Call Today For A Free Market Evaluation
No Cost • No Obligation

Call Me Direct At (416) 579-1860

KINGSWAY
REAL ESTATE BROKERAGE
Office : 905-268-1000

Not intended to solicit those currently under a Agency Agreement

Masoud Behbahani
Sales Representative



توقف حراج اشیاء تاریخی جیرفت در بریتانیا: تمدن "ارت" در حال فراموشی

گزارش از اسماء محمودی

در واقع کنار صندل که مرکز این تمدن بوده است هزاران سال پیش از میلاد مسیح مرکز تجارت کشورهای شرقی و تمدنهای غرب بوده است و شهر شامل مرکز حکومتی و خانه های عادی مردم بوده است که پس از سالها بصورت تپه ای درحاشیه رودخانه بزرگ هلیل رود تبدیل شد و امروز نیز پس از اینکه بخشی از آن سر از خاک بیرون آورده شد بار دیگر به دلیل کمبود بودجه و کم توجهی به فراموشی سپرده شده است این درحالی بود که در ابتدای کشف این تمدن عقاب به عنوان نماد این تمدن زینت بخش مجله های تخصصی باستانشناسی جهان شده بود اما امروز در کمال تعجب آثار بجای مانده از شهر دقینوس در معرض فرسایش و تخریب قرار دارد. مدیر پایگاه باستان شناسی جیرفت در گفتگو با مهر در خصوص وضعیت نگهداری از آثار بجای مانده از تمدن ارت با اشاره به میزان بودجه که در اختیار این پایگاه قرارگرفته، اظهارداشت: هم اکنون با اقدامات صورت گرفته توانسته ایم چند پایگاه ایجاد کنیم و میزان حفاری غیر مجاز به صفر رسیده است اما برای نگهداری مطلوب از آثار بجای مانده نیاز به امکانات و اعتبار بیشتر داریم. نادر علیدادی سلیمانی ادامه داد: همچنین امکانات و اعتبار کنونی نیز برای ادامه حفاریها مناسب نیست و تنها کاری که می توانیم انجام دهیم کاهگل بر روی آثار بیرون آمده از خاک آنها را تا حدی در مقابل فرسایش محافظت می شود.

نیم تنه کنار صندل جنوبی در معرض تخریب

وی ادامه داد: یکی از مهمترین آثار نیم تنه موجود در کنار صندل جنوبی است که برای حفاظت از آن نیاز به امکانات ویژه و توجه مسئولان است اما هم اکنون تنها از اعتبار استانی بهره می گیریم و از اعتبار ملی خبری نیست. علیدادی با اشاره به ارزش علمی کاوش در این محوطه ابراز امیدواری کرد بار دیگر کاوشها در شهر دقینوس آغاز شود.

استان کرمان سرشار از محوطه های باستانی پیش از میلاد است که به دلیل کمبود اعتبار رها شده اند که می توان به محوطه تاریخی "خیص" در شهداد، محوطه تاریخی بم که به تازگی کشف شده است و محوطه های تاریخی دقینوس در جنوب کرمان اشاره کرد این درحالی است که این تمدنها کمتر مورد توجه مسئولان ملی قرارگرفته است بطوریکه میراث فرهنگی استان کرمان بعد از گذشت بیش از یک سال همچنان با سرپرست اداره می شود و هیچ اقدامی در خصوص معرفی مدیرکل میراث فرهنگی بزرگترین استان کشور صورت نگرفته است.

پایان

وی خواستار توجه به محافظت از آثار تاریخی جیرفت شد و با اشاره به باز پس گیری 18 شئی تاریخی جیرفت از یک گالری در کشور انگلستان که اشیاء تاریخی جیرفت را از طریق غیر قانونی از کشور خارج و قصد حراج آنها را داشت گفت: این مسئله برای تمدن و جیرفت بسیار امیدوار کننده است. غنچه پور گفت: هفت سال بود که حقوقدانان ایران در دادگاههای انگلیس به دنبال احقاق حق مردم ایران بودند که در نهایت نیز موفق شدند.

این مسئول ادامه داد: خروج این اشیاء و هر شئی دیگر از تمدن جیرفت که در خارج از کشور وجود دارد غیر قانونی است و خرید و فروش آنها برخلاف قانون است. فرماندار جیرفت ادامه داد: باید اقدامات لازم برای نگهداری و حفاظت از اشیاء و محوطه های تاریخی در جیرفت انجام شود.

نگرانی کارشناسان از نحوه نگهداری محوطه های تاریخی جیرفت :
میراث فرهنگی بودجه ندارد

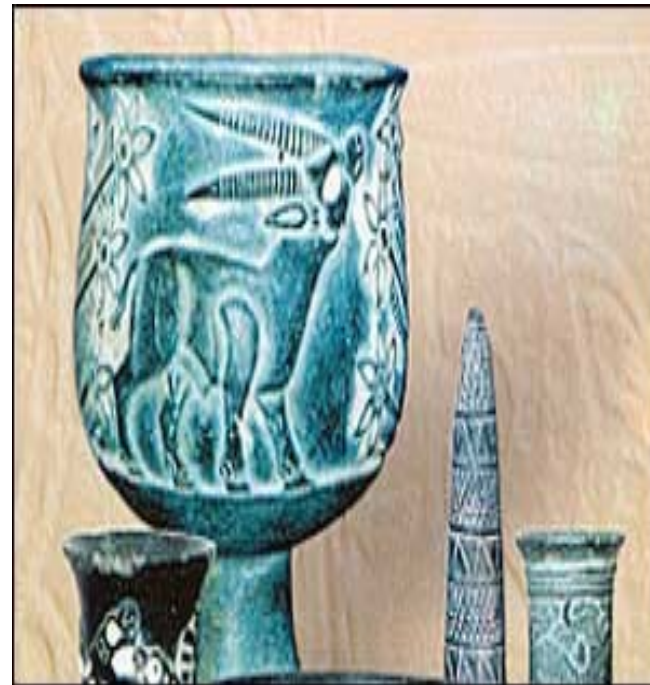


این درحالی است که وضعیت محوطه های تاریخی جیرفت مطلوب نیست و به خصوص سایتهای کنار صندل شمالی و جنوبی نا مناسب است و در جریان فرسایش شدید قرارگرفته اند با این وجود به دلیل آنچه که کمبود اعتبار گفته می شود طی سالهای اخیر فعالیتهای لازم در این مناطق صورت نگرفته است و این امکان با توجه به بارش های باران و وزش بادهای شدید در معرض فرسایش قرار گرفته اند.

توقف کاوشهای باستانی در جیرفت/ لزوم رمزیابی سریع لوحهای باستانی

همچنین کاوشها در محوطه های تاریخی جیرفت نیز از مدتها قبل متوقف شده است و بخشهایی از کنار صندل جنوبی که از زیر خاک خارج شده اند نیز وضعیت نامناسبی دارند.

تمدن ارت طبق گفته باستانشناسان همزمان با تمدن سومر و شاید با قدمت بیشتر بوده است و باتوجه به کشف الواحی با نوعی خط میخی نشان میدهد که مردمان ارت توانسته بودند پیش از عیلامی ها خط را کشف کنند اما نکته تامل برانگیز این است که پس از گذشت سالها از کشف این لوحها و ارسال این خطوط به ایتالیا هنوز پیگیریهای لازم در خصوص رمز گشایی این الواح صورت نگرفته است و این درحالی است که اگر این امر ثابت شود باید بسیاری از پایه های علمی باستانشناسان تغییر کند.



گزارش از اسماء محمودی

جیرفت - سالها از غارت محوطه تاریخی جیرفت که به استناد لوحهای به دست آمده به عنوان مخترع خط از آن یاد میشود می گذرد و سرانجام با پیگیریهای صورت گرفته از حراج 18 شئی باستانی این تمدن در لندن جلوگیری شد.

به گزارش خبرنگار مهر، تمدن تاریخی جیرفت با همان شهر دقینوس مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد مسیح مملو از رازهای سر به مهری است که به دلیل متوقف شدن طرحهای باستانشناسی و کاوشهای تاریخی و همچنین کندی در رمزگشایی الواح به دست آمده در این محوطه همچنان در پرده ای از ابهام به سر می برند.

نام تمدن ارت که مردم محلی از آن به عنوان تمدن دقینوس یاد می کنند از زمانی بر سر زبانها افتاد که غارتگران میراث تاریخی به جان این محوطه تاریخی افتادند که در واقع از آن به عنوان قبرستان تاریخی مطوط آباد یاد می شود.

تمدن ارت؛ یکی از قدیمی ترین تمدنهای بشری

پس از اینکه دشتهای جیرفت سوراخ سوراخ شد و تعداد قابل توجهی از اشیاء منحصر بفرد تمدن چند هزار ساله ارت به دست غارتگران افتاد در نهایت مسئولان در آن زمان، از حفاریهای غیرمجاز جلوگیری کردند و با اقدامات انجام شده بخشی از این اشیاء را از غارتگران باز پس گرفتند اما بخش قابل توجهی از این آثار نیز به تاراج رفت و در این میان 18 شئی منحصر بفرد نیز از کشور انگلستان و شهر لندن سر در آورد و در معرض حراج در یکی از گالری های حراج آثار تاریخی بریتانیا قرار گرفت.

اشیاء تاریخی تمدن ارت به سفارت این تحویل داده شد

با پیگیریهای میراث فرهنگی و سفارت ایران و شکایت از گالری از حراج این آثار جلوگیری شد و هم اکنون پس از گذشت هفت سال از شکایت ایران سرانجام روز گذشته این 18 شی تمدن ارت در اختیار سفارت ایران در لندن قرار گرفت. طبق اعلام سفارت ایران در لندن این اشیاء طی روزهای آینده به ایران باز گردانده می شوند. این آثار که به صورت غیر قانونی از کشور خارج شده بودند بخشی مهم از تمدن و پیشینه تاریخی مردم جیرفت محسوب می شوند که باز گرداندن این آثار به موزه این شهر ضروری است.

لزوم توجه مسئولان به قدیمی ترین تمدن ایران

فرماندار جیرفت در گفتگو با مهر اظهارداشت: شهرستان جیرفت از مهمترین محوطه های تاریخی کشور برخوردار است که تلاش در جهت حفظ و نگهداری این آثار بسیار ضروری است. ابراهیم غنچه پور ادامه داد: با توجه به راه اندازی موزه جیرفت و وجود محوطه های تاریخی کنار صندل، این شهرستان میتواند به قطب گردشگری کشور تبدیل شود که در همین راستا نیز هتل بزرگ شهر جیرفت ساخته شده است و زیر ساختهائی در این خصوص در حال شکل گیری است.





محمد فرخی یزدی، میرزا محمد فرزند محمدابراهیم یزدی (سمسار) از شاعران و روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه و دموکرات صدر مشروطیت است. فرخی در اوان جوانی به سرودن اشعار سیاسی - اجتماعی با مضامین بکر و بی‌سابقه پرداخت. فرخی یزدی تمام عمر خود را به طور جدی علیه ظلم و ستم زورگویان مقاومت ورزید. در نوروز سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ هجری قمری، فرخی شعری تند، خطاب به فرماندار یزد ساخت و در دارالحکومه خواند و ضیغم‌الدوله قشقایی حاکم یزد دستور داد دهانش را با نخ و سوزن دوختند و به زندانش افکندند. فرخی پس از آزادی از زندان، یزد را به مقصد تهران ترک گفت و در آنجا مقالات و اشعار مهیجی را در باره آزادی و بر ضد استبداد و زور و زورگویی در جراید به نشر سپرد و توجه طبقات رنج‌کشیده ایران را بخود جلب نمود. آثار فرخی از لحاظ ارزش ادبی مورد توجه و ستایش فرهنگیان و ادیبان فارسی‌زبان و استادان دانشگاه‌های بزرگ هندوستان و در نظر خاورشناسان یکی از مفاخر ادبی معاصر به شمار می‌رود. هنگامی که فرخی غزل معروف خود را سرود، مورد استقبال تمام شعرای پارسی‌زبان واقع گردید. در سال ۱۳۱۶ او را محاکمه و ابتدا به ۲۷ ماه زندان محکوم کردند. در دادگاه تجدیدنظر مدت زندان وی به سه سال افزایش یافت و سرانجام در طی همان سه سال در بیمارستان زندان به سال ۱۳۱۸ پس از شکنجه و آزار فراوان درگذشت. از آرامگاه فرخی یزدی اطلاع دقیقی در دست نی ست. ولی به احتمال در گورستان مسگر آباد تهران مدفون است

خانواده و تحصیلات

پدرش محمدابراهیم سمسار یزدی بود. برادری داشت، عبدالغفور نام که یازده سال از وی بزرگتر بود. فرخی علوم مقدماتی را در یزد فرا گرفت. قدری در **مکتبخانه** و مدتی در **مدرسه** مرسلین انگلیسی یزد تحصیل نمود. فرخی تا حدود سن ۱۶ سالگی تحصیل کرد و **فارسی** و مقدمات **عربی** را آموخت. وی در حدود سن ۱۵ سالگی به دلیل اشعاری که علیه مدرسان و مدیران مدرسه یزد می‌سرود، از مدرسه اخراج شد.

شعر

فرخی شاعری را از کودکی آغاز نمود. فرخی خود معتقد بود که طبع شعرش از مطالعه اشعار **سعدی** بخصوص **رباعی** زیر به شعر میل کرده‌است.

شب چو در بستم و مست از می‌نابش کردم

ماه اگر حلقه به در کوفت جوابش کردم

دیدى آن ترک ختا دشمن جان بود مرا

گرچه عمرى به خطا دوست خطابش کردم

منزل مردم بیگانه چو شد خانه چشم

آنقدر گریه نمودم که خرابش کردم

(۱)

شب چو در بستم و مست از می نابش کردم

ماه اگر حلقه به در کوفت جوابش کردم

دیدى آن ترک ختا دشمن جان بود مرا ؟

گر چه عمرى به خطا دوست خطابش کردم

منزل مردم بیگانه چو شد خانه ی چشم

آنقدر گریه نمودم که خرابش کردم

شرح داغ دل پروانه چو گفتم با شمع

آتشی در دلش افکندم و آتش کردم

غرق خون بود و نمى مرد ز حسرت فرهاد

خواندم افسانه ی شیرین و به خوابش کردم

دل که خونابه ی غم بود و جگر گوشه ی درد

بر سر آتش جور تو کبابش کردم

زندگی کردن من مردن تدریجی بود

آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم

(۲)

در چمن ای دل چو من غیر از گل یک رو مباحش

گر چو من یک رو شدى در بند رنگ و بو مباحش

تا نخواندنت به خوان هر جا مشو بى وعده سبز

تا نبینی رنگ زردى چون گل خودرو مباحش

گاه سرگردانى و هنگام سختى بهر فکر

ای سر شوریده غافل از سر زانو مباحش

نان ز راه دسترنج خویشتن آور به دست

گر کشى منت به جز منت کش بازو مباحش

از مناعت زیر بار گنبد مینا مرو

وز قناعت ریزه خوار روضه ی مینو مباحش

چون تساوى در بشر اسباب خیر عالم است

بى تفکر منکر این مسلک نیکو مباحش

راست بین گوشه گیر از جفت خود شو همچو چشم

کج رو بالا نشین پیوسته چون ابرو مباحش

شیر غازی را در این شمشیر بازى تاب نیست

یا سپر افکن به میدان یا سلامت جو مباحش

فرخی بهر دو نان در پیش دوان هیچ وقت

چاپلوس و آستان بوس و تملق گو مباحش

(۳)

کام دلم ز وصل تو حاصل نمى شود

گیرم که شد دگر دل من دل نمى شود

دیوانه ای که مزه دیوانگی چشید

با صد هزار سلسله عاقل نمى شود

اجرا نشد میان بشر گر مرام ما

آجل شود اگرچه به عاجل نمى شود

حق گو خورد شکست ز یکدسته بى شرف

حق است و حق به مغلطه باطل نمى شود

زور و فشار و سختى و تهدید و گیر و دار

با این طریق حل مسائل نمى شود

تکفیر و ارتجاع و خرافات و هاى هوى

از این طریق طى مراحل نمى شود

مجلس مقام مردم ناپاک دل مخواه

کاین جای پاک جای اراذل نمى شود

یک ملک بى عقیده و یک شهر چاپلوس

یارب بلا برای چه نازل نمى شود

نازم به عزم ثابت چون کوه فرخى

کز باد سهمگین متزلزل نمى شود

محمد فرخی

یزدی

شاعر مبارز

آغاز مبارزه در یزد

فرخی از هواداران جدی و حقیقی **حزب دموکرات** در شهر یزد بود. وی در غزلی **آزادی** را چنین می‌ستاید

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی

که روح‌بخش جهان است، نام آزادی

به پیش اهل جهان محترم بود آن‌کس

که داشت از دل و جان، احترام آزادی

چگونه پای گذاری به صرف دعوت شیخ

به مسلکی که ندارد مرام آزادی

هزاربار بود به ز صبح استبداد

برای دسته پابسته، شام آزادی

به روزگار، قیامت بپا شود آن روز

کنند رنج‌بران چون قیام آزادی

اگر خدای به من فرصتی دهد یک‌روز

کِشم ز مرتجعین انتقام آزادی

ز بند بندگی خواجه کی شوی آزاد

چو «فرخی» نشوی گر غلام آزادی

در **نوروز** سال ۱۳۲۷ هجری قمری، فرخی(برخلاف سایر شعرای شهر که معمولاً قصیده‌ای در مدح حاکم و حکومت وقت می‌ساختند) شعری در **قالب مسمط** ساخت و در مجمع آزادیخواهان یزد خواند.^[۱] در پایان این مسمط ضمن بازخوانی تاریخ ایران، خطاب به **ضیغم‌الدوله قشقایی** حاکم یزد چنین گفت:

خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس

کز برای سیم بنمایم کسی را پای‌بوس

لیک گویم گر به قانون مجری قانون شوی

بهمن و کیخسرو و جمشید و افریدون شوی

به همین مناسبت حاکم یزد دستور داد دهانش را با **نخ** و **سوزن**

دوختند و به **زندانش** افکندند. تحصن مردم یزد در تلگرافخانه شهر

و اعتراض به این امر موجب **استیضاح** وزیر کشور وقت از

طرف مجلس شد. ولی وزیر کشور به‌کلی منکر وقوع چنین

واقعه‌ای شد. دو ماه بعد فرخی از زندان یزد فرار کرد و شعر زیر

را با **دُغال** بر دیوار زندان نگاشت:

:به زندان نگرdd اگر عمر طی

من و ضیغم‌الدوله و ملک ری

به آزادی ار شد مرا بخت یار

برآرم از آن بختیاری دمار



فیلمی جنجالی درباره جنایات آمریکا

روزنامه سان هرالده در گزارشی افشا کرد که خبرنگار مجله تایم و شبکه خبری سی ان ان فیلمی جنجالی را درباره جنایات جنگی نظامیان آمریکایی در عراق منتشر می کند.



به گزارش رحماء روزنامه سان هرالده چاپ استرالیا در گزارشی فاش کرد که "مایکل ور" خبرنگار تایم قرار است فیلمی را در خصوص جنایات جنگی در عراق منتشر کند که تابحال کسی آن را ندیده و مقامات در این باره تحقیق نکرده اند.

مایکل ور که از سال 2001 به پوشش اخبار جنگ افغانستان و از سال 2003 به پوشش اخبار عراق برای مجله تایم و شبکه خبری سی ان ان پرداخته بود، پس از آنکه از اختلال ناشی از فشار روانی رنج می برد در ماه دسامبر به روزنامه بریسبین تایمز بازگشت.

اولین قسمت از فیلم دلخراش مایکل ور درباره جنگ عراق دوشنبه گذشته از شبکه ای بی سی پخش شد و قسمت دوم آن فردا شب منتشر می شود. مایکل ور می گوید که در سال 2007 زمانی که برای شبکه سی ان ان کار می کرد این فیلم را گرفته بود اما این شبکه آمریکایی به بهانه آنکه فیلم دارای گرافیک بالا است، آن را پخش نکرد.

مایکل ور درباره یکی از جنایات نظامیان آمریکایی در عراق به ای بی سی گفت: نوجوانی که برای حفاظت از خود سلاحی را حمل می کرد به خانه ای که ما در آنجا اسکان داشتیم، نزدیک شد و یکی از نظامیان آمریکایی گلوله ای را درست پشت سر وی نشانه گرفت اما متأسفانه آن پسر نمرده و ما همه به مدت 20 دقیقه نظاره گر آخرین نفس های نوجوان عراقی بودیم تا در نهایت جان سپرد.

در همین حال والدین مایکل ور اعلام کردند که فرزند آنها هر شب کابوس می بیند، از بی خوابی رنج می برد و تعادل روحی و روانی ندارد. او شاهد اولین انفجار انتحاری در عراق زمانی که "پائول موران" فیلمبردار شبکه ای بی سی کشته و "اریک کمبل" خبرنگار این شبکه در سال 2003 زخمی شد، بود.

مایکل ور همچنین گفت که سه نفر از اعضای ستاد ارتش عراق به خاطر او توسط القاعده ربوده و مورد شکنجه قرار گرفتند اما او در نهایت توانست آنها را آزاد کند.

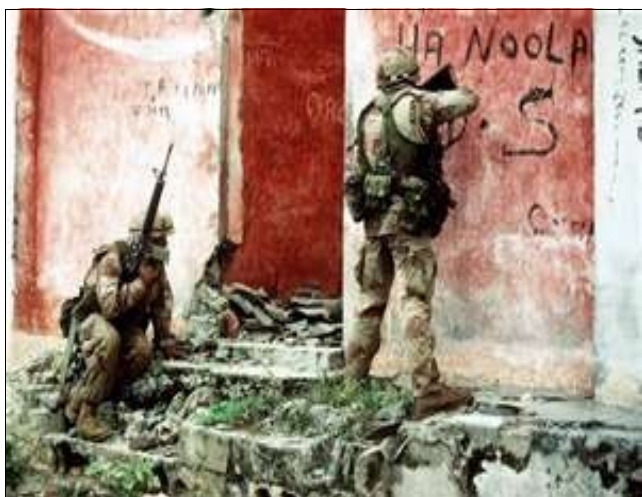
وی درحالی از جنایات نظامیان آمریکایی در عراق خبر می دهد که پایگاه اینترنتی ویکی لکیس اخیرا یک نوار ویدئویی مربوط به سال 2007 را منتشر کرده که توسط برخی سربازان لو رفته بود.

در این فیلم تکان دهنده نظامیان نیروهای هوایی آمریکا با استفاده از مسلسل های بالگرد آپاچی 12 شهروند عراقی را در خیابان های بغداد قتل عام می کنند.

"نمیر نورالدین" و "سعید شماغ" دو خبرنگار رویترز نیز در حمله نظامیان آمریکایی کشته شده اند.

همچنین در این فیلم نشان داده می شود که نظامیان آمریکایی حتی خودرویی که برای انتقال یکی از زخمی ها توقف کرده بود را گلوله باران می کنند و دو کودکی که در این خودرو سوار بودند را می کشند

پایان



مبارزه در تهران

در اواخر سال ۱۳۲۸ هجری قمری، فرخی به تهران کوچ نمود و در آنجا مقالات و اشعار مهیجی را در باره آزادی در روزنامه‌ها به نشر سپرد. وی در جریان جنگ جهانی اول، رهسپار بغداد و کریلا شد، در آنجا تحت پیگرد انگلیسی‌ها قرار گرفت. وی هنگامی که به طور ناشناس عزم ورود به ایران، از طریق موصل را داشت به دست سربازان روسیه مورد سوء قصد قرار گرفت. در دوران نخست وزیر وثوق‌الدوله، با قرار داد ۱۹۱۹ مخالفت نمود و به همین سبب مدت‌ها در زندان شهربانی محبوس شد. با وقوع کودتای سوم اسفند، همراه با بقیه آزادیخواهان بازهم مدتی را در باغ سردار اعتماد زندانی گردید.

روزنامه‌نگاری

فرخی در سال ۱۳۰۰ شمسی در تهران روزنامه طوفان را منتشر ساخت. طوفان در طول مدت انتشار بیش از پانزده مرتبه توقیف و باز منتشر شده‌است. گاه نیز به سبب زندانی شدن فرخی، انتشار روزنامه دچار وقفه گردیده‌است. در مواقعی که روزنامه طوفان توقیف می‌شد، فرخی با در دست داشتن مجوز و امتیاز سایر روزنامه‌ها همچون «پیکار»، «قیام»، «طلیحه آئینه افکار» و «ستاره شرق» مقالات و اشعار خود را منتشر می‌نمود.

نمایندگی مجلس

در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، فرخی یزدی به عنوان نماینده مجلس شورای ملی در دوره هفتم قانون‌گذاری، از طرف مردم یزد انتخاب گردید و به همراه محمد رضا طلوع، تنها نمایندگان بازمانده در جناح اقلیت را تشکیل دادند. با توجه به اینکه تمامی بقیه وکلا حامی دولت رضاشاه بودند، فرخی مرتباً از سایر وکلا ناسزا می‌شنید و حتی یکبار در مجلس توسط حیدری، نماینده مهاباد مورد ضرب و شتم نیز قرار گرفت. از آن پس با اظهار اینکه حتی در کانون عدل و داد نیز امنیت جانی ندارد، ساکن مجلس شد و پس از چند شب، مخفیانه از تهران فرار نمود.^[۷]

زندان و مرگ

وی از طریق شوروی به آلمان رفت و مدتی در نشریه‌ای به نام «پیکار» که صاحب‌امتیاز آن غیرایرانی بود، افکار انقلابی خود را منتشر ساخت. در ملاقاتی با عبدالحسین تیمورتاش فریب وعده او را خورد و از طریق ترکیه و بغداد به تهران بازگشت و بلافاصله تحت نظر قرار گرفت. اندکی بعد به بهانه بدهی به یک کاغذفروش ابتدا به زندان ثبت و سپس به زندان شهربانی افتاد. همزمان پرونده‌ای با اتهام «اسائه ادب به مقام سلطنت» برای وی تشکیل گردید. ابتدا به ۲۷ ماه و پس از تجدید نظر به سی ماه زندان محکوم شد و به زندان قصر منتقل گردید.

فرخی در زندان قصر و ظاهراً در شهریور ۱۳۱۸ به طور عمدی مسموم شد. بنا به اظهار دادستان محاکمه عمال شهربانی، فرخی در بیمارستان زندان، بوسیله تزریق آمپول هوا توسط پزشک احمدی کشته شد. اگرچه گواهی رئیس زندان حاکی از فوت فرخی بر اثر ابتلا به مالاریا و نفريت است. مدفن فرخی نامعلوم بوده، ولی احتمالاً در گورستان مسگرآباد بطور ناشناس دفن شده‌است.

بخشی از زیباترین اشعر فرخی در مقام آزادی:

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی

که روح بخش جهان است نام آزادی

به پیش اهل جهان محترم بود آن کس

که داشت از دل و جان احترام آزادی

یادش گرامی باد

تغاری بشکنه ماستی بریزد

جهان گردد به کام کاسه لیسان

سیمین رها

سرمایه داری جهانی دارد. و آنوقت شما چه احمقانه خود را به ندانستن می زنید و مانند انسانی که تازه از کره ماه به زمین آمده ابراز تاسف میکنید که دولت آمریکا شناخت درستی از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی ندارد!!

اگر آقای گراهام مطلب شما را خوانده باشد چهره اش در آن موقع دیدنی است.نه از بابت این که این شیوه برایش تازگی دارد.بلکه از آن نظر که یک محقق تاریخ بدون زیرکی و فراست ، در مقام یک میانجی بین دولت آمریکا و مردم ایران چنین مطلبی را نوشته است.و به این دلیل شما اسمت را برای آنها در ردیف افرادی همانند چلیی ها از دست خواهید داد.چون برگی که رو شد دیگر ارزش بازی را ندارد.

حال ببینیم که همین سیاستمداران ریز و درشت بورژوا که شما به آنها پناه میبرید یکی از درشت ترینشان یعنی وینستون چرچیل در مورد نقش میانجی گری چه نظری را دارد.

میانجی مانند کسی است که به تمساح غذا می دهد و امیدوار است که آخرین کسی باشد که طعمه او می شود.

مشکل اساسی، خود رژیم جمهوری اسلامی است که با سوءاستفاده از درآمدهای سرشار نفت،اینک در فلسطین، لبنان، عراق، افغانستان و ... ایدئولوژی کینه و نفرت و مرگ منتشر می کند، ایدئولوژی هولناکی که در منطقه و جهان در تدارک یک «هولوکاست اسلامی» است.!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

آقای محقق، شما در مقاله خود تمامی هولو کاستها را رها کرده مانند (عراق_لیبی_افغانستان) .باید به شما و امثال شما گوشزد کنم،که اتفاقا هولو کاست ها ی عصر حاضر تمامادر این کنفرانسهایی نظیر کنفرانس هالیفاکس است که شکل میگیرد. آنوقت به هولو کاست اسلامی که به عقیده شما ممکن است بعده ها اتفاق بیفتد چسبیده اید؟ تازه مگر خبر ندارید هولو کاست اسلامی مدتهاست که اتفاق افتاده ؟! .به یاد حرف احمدی نژاد می افتم که هولو کاست را نفی می کرد، برای اینکه هولوکاست دولتی خودشان را یعنی قتل عام سال 60 را بدون اعتبار کند.!

هولو کاست اسلامی در راستای همان هولوکاست سرمایه داری است، که در لفافه اسلام است و به آن رنگ و بویی مذ هبی داده شده است.

بعنوان یک ایرانی و محقق تاریخ ایران و اسلام یادآور می شوم که جامعه کنونی ایران نه افغانستان است و نه عراق و فلسطین و لبنان، بلکه جامعه کنونی ایران با یک نیروی عظیم 70 درصدی جوان و پویا، ارتش آگاه و نیرومندی است که خواهان آزادی، صلح، رفاه و دموکراسی است.!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

اختلاف دولت آمریکا با دولت جمهوری اسلامی نقض حقوق بشر یا نبود دموکراسی نیست.چون دولت آمریکا تمامی اینها را یا در کشور خود ویا در مناطق دیگر جهان اعمال میکند. فراموش نشود اولین بمب اتم را همین آمریکا بر سر مردم در هیروشیمای ژاپن انداخت. و این روزها مشاهده میکنید که بر سر تظاهر کنندگان ضد کاپیتالیست در ممالک خودشان همین بغل گوش شما چگونه رفتار می شود . با ضرب و شتم، با ریختن گاز فلفل بر سر و روی آنان ،با بگیر و ببند ها و.... اینها تماما اتفاقاتی است که در کشورهای خود این سناتور های محترم زیر نام دموکراسی رخ می دهد.و امثال شما چشمتان را بسته و پشتتان را کرده اید. حالا جنایاتی که در کشور های دیگر می کنند بماند.آیا مسائل به این روشنی را نمی بینید؟! اتفاقا جمهوری اسلامی برای سرکوب هر ندای آزادیخواهی نمره خوبی در برابر کشورهای

نمایندگان و دیپلماتهایی که در سالن کنفرانس هالیفاکس حاضر بودند، آنچه را که از زبان سناتور گراهام شنیدند، تنها یک «جراحی نظامی» علیه تاسیسات اتمی ایران ندیدند، بلکه صحبت بر سر یک حمله ی هوایی همهجانبه به تمامی تاسیسات نظامی ایران بود. (نقل از خبرگزاری ها)

با استناد به نامه آقای میر فطروس
سناتور لیندسی گراهام عزیز!

بعنوان یک ایرانی و محقق در تاریخ ایران و اسلام، از موضع گیری (شجاعانه!) شما در کنفرانس امنیت بین المللی هالیفاکس در کانادا، بسیار سپاسگزار ی می کنم. متأسفانه دولت کنونی آمریکا با شناخت نادرست از ماهیت رژیم اسلامی ایران ، فرصت های فراوانی را در گفتگو با مردم ایران و حمایت از مبارزات آزادیخواهانه آنان از دست داده است.!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

آقای میر فطروس شما چگونه محقق در تاریخ هستید، که کوچکترین شناختی از عملکرد فاجعه بار دولتهای امپریالیستی در کشور های منطقه را ندارید؟!کشورهایی مانند عراق، افغانستان،لیبی و بسیاری از مناطق دیگر جهان،یا شاید دارید خود را به ندانستن می زنید؟!



فرزندان اورانیوم ضعیف شده در شهر فلوجا

شما صحبت از عملکرد ایدئولوژی اسلامی در کشورهای منطقه را می کنید.آیا هنوز نمیدانید که ایدئولوژی اسلامی یا هر مذهب دیگر تنها به مثابه ابزاری در دست صاحبان سرمایه می باشد؟ که برای سرکوب و تحمیق و چپاول مردم به کار گرفته می شود؟ آیا خود را به ندانستن میزنید که حرکت مردم در کشورهای منطقه برای آزادی و دموکراسی و برابری است؟ و همه اینها تنها به دست صاحبان سرمایه از این ملت ها گرفته شده است؟ جمهوری اسلامی که به قول شما، و اتفاقا من هم این حرف شما را تایید می کنم ،خروارها پول از فروش نفت را به جیب زده و با آن پولها به آشوب های منطقه ای دامن میزند.همان فروش نفتی که به موازات آن چندین برابر به جیب کشورهای سرمایه داری سرازیر کرده است؟ و در واقع می توان نتایج تحریم هایی که از طرف دولتهای امپریالیستی اعمال شده است را به وضوح مشاهده نمود. که چگونه تنها بخش برنده آن به سمت ملت ایران می باشد.نبود دارو، و ارزاق اصلی مردم و گرانی بنزین گاز و.....همه و همه نشان از سیاست به هم پیچیده و در هم تنیده _



بمباران بشر دوستانه هواپیماهای ناتو در لیبی!

کنفرانس امنیتی هالیفاکس که در کانادا برگزار شد. یکی از ده ها کنفرانسی است که سالیانه در پیرامون مسائل امنیتی در جهان بر پا می گردد.قدرت های سرمایه داری جهانی به دور هم جمع می شوند تا برای مسائل کشور های جهان تصمیم بگیرند. و در بده بستان هایشان هرکدام که زورش رسید منافع بیشتری را طلب نمایند.اما یک چیز همیشگی است و آن معامله بر سر کشورهای ضعیف تر و به یغما بردن سرمایه های همان ملت هاست. و اما در خواست مذبو حانه جناب آقای میر فطروس به سناتور گراهام در حول و حوش همین کنفرانس هالیفاکس انجام گرفته است. و سخنان جناب سناتور در این کنفرانس بارقه ای از امید را در دل جناب میر فطروس روشن نموده است. حال ببینیم که جناب سناتور در این کنفرانس چه نقطه نظراتی داشته اند.کنفرانسی که به موازات جشنی برای پیروزی جمهوری خواهان در کنگره آمریکا بود.!

کنفرانس امنیتی هالیفاکس ویژه ی آمریکای شمالی است. هالیفاکس شهری در ایالت نووا اسکوشیا (Nova Scotia) در جنوب شرقی کاناداست.

در این کنفرانس «جان مککین» و «لیندسی گراهام» دو تن از سناتورهای تاثیرگذار در سیاست خارجی ایالات متحده نیز شرکت داشتند. لیندسی گراهام که دوست نزدیک جان مک کین نیز هست، درباره ایران صحبت کرد. سخن سناتور گراهام این بود که جمهوری خواهان از اقدام های قاطع تر دولت اوباما علیه برنامه اتمی ایران حمایت خواهند کرد.

گراهام گفت، او امیدوار است که تحریم ها موجب آن شود که ایران از «ساخت بمب اتمی» منصرف شود، اما اگر چنین نشد او پیشنهاد یک حمله ی نظامی را مطرح خواهد کرد. وی تاکید کرد: «من مایل نیستم کار به اینجا بکشد. من یک افسر نظامی هستم. ما نیازی به یک جنگ تازه نداریم. اما از آن بیشتر، یک ایران مجهز به بمب اتمی را لازم نداریم.»

سناتور جمهوری خواه در ادامه ی اظهاراتش در کانادا تاکید کرد: «اگر کار به سرسختی کشد، به باراک اوباما پیشنهاد خواهم کرد: نیروی دریایی ایران را به قعر آب ها بفرست، نیروی هوایی اش را نابود کن و سپاه پاسداران را از بین ببر.»

متن نامه میر فطروس به سناتور گراهام



سناتور لیندسی گراهام عزیز!

بعنوان یک ایرانی و محقق در تاریخ ایران و اسلام، از موضع گیری شجاعانه شما در کنفرانس امنیت بین المللی «هالیفاکس» در کاتادا، بسیار سپاسگزاری می کنم. متأسفانه دولت کنونی آمریکا با شناخت نادرست از ماهیت رژیم اسلامی ایران، فرصت های فراوانی را در گفتگو با مردم ایران و حمایت از مبارزات آزادیخواهانه آنان از دست داده است. مبارزات مردم ایران، خصوصاً در دو سال اخیر، گواه روشنی است که این رژیم قرون وسطائی، مشروعیت و پایگاهی در میان مردم ایران ندارد و اینک، تنها به زور اسلحه و سرکوب های خونین و هولناک به حکومت خود ادامه می دهد. بنابراین: هر حمله ای که پایگاه ها و ستادهای سرکوب رژیم ایران را بقول شما «اخته» کند، باعث رضایت و شادمانی مردم ایران خواهد بود و به آنان فرصت خواهد داد تا بدون ترس از سرکوب پاسداران رژیم، به خیابان ها ریخته و خود به حیات این رژیم فاشیستی نقطه پایان بگذارند.

روشن تر بگویم: دولتمردان آمریکا باید بدانند که مشکل منطقه و جهان، پایگاه های اتمی ایران نیست، بلکه مشکل اساسی، خود رژیم جمهوری اسلامی است که با سوءاستفاده از درآمدهای سرشار نفت، اینک در فلسطین، لبنان، عراق، افغانستان و ... ایدئولوژی کینه و نفرت و مرگ منتشر می کند، ایدئولوژی هولناکی که در منطقه و جهان در تدارک یک «هولوکاست اسلامی» است.

سناتور گراهام عزیز!

بعنوان یک ایرانی و محقق تاریخ ایران و اسلام یادآور می شوم که جامعه کنونی ایران نه افغانستان است و نه عراق و فلسطین و لبنان، بلکه جامعه کنونی ایران با یک نیروی عظیم 70 درصدی جوان و پویا، ارتش آگاه و نیرومندی است که خواهان آزادی، صلح، رفاه و دموکراسی است. از این نظر - چنانکه مبارزات ستایش انگیز و بدور از خشونت دو سال اخیر نشان داده - جامعه مدنی ایران قابل مقایسه با هیچیک از کشورهای خاورمیانه نیست.

بنابراین: می توان و باید این «ارتش آگاه و نیرومند جامعه مدنی» را به حساب آورد و بر آن تکیه کرد. بر این اساس، اعتقاد دارم که تنها و تنها با کوبیدن پایگاه ها و ستادهای سرکوب حکومت اسلامی و برداشتن سقف سرکوب و ترس و تهدید و در نتیجه: با خیزش مردم ایران و سرنگونی این رژیم ضد ایرانی و ضد انسانی بدست آنان است که می توان شاهد استقرار آرامش و صلح و ثبات در منطقه و جهان بود.

با چنین اعتقادی، ضمن سپاس و ستایش از موضع گیری شجاعانه شما در کنفرانس «هالیفاکس»، یادآور می شوم که ملت بزرگ ایران در این لحظات حساس و دشوار، هیچگاه حمایت های بیدریغ شما و سناتور مک کین را فراموش نخواهد کرد.

با احترام و به امید آزادی ایران

علی میرفطروس

بوستون

استعفا دندهای نمایی و خود را در صف مردم گنجانیدن، زمانی که دستانشان تا آرنج به خون مبارزان و مردم، در ز مان همان دیکتاتور قذافی آلوده بوده است؟ مانند عبدل جلیل وزیر دادگستری قذافی که با منحرف کردن مبارزات و قلع و قمع کردن آزادیخواهان راستین در همان بلوای ضد دیکتاتوری! آیا شما خواهان این هستید؟ شما که هنوز خوشبختانه دستتان به خون مردم رنگین نگشته، این عبا را بگذارید برای آنهایی که هم بلدند چگونه این عبا را بر تن کنند و هم دستانشان آلوده است. نظیر، دستان بیرون آمده از عباى جمهوری اسلامی که مثلاً به اپوزوسیون پیوستند یا ژنرالان سابق ارتش شاهنشاهی که ید طولایی در سرسپردگی و جنایت دارند. اگر تا بحال آمریکا حمله ای به ایران نکرده که من هم شک دارم بکند. به دلایل حفاظت از منافع دولتش بوده، فکر کردید منتظر اجازه افرادی مثل شما بوده؟ آنها نیازی به راهکارها و میانجی گری های امثال شما ندارند. فقط در حکم دوستانشان خواهید ماند برای استفاده از

شما برای روز مبادا. شما در مقام یک ضد بشر اعلام میکنید: (مسئله ای نیست که یک میلیون از مردم ایران در دخالت های حقوق بشری! آمریکا کشته شوند! مگر به خاطر هوای آلوده و تصادفات در ایران در 30 سال گذشته هشتصد هزار نفر نمرده اند؟! حالا ما بیاییم در فکر آن یک میلیون نفر باشیم؟) آری شما درست میگویید. پیامدهای حملات بشر دوستانه امپریالیست ها در اقصی نقاط جهان، موجب بوجود آمدن هوای پاکیزه و از بین رفتن تصادفات و مرگ و میر است.!!! وای بر ما که مملکت ایران چنین محققان ضد بشری را در دامن خود پرورده که به روی ساده ترین مسائل جهانی که مثل آفتاب روشن است و بر هیچکس پوشیده نیست چشم فرو میبندند!

مسئله اتمی ایران پردهای تصنعی از حق به جانبی را بر چهره امپریالیست جهانی کشیده است. اما مردم ایران به خوبی این را میدانند که در پس این پرده بی آبرویی بزرگی پنهان است. و چگونه امپریالیسم جهانی آب در آسیاب دولت جمهوری اسلامی بر سر مسئله اتمی ایران ریخته است. و در پس این پرده چه معاملات عظیمی با سوده های یک جانبه را به جیب سرمایه داران جهانی سرریز نموده است. همان معاملاتی که با کشورهای سرمایه داری مثل چین یا شوروی بر سر خرید تجهیزاتی در رابطه با مسئله هسته ای و معاملات و بستن قراردادهای دیگری که به تمامی در سمت و سوی حفظ منافع این کشورها بوده است. که به صورت (رشوه برای حمایت سیاسی یا به صورت سکوت در جوامع بین المللی در قبال جنایات ضد بشری جمهوری اسلامی) که از طرف دولت جمهوری اسلامی اما از جیب ملت ایران پرداخت گردیده. و جالب اینجاست که اینها تماماً پشت درهای بسته و در کنفرانسهای سرمایه داران جهانی به صورت معامله و بده بستانهای متقابل انجام پذیرفته است. همانگونه که قطعاً امروز با براه انداختن جنگ روانی بر سر حمله به ایران دوباره لاشخورهای سرمایه داری در سر میز مذاکراتشان به دنبال توافق بر سر سهمشان می باشند. سهمی که به طور قطع باز هم از جیب ملت ایران پرداخت خواهد شد. و وای بر آن زمان که این التماس ها و خواهش ها بر آستان این حامیان حقوق بشری! به واقعیت پیوندند. دیگر چیزی از ایران باقی نخواهد ماند. جناب آقای میر فطروس شما بهتر است به سپاس و ستایش از دولتمردان آمریکایی تان پردازید، و سرنوشت ملت ایران را به خود آنها واگذارید. امثال شما بهتر است. اصلاً به فکر (آزادی مردم ایران) نباشید.

Simin.raha@yahoo.com



من آخرین پیام امپریالیسم جهانی هستم

برای توکوجولو

حالا برای همیشه بخواب

چون ما مجبور به دخالت های بشر دوستانه!

برای سرنگونی دیکتاتورها بودیم!

سرمایه داری گرفته است. و به یک تعبیر شاگرد اول آنها در منطقه محسوب می شود. منتهی اشکالی که در رابطه جمهوری اسلامی با کشورهای امپریالیستی وجود دارد، سرکشی و زیاده خواهی اش است. مابقی دارد نیازهای سرمایه داری را در این مقطع زمانی که دنیا در تب و تاب رها شدن غوطه ور است، عین وحی نازله اجرایی کند. شکل اجرایی سیاسی و اقتصادی که تنها به واسطه ماهیت درونی اش که منحصر به هر حکومت دیکتاتوری و سرمایه داری و مضاف بر آن مذهبی می باشد.

حال بیا به این جمع سینه چاک دریده و کمر بسته به غول دولت سرمایه داری (آمریکا) بفهمان که نمی خواهد نسخه پیچی برای ملت ایران بکنید. چرا که داروخانه ای که شما در آن نسخه میپیچید. تنها مرگ موش دارد.

هر حمله ای که پایگاه ها و ستادهای سرکوب رژیم ایران را بقول شما «اخته» کند، باعث رضایت و شادمانی مردم ایران خواهد بود و به آنان فرصت خواهد داد تا بدون ترس از سرکوب پاسداران رژیم، به خیابان ها ریخته و خود به حیات این رژیم فاشیستی نقطه پایان بگذارند.!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

شما بازگو می کنید که هر حمله ای به پایگاه های نظامی در کشور ایران باعث اخته شدن جمهوری اسلامی میشود! این شما هستید که با افکار اخته شده تان فکر می کنید، که با حمله به پایگاه های جمهوری اسلامی این رژیم ضعیف گردیده، بدون هیچ عکس العملی! و مردم شجاعانشان بر گشته و هواپیما های آمریکا یی بعد از بمباران به آشیانه خود باز گشته انگار که اصلاً بلند نشده اند! و مردم به خیابان آمده و جمهوری اسلامی به زباله دان تاریخ همانگونه که شاه رفت، می رود و مردم شاد و خوشحال از آمدن دموکراسی آن هم توسط بمب افکن های آمریکایی را جشن می گیرند! فقط لحظه ای به این سناریو فکر کنید. آیا بهم ریخته شدن تمامی معادلات منطقی از بعد سرمایه داری جهانی را تا به امروز در آن نمی بینید؟ سناریویی که حتی نوجوانی هم از عاقبت آن با خبر می باشد چه برسد به آدمی که ادعای محقق بودن هم دارد! یعنی شما خبر ندارید، که از بمبارانهای هوایی عراق توسط آمریکا، هنوز هم بعد از مدت ها اثر تخریبی بمب های همراه با مواد رادیو اکتیویته را در برخی از مناطق عراق بر روی کودکان تازه متولد شده و جنین های معلول دیده می شود؟! اثراتی را که مطمئناً بعد از سالیان دراز همچنان باقی خواهد ماند. و همانطور که مشاهده کردید هواپیماهای ناقل بشر دوستی! (ناتو) چه فجایی را در کشور لیبی به انجام رساندند. هزاران از مردم بیدفاع در لیبی را به خاک و خون کشیدند. با باز گذاشتن پای جاسوسهای آنان در میانه مبارزات مردم از طریق

دکتر صمدانی ، رئیس دانشگاه آمریکایی گلوبال در نامه ای از آقای میر فطروس خواست که دکترای افتخاری را که دانشگاه به ایشان اعطا کرده بود، پس بفرستد.

(ترجمه و متن اصلی نامه به آقای میرفطروس)

آقای میر فطروس:

فهم این نکته ضروری است که ، اعطای مدرک افتخاری بر پایه شرف و لیاقت کسی که مدرک را می گیرد ، بنا شده است. یکی از این ها (آن گونه که در بند یک آیین نامه ی مربوط به اعطای مدرک دکترای دانشگاه آمریکایی گلوبال قید شده است) آن است که گیرنده ی دکترای افتخاری خود را وقف کوششهای انسانی ، برای استقرار صلح در سراسر جهان کند.در حالیکه شما ، درنامه ی حیرت آور تان ، به سناتور لیندزی گراهام (بگونه ای شرم آور و ناامید کننده) موافقت خود را با حمله نظامی قدرتهای جهانی (از جمله آمریکا) به سرزمین پدري خود اعلام کرده اید.

شما ، در نامه تان، به جای این که از سناتور گراهام بخواهید که ایرانیان را ، در قیام علیه رژیم تشویق کند (بی هیچ توجیهی) خواسته اید که رژیم ملاها ، ازطریق نیروهای نظامی به زیرکشیده شود.شما ، با این کارتان بالقوه (هیولایی را (در هیئت هرج و مرج اقتصادی سیاسی در گستره ی جهان) از بند رها ساختید ؛ و البته ، لازم به گفتن نیست که (از این رهگذر) بسیاری از ایرانیان وآمریکائیان جانشان را از دست خواهند داد. گرچه ، مطمئن هستم که متاسفانه فروشندگان اسلحه (در هر دو طرف) از این جنگ سود خواهند برد.

آقای میر فطروس، نویسنده خوبی بودن از شما انسان خوبی نمی سازد. آدولف هیتلر هم هنرمند خوبی بود ولی ، تنها از رهگذر جنایتهای فجیع اش (علیه بشریت)درخاطره ها مانده است.آقای میر فطروس، شما و عزیزانتان ، در زیر چتر امنیتی کشور قدرتمند و متمدن فرانسه زندگی می کنید. از این رو ، شما و خانواده تان از نعمت امنیت بر خوردارید.

با این وجود (عطف به نامه ی شما) این گونه به نظر می رسد که، برای شما میلیونها نفر زن و مرد و کودک بی گناه و بی دفاع ایرانی (که در نتیجه چنین حمله خانمان سوزی ، وحشتهای غیر قابل توصیف جنگی را تجربه خواهند کرد) مهم نیستند . جنگی که قدرتهای جهانی شروع خواهند کرد و توان نظامی خود را در از بین بردن بسیاری از مردم ایران (همراه با ملزومات وامکانات کمی که این مردم، برای راحتی خود گرد آورده اند) بکار خواهند گرفت.

سرانجام ، تشویق شما برای حمله نظامی [به ایران] آنقدر مسخره و غیرمنطقی است که لیاقت داشتن دکترای افتخاری را که (ای-جی- یو به شما اعطا کرده بود) از شما سلب می کند.بنابراین دکترای افتخاری شما (از تاریخ ارسال ای میل در جهت ابطال آن) لغو خواهد شد.

پیشاپیش به شما اخطار می شود که از این تاریخ به بعد ، افزودن عنوان دکتر به دنبال نام تان ،یا امضا کردن و چاپ نام خود با عنوان دکتر و یا معرفی خود به هر شکلی که نشان از این داشته باشد که از (ای جی یو) مدرک دکترا دارید، از منظر قانونی و اخلاقی، نقض حقوق دانشگاه تلقی خواهد شد.

شما موظف هستید ، دکترای افتخاری خود را (حداکثر) تا ۱۵ تاریخ دسامبر ۲۰۱۱ ، به ای جی او عودت دهید . در غیراینصورت، خبر ابطال دکترای افتخاری شما ، دریکی از نشریات آموزشی شهرتان درج خواهد شد.همینطور در سامانه اینترنتی ای جی او درج خواهد شد.

دکتر صمدانی ، رئیس دانشگا ه آمریکایی گلوبال

جواب میر فطروس به دکتر صمدانی

برطبق اطلاعیه ای که درروزنامهء انقلاب اسلامی آقای «دکتر» ابوالحسن بنی صدر منتشرشده،گویا مسئول «دانشگاه؟ گلوبال یونیورسیتی»، آقای صمدانی،به اتهام واهی. «**حمایت من ازمحملهء نظامی به ایران!!!**»،خواستار سلب «تیتَر دکترای افتخاری» این «دانشگاه ؟»از من شده است!

براین مژده گرجان فشانم رواست!

من همواره **به پشتوانهء کتاب هاوتحقیقاتم** (که خوشبختانه بخاطر استقبال وعنايت عاشقان تاریخ وفرهنگ ایران،هریک، به چاپ های متعدّد رسیده)، هیچگاه به اینگونه «دانشگاه» ها و«تیترها»،اعتنائی نداشته یا اعتباری نداده ام وبدون فروتنی،معتقدبودم که :**این تیتَر دکتری است که باید به من افتخارکندنه برعکس!**،لذا،هیچگاه **ودرهیچیک** از کتاب هایم ،ازاین«تیتَر»استفاده نکرده ام .پس ازخبررسانی دوستان دانشگاهی من درآمریکامبنی براینکه: «**گلوبال یونیورسیتی**»اساساً دانشگاه نیست بلکه دگّانی است (بدون هیچ پرسنل اداری وعلمی)،برای مدرک سازی ومدرک فروشی خصوصاً به «افزاده» ها ،توسط فردی بنام«**دکترصمدانی**»که فاقد**صلاحیت علمی واخلاقی** است ودر آمریکا«**شهرهء آفاق**» است.اومی خواهد که از نام **نیک شما سوء استفاده کندو.....**»،درهمان زمان،پس ازآگاهی از**حقیقت امر،براساس نامه های موجود، من ضمن اینکه خواهش ودرخواست های مکررآقای صمدانی برای سرپرستی بخش ایرانشناسی آن«دانشگاه؟»را رد کرده ام ،از وی خواستم تا نام مراازلیست «دریافت کنندگان دکترای افتخاری»حذف نماید.**با این شعر روشن رسا:

خودرا به ما چنان که نبودی ،نموده ای

افسوس آن چنان که نمودی، نبوده ای

بآنکه ازطرف مسئول آن «دانشگاه؟»،هنوز کتباً ورسماً هیچ نامه ای دریافت نکرده ام،امابه خاطر کژفهمی آقای صمدانی در درک درست



ام،چرا که درمقالهء اخیرم،بااشارهء تلویحی به آقای بنی صدرودیگر. «**خمینی** آوران»گفته ام:«کسانی که بانقابی از**صلح طلبی** ،حملهء هدفمند به«ستادهاوپایگاه های سرکوب رژیم اسلامی» را با«**حمله به ایران**» خط واشتباه می کنند،کسانی هستندکه به مردم دروغ گفته اندو هنوزنیز دروغ می گویند۱: کسانی که«**اندیشه**» و«راه»شان از«**چاه**»وفاضلاب های جمهوری اسلامی سردرآورودو با «انقلاب شکوهمند اسلامی»شان،گوری برای ملت ما **کندند که سرانجام،همهء ما در آن خفتیم!**».کارل پوپر»، این دسته از«روشنفکران» راکه با اندیشه های خویش، عملاً در خدمت خودکامگان قرار داشته و راهگشای حکومت های جبّار بوده اند، «**پیامبران دروغین**» نامیده وآلودگی کلام آنان را «**بسیار بسیار خطرناک تر از آلودگی هوا**» دانسته است۲

خاتم ها!آقایان!

هیاھو های اخیرشما برای من یادآور هیاھوی«**روشنفکران**»ی است که بخاطرمخالفتم با«**انقلاب شکوهمند اسلامی**»،وخطراستیلای **تازیان ونازیان** ،

«**هر گاو کند چاله دهانی، آتشفشان روشن خشمی شد**»۳

*** ***

قاضیان!

قاتلان!

مفتیان!

ومفتریان!

سخنان شما درمن کارساز نیست! لطفاً فکر دیگری کنید!**«شوکران»**

علی میرفطروس

بینیه جمعی از فعالین ایران بر علیه جنگ

{جالب و خواندنی}

ITO: More recipientsCC: recipientsYou MoreBCC: recipientsYou

بیانیه ی جمعی از فعالان داخل کشور در مورد خطر حمله نظامی

• ما به هیچ عنوان و تحت هیچ عنوانی جنگ را نمی‌پذیریم. آن هم در شرایطی که یک جنبش اجتماعی فراگیر و ریشه‌ای در سرتاسر جهان و منطقه و ایران در جریان است ...

صلح اعتراف آشکار به حقیقت است:

با خیل کشتگان چه کردید؟ (محمود درویش).

1- جنگ مخوف‌ترین پدیده‌ای است که انسان از گذشته تاکنون با آن روبرو شده است. در جامعه‌ی ما هنوز سایه‌ی شوم جنگ 8 ساله با عراق بر سر زندگی میلیون‌ها تن از ایرانیان سنگینی می‌کند. هنوز خاطرات آذیرهای قرمز، پناهگاه‌های نور، خاموشی‌های شبانه، پیکرهای بی‌نام، دست و پاهای قطع شده، مادران بی فرزند، فرزندان بی پدر، قحطی و گرسنگی، آوارگان بی‌خانه و کاشانه و ده ها تصویر دهشتناک دیگر، در گوشه گوشه‌ی ذهن تک تک ما، چه پر رنگ و چه کمرنگ، چه همچون کابوس شبانه و چه همچون بیم همیشگی روزانه سنگینی می‌کند.

2- در چند سال اخیر رسانه‌های مسلط سعی کرده‌اند جنگ را به یک بازی کامپیوتری و بیان تصویری آن در رسانه‌ها فرو بکاهند. یک نقطه‌ی قرمز از صفحه‌ی رادار هواپیماهای فوق پیشرفته‌ی ناتو شروع به چشمک زدن می‌کند، و سپس یک انفجار به ظاهر کوچک. این تصویری از جنگ است که رسانه‌ها به مخاطبان خود تلقین می‌کنند. اما واقعیت بسیار زشت‌ر و خون آلودتر است. قطعاً اینجا فقط داستان انفجار یک نقطه‌ی قرمز در رادار هواپیما نیست. داستان نابودی خانواده‌ای است که شاید سر سفره‌ی غذا در طرابلس نشسته باشند. یا سربازان خسته‌ای که به اجبار در یک مرکز نظامی در بغداد نگهداری می‌شوند، یا مدرسه‌ای که کودکان یوگسلاوی در آن درس می‌خوانند و یا یک بازار محلی پر از زندگی و رفت و آمد در محله‌های کابل... یا هر چیز دیگری که تا چند لحظه قبل زندگی در آن جاری بوده است و اکنون تبدیل به تلی از خاکستر شده است. این واقعیت کثیف را باید عریان‌تر از همیشه جلوی چشمان مخاطب قرار دهیم تا کراحت جنگ را نشان داده باشیم.

3- جنگ به هر بهانه‌ای مذموم است. نه دموکراسی از دهانه‌ی توپ‌های جنگی ائتلاف بر ضد عراق در آمد، نه حقوق بشر نشسته در جنگنده‌های ناتو بر فراز طرابلس به پرواز در آمد، نه آزادی با پیک موشک‌های دوربرد آمریکا برای افغان‌ها به ارمغان آمد. در این شرایط با توجه به تجربه‌های گذشته، ما به هیچ عنوان و تحت هیچ عنوانی جنگ را نمی‌پذیریم. آن هم در شرایطی که یک جنبش اجتماعی فراگیر و ریشه‌ای در سرتاسر جهان و منطقه و ایران در جریان است. دخالت نظامی تنها دست آویزی است برای حاکمیت‌های غیردموکراتیک تا بار دیگر از آب گل آلود جنگ ماهی بگیرند و با "بحرانی" اعلام کردن شرایط، بار دیگر به سرکوب هر چه شدیدتر جنبش‌های مردمی و خواست‌ها و مطالبات به حق آن‌ها بپردازند. تنها مقایسه‌ای ساده بین تجربه‌ی افغانستان و عراق، با تجربه‌ی تونس و مصر می‌تواند واقعیت را برای ما آشکار سازد.

4- ماهیت ذاتی جنبش مردم ایران در چند سال اخیر بر این اصل اساسی استوار بوده است که مردم درون ایران خواستار آن هستند تا

سر نوشت خودشان را با دستان خود و در صحنه‌ی عینی مبارزه تعیین کنند. آن‌ها نمی‌خواهند هیچ قدرت داخلی و خارجی قیم شان باشد و برای آنان و به جای آنان تصمیم بگیرد. در نتیجه هرگونه دخالت خارجی خصوصاً از جنس نظامی‌اش با این ماهیت در تضاد بنیادین قرار دارد. تمام کسانی که به هر نام و در هر جایگاهی برای بمب افکن‌های ناتو و آمریکا کف و سوت بکشند دیگر در کنار مردم ایران جایگاهی نخواهند داشت و باید به صراحت به آنان گفت خط شما از خط منافع مردم جدا گشته است. آذیرهای قرمز جنگ را تنها کسانی به صدا در می‌آورند که می‌دانند در آینده‌ای که مردم ایران، بعد از پروسه‌ی مبارزاتی‌شان و به توان و نیروی خود خواهند ساخت، هیچ جایگاهی نخواهند داشت. آری. تنها کسانی از جنگ استقبال می‌کنند که به قدرت مردم برای تغییر سرنوشت خویش امیدی ندارند و حیات خود را در "بحران آفرینی" جستجو می‌کنند.
ادامه در ص 27

شرایط وحشتناک کار در صنایع پوشاک

استثمار بی رحمانه زنان کارگر برای انحصارات معروف مد در دنیا

90 درصد از 30 میلیون کارگران نساجی را زنان تشکیل میدهند

تهیه و تنظیم: آزاده ارفع



کارزار لباس های تمیز

انجمن حقوق زنان" عضو کارزاری بنام "کارزار لباس های " این (Clean Clothes Campaign) "تمیز" (س. س. س. کارزار شبکه ای بین المللی است که از حدود 300 سازمان تشکیل شده و برای بهبود شرایط کار در کارخانه های تولیدی در نقاط مختلف جهان مبارزه می کند.

این کارزار از 15 شرکت تولیدی وابسته به انحصارات جهانی چندملیتی در رشته پوشاک خواسته است که درباره شرایط و محیط کار و سایر جوانب مربوط به کارگران شاغل این واحدها، اطلاعاتی در اختیار کارزار قرار دهند. از 15 شرکت تولیدی تنها هفت شرکت با دادن اطلاعاتی در ارتباط با شرایط و محیط کار موافقت نموده و هشت شرکت دیگر با ارائه هر گونه اطلاعات مخالفت کردند.

(Diesel) شرکت هائی که مارک های معروفی چون "دیزل" (Jeans Fritz) جینز فریتز"، (Hugo Boss) "هوگوبوس" تولید کرده و زیر (Wrangler) و "ورانگلر" (Lee) "لی" هستند، در شمار شرکت هائی (VF) مجموعه انحصار "و.اف" هستند که از دادن هر گونه اطلاعات در باره شرایط و محیط کار از انحصارات غول آسا در (VF) کارگران اجتناب کردند. "و.اف" رشته لباس در جهان میباشد که مارک های بسیار معروفی مثل یکی از تارنماهای زنان Femnet "فم نت" (The Nord Face) در آلمان یکی از فعالیت های خود را به طور ویژه به مطالعه وضعیت زنان کارگر در رشته نساجی متمرکز کرده است. از طریق استثمار همین زنان کارگر است که شرکت های انحصاری مد لباس در تمام دنیا سودهای سرشاری را به جیب می زنند. درصد از 30 میلیون کارگران نساجی را زنان تشکیل 90 . میدهند. اکثر کارگران کشورهای آسیایی زنان جوان میباشند که بعنوان کارگران مهاجر به هند، چین یا بنگلادش برای کار مهاجرت می کنند تا بتوانند زندگی بخور و نمیر خانواده خود را تامین کنند. این زنان هفته ای هفت روز بر روی خط تولید زنجیره ای کار کرده و اغلب وادار به اضافه کاری، بدون دریافت دستمزد، می شوند. این زنان کارگر به عنوان زن دائما تبعیض جنسی را در محیط کار خود احساس می کنند، در برابر کار برابر با مردان دستمزدی کمتر از آن ها دریافت می کنند و بطور دائم از طریق روشای مرد خود تحت آزار جنسی و مجازات قرار می گیرند.

صنایع پوشاک یکی از جهانی ترین صنایع دنیاست. تقریباً در تمام کشورهای جهان، صنایع نساجی و پوشاک وجود دارد و این صنعت یکی از شغل زا ترین صنایع جهان به شمار می رود که در آن حدود سی میلیون اشتغال دارند که اکثریت آنان زنان می باشند. کشورهایی در جنوب شرقی اروپا، جنوب آسیا و آمریکای لاتین بیشترین کارگران نساجی جهان را به خود اختصاص داده اند. انحصارات چند ملیتی تولید پوشاک با ایجاد شرکت های تولیدی وابسته به خود در این کشورها نیروی کار را با قیمت ارزان و شرایط اسفناک به کار می گیرند.

هر شرکت تولیدی در پیرامون خود تعداد زیادی از کارگاه ها و مراکز تولید زنجیره ای واسطه دارد که مراحل گوناگون تولید را انجام می دهند.

در همین کارگاه های زنجیره ای است که دستمزدی در سطح رفح گرسنگی به کارگران پرداخت می شود و هر نوع قانون کار زیر پا نهاده می شود. دستمزد کارگران در "شرکت های تولیدی واسطه" معمولاً به اندازه پنج دهم درصد یا حداکثر یک درصد قیمت لباسی است که در فروشگاه ها بفروش میرسد. بیمه حوادث ناشی از کار در این شرکت ها وجود ندارد و کارگران هزینه عدم رعایت اولیه ترین شرایط ایمنی کار را با جان خود می پردازند.

صنعت نساجی بنگلادش از دهه هفتاد قرن بیستم به این سو سرعت رشد کرده است. این بخش اکنون هشتاد درصد صادرات هجده میلیاردی این کشور را تشکیل داده و منبع اصلی درآمدهای ارزی کشور است. ۷۵ درصد تولید و صادرات لباس متعلق به انحصارات زنجیره ای بین المللی بخش پوشاک "کی ک" و "ها . اند. ام." و... هستند که سود خود را از دستمزد های ارزان کارگران بخش نساجی بنگلادش بدست می آورند.

بخش نساجی بخاطر اهمیت درجه اولی که در اقتصاد بنگلادش دارد در حدود چهل درصد نیروی کار کشور را جذب رشته نساجی کرده است. هشتاد و پنج درصد از نیروی کار سه و نیم میلیونی بخش نساجی را زنان تشکیل می دهند. بخش اعظم این زنان بسیار جوان بوده و سن شان از چهارده سال به بالا است. (کودکان کم سن هم اغلب به عنوان کارگر کمکی با دستمزدهای بسیار پائین و به صورت غیررسمی به کار گرفته می شوند).

زنان به طور متوسط تنها بیست سال در این رشته کار می کنند زیرا پس از این مدت کاهش نورچشم و سایر ضایعات بدنی، که اغلب به سوءتغذیه شدید مربوط است، زنان را از پای درآورده و از آن پس توسط کارفرمایان به عنوان کارگران فاقد کارائی لازم از کار اخراج می شوند.

اما امروزه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری خریداران می خواهند بدانند که البسه خریداری شده توسط آنها کجا و تحت چه شرایطی تولید شده است. و آیا انحصارات فروشنده البسه که سودهای عظیمی نصیب خود می کنند.

(Corporate Social Responsibility) ضوابط مربوط به " تعهد اجتماعی انحصارات" را رعایت کرده اند یا نه! در این رابطه (Social Responsibility) البته تغییراتی در شرف وقوع است. از جمله نشریه وابسته به بنیاد که کارش دیده بانی استانداردهای (Warentest) "وارن تست" برای (jeans) اجناس در آلمان است دربررسی کیفیت لباس های جین اولین بار معیارهای اجتماعی را در ارزیابی خود وارد کرده است.

نشریه مزبور در باره این جین ها می گوید که " ایمنی کار در این رشته از تولید به اندازه کافی رعایت نمی شود .. و کارگران ناچار هستند به دلیل نیاز میرم به پول به بدترین شرایط کاری تن دهند.

برنامه جدید تلویزیونی

سیامک ستوده

در کانال پارس

اندیشه ها و نگاه ها

هر جمعه 4.5 تا 5.5 عصر (بوقت ایران)

8 تا 9 صبح بوقت واشنگتن

باز پخش: 9.5 شب یکشنبه بوقت لس آنجلس و 11.5 شب بوقت تورنتو

9 صبح دوشنبه بوقت ایران

برای اطلاعات بیشتر 905-237-6661

باز پخش این برنامه از

www.mardomtv.com

در تلویزیون آپادانا اینترنتشال

چهارشنبه ها 9 تا 10 شب بوقت واشنگتن (تورنتو)

تلویزیون آپادانا

هر چهارشنبه

از ساعت 6 تا 7 شب بوقت غرب امریکا

برابر 9 تا 10 شب شرق امریکا

APPADANA INTERNATIONAL TV

North America/ South America
Canada:
Satellite: Galaxy 19

روشنگر

متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی
خود

به ادامه انتشار

روشنگر یاری
رسانید!



یکی از ضعف های کارگران زن فقدان اتحادیه هائی است که از حقوق آنها دفاع کند. محل کار آنها اطاق های تنگ و تاریکی است که کارگران در کنار هم چیده شده اند. آنها ناچارند در گرما و تاریکی و هوای کثیف بدون حداقل شرایط بهداشتی کار کرده و به طور همیشگی در معرض گرد و خاک پارچه ها و مواد شیمیایی کارخانه قرار داشته باشند. کارگران زن رشته نساجی معمولاً بعد از سال ها کار طاقت فرسا در شرایط غیر بهداشتی پیر، فرسوده و بیمار می شوند. آن ها که فاقد هر گونه بیمه درمانی هستند توانائی کار را از دست داده و بدون دریافت بازنشستگی به ازای سالهائی که کار کره اند، خانه نشین می شوند.

در ژوئیه امسال Femnet "برای تغییر این وضعیت" (فمنت سهم عادلانه-) Fair Schnitt پروژه ای تحت نام " فیر شنیت مطالعه برای صنعت مدی مبتنی بر عدالت اجتماعی) شروع کرده است. نیروی های جوان در صد مرکز مربوط به رشته نساجی تحت آموزش قرار خواهند گرفت. این کارزار می خواهد نیروهای تحت آموزش را نسبت به شرایط کار در کشورهای تولید و صادر کننده صنایع نساجی نسبت به شرایط کار، محیط کار و همچنین رعایت ضوابط زیست محیطی حساس کند. بدین ترتیب آگاهی لازم برای رعایت شرایط اجتماعی محیط کار و توجه به الزامات مربوط به محیط زیست برانگیخته شود.

البته روشن است در صورتی زنان کارگر در رشته نساجی می توانند با شرایط غیرانسانی و همچنین تبعیضات جنسی حاکم بر محیط کارشان به صورت قطعی مقابله کنند که در اتحادیه های کارگری متشکل شوند. تجربه نشان می دهد زمانی که زنان کارگر در اتحادیه های کارگری متشکل می شوند می توانند بر تبعیضات حاکم بر زنان در محیط کار غلبه کرده و شرایط زندگی خود را بهبود بخشند. در این زمینه کافی است به دو تجربه اشاره کنیم.

در بنگلادش اگر چه زنان در مراحل اول شکل گیری صنایع نساجی و گسترش شتابان اشتغال برای نجات خود و خانواده اشان از گرسنگی و رهائی از زندان اسارتیاری سنت ها بیشتر از مردان تن به استثمار خشن و بیرحمانه سرمایه داران محلی و شرکای بین المللی آنها می سپردند اما با گذر زمان زنان نیز دگرگون شدند. نسل های جدید کارگران زن که در شهرها و یا اطراف شهرها بزرگ چشم به جهان گشوده و تا حدودی از تحصیلات برخوردار بوده و با مبارزات مادران و پدران شان آشنا هستند با آگاهی و هوشیاری و در عین حال روحیه رزمنده تری با مسائل محیط کارشان برخورد می کنند. اگر چه با آزادی تشکل های صنفی و سندیکائی در بنگلادش هم از سوی سرمایه داران و هم از سوی دولت بشدت برخورد می شود اما با وجود این زنان توانسته اند در عرصه تشکل های کارگری و اتحادیه ای نیز به طور فعال وارد شوند. مبارزات کارگران بنگلادش و در راس آنها زنان کارگرموجب شده است که افزایش دستمزد به سرمایه داران وابسته به انحصارات جهانی تحمیل شود.

در بستر این مبارزات طبقاتی زنان کارگر بنگلادشی نه فقط سرمایه داری خودی و بین المللی بلکه تبعیضات جنسی یک جامعه سنتی و عقب مانده را نیز به چالش می طلبند. این دو عرصه از مبارزه در پیکارهای زنان کارگر بنگلادش بهم پیوند خورده است.

آمریکا، نمونه دیگر آمریکا پیشرفته ترین کشور سرمایه داری جهان است. در آمریکا زنائی که عضو اتحادیه هستند یک سوم بیشتر از زنائی که عضو اتحادیه ها نیستند دستمزد دریافت میکنند. به عنوان نمونه در سال 2008 متوسط حقوق زنان اتحادیه ای 800 دلار در هفته بود در حالی که زنان فاقد تشکل اتحادیه ای تنها 600 دلار به طور متوسط حقوق دریافت میکردند. بدین

ترتیب زنان عضو اتحادیه ساعتی 2 دلار بیشتر حقوق دریافت می کنند. البته حقوق بخشی از مسئله است. سه چهارم زنان اتحادیه ای دارای بیمه بهداشت و درمان و بیمه بازنشستگی هستند که توسط کارفرما پرداخت میشود. این امتیاز را فقط نصفی از زنان غیر اتحادیه ای دارند. علاوه بر آن پرداخت روزهای تعطیل، مرخصی ها و اضافه کارها از طرف کارفرما به زنان عضو اتحادیه تضمین شده است. معمولاً زنان اتحادیه ای همان امتیازات و قرارداد کاری را دارند که مردان از آن برخوردارند. موقعیت شغلی کسانی که عضو اتحادیه هستند بطور استثنائی بهتر از موقعیت آنائی است که عضو اتحادیه نیستند. حضور در اتحادیه به زنان یاری می رساند که درخواست های خود را در محیط کار و زندگی با صدای بلند اعلام کنند.

تشکل و پیکارهای زنان کارگر در کشورهای حاشیه سرمایه داری و حمایت هائی که در بالا نام برده شد در ارتباط متقابل با هم می تواند شرایط بهبود چند ده میلیون کارگر زن در رشته نساجی را بهبود بخشد. بیداری و پیکار زنان کارگر رشته نساجی و گسترش این مبارزات در ابعاد توده ای، پی بردن ضرورت تشکل و بویژه تشکل اتحادیه ای در میان زنان دو سوی سرمایه داری نوید افق های روشنی را می دهد.

نوامبر ۲۰۱۱

منابع مورد استفاده:

به هزینه زنان، استر مارتین، روزنامه دنیای جوان، هفتم اکتبر 2011

مبارزات زنان کارگر بنگلادش برای زندگی بهتر، آزاده ارفع

<http://www.rahekargar.net/browsf.php?cId=1036&Id=31&pgn=1&PHPSESSID=621jank36jqljfs58dq45lfei4>

زنان دارند می آیند! نویسنده دیک مایستر، ترجمه آزاده ارفع

قتل پر افتخار دنباله مقاله از ص 7

یک بار دیگر و این بار در خانه ی مسکونی شفیعاً دو پلیس با دختران صحبت می کند و در حین صحبت از آزار پدر که موهای زینب را گرفته و او را برای داشتن دوست پسر کتک زده شفیعاً وارد می شود و ناگهان آنها شروع به گریه می کنند و اعترافات خود را منکر می شوند! دیگر دلایل کافی و آثار کبودی در پای چشم یکی از دختران وجود دارد.

در ماه جون بدن بیجان این دختران و زن اول شفیعاً در نیسان غرق شده در کانال کینگستون پیدا می شود. در یافته های پلیس قبل از غرق شدن آثار جرح و ضرب در بدن آن ها رویت شده است. آن ها قربانیان چهل ناشی از تفکر مذهبی هستند. و همچنان قربانیان دیگری در صف انتظار ایستاده اند. تا کی و چگونه باید این نادانی و برداشت های ابلهانه را به عنوان کلامی الهی تحمل نمود؟ ریشه ی این تفکر باید خشکیده شود که آن هم کاری پی گیر در جهت آگاهی مردم و مبارزه ی آنان در برپایی جامعه ای بر پایه ی برابری و آزادی نهفته است. جامعه ای که به انسان ها به صورت ابزار نگریسته نشود.

پایان

اثر خواندنی و جدید سیامک ستوده
منتشر شد

بازیگران عصر تمدن

کوروش، محمد، چنگیز

کتابی خواندنی، با مطالبی کاملاً متفاوت با آنچه که تاکنون خوانده و شنیده اید

افشاگر دروغ ها و جعلیات تاریخی

و شکننده بت هائی که به منظور
عبودیت فکری انسان ساخته شده اند

بت هائی که تجلی تقدس آمیز مفاهیم
نا مقدسی هستند که قرار است همراه
با خود آنها به باور انسانها در آیند
و تنها با شکستن خود آنها شکسته
می شوند

برای خرید در لس آنجلس به شرکت کتاب ()
310-477-7477 و در تورنتو به سرای
بامداد (905-780-5947) مراجعه کنید

برای سفارش مستقیم با آدرس های زیر در
تورنتو و فرانکفورت تماس بگیرید.

905-237-6661 (تورنتو)

info@siamacsotudeh.com

(فرانکفورت): 0049-178-7310-596





تاریخ اسلام جنگ احد مسلمانان شکست می خوردند

سیامک ستوده



قریشیان پس از شکست بدر این بار در سال 625 میلادی، با آمادگی و جدیت بیشتر روانه جنگ با محمد میشوند و برعکس جنگ بدر که در آن از کمک گرفتن از متحدین خود انصراف و حتی پیشنهاد آنها را رد کرده بودند، اینبار، همراه با عده کثیری منجمله حبشیان، بنی کنانه و اهل تهامه، متحدین حول و خوش خود، عازم مدینه می شوند. در این جنگ نیز قریشیان همانند جنگ بدر، با نیروی 3000 نفره خود با هفتصد زره و دویست اسب، بر نیروی 700 نفره مسلمانان که تنها یکصد زره و دو اسب داشتند از لحاظ نفرات و تجهیزات از برتری کامل برخوردار بودند.

البته همانطور که خواهیم دید در این جنگ نیز، همانند جنگ بدر، نقش اصلی و تعیین کننده در جنگ را نه صرفا نفرات بلکه جدیت در تدارک و سازماندهی جنگ و تاکتیکهای به کار رفته در آن تعیین میکند و قریشیان با درس گیری از شکست بدر، در این جنگ، سهل انگاری و غرور قبلی خود را کنار می گذارند و جنگ را با دقت سازمان داده، در آن پیروز میشوند. بالعکس، مسلمانان، که بنا به گفته خود در یک مورد دچار سهل انگاری بزرگی می شوند، به هزیمت می روند. هر چند که دلایل شکست آن ها بیش از این بود.

سپاهیان قریش در شب روز پنجشنبه پنجم شوال سال سوم هجرت (21 مارس 625) به کوه احد در نزدیکی مدینه میرسند و در حالیکه در آنجا اردو می زنند، اسبان و شتران خود را برای چرا به میان مزارع اطراف مدینه، که زیر کشت جو و از جمله حاصلخیزترین زمین ها بوده اند، رها میسازند. روز بعد، مسلمانان با گردهمایی در خانه محمد، بر سر تدوین یک نقشه جنگی به بحث و رایزنی می پردازند و سرانجام بر سر نظریه ابی که محمد نیز با آن همراه بوده به توافق میرسند. آنها قصد داشتند با ماندن در مدینه و دست زدن به یک جنگ تدافعی، برتری نظامی قریش را جبران نمایند. زیرا مدینه بصورت مجتمع ها و محلات جداگانه ای بود که هر کدام به یکی از کلانهای مدینه تعلق داشت و با دیوارهای سنگی موجود در حد فاصل خود، به مثابه مجموعه ای از دژها و قلعه های پراکنده و کوچکی بود که به هم راه داشتند و مرتبط بودند. آن ها فکر می کردند که اگر در مدینه به دفاع در برابر مهاجمین بپردازند می توانند برتری دوگانه قریش را از لحاظ نفرات و نیروی سوار جبران نمایند. به این معنا که در پشت دیوارهای خانه های خود، هم سواره نظام دشمن را متوقف نموده از تحرک و کارائی بیاندازند و هم با استفاده از نیروی کمکی زنان و کودکان برتری عددی دشمن را خنثی کنند.

به عبارت دیگر، این تاکتیک نه تنها می توانست اجباراً همه مدینه و امکانات آن را، علیرغم اختلافات موجود، به دفاع از خود بکشاند، بلکه نیروی اضافی زنان و کودکان را نیز که می توانستند در خانه های خود و مصون از تعرض دشمن، به جنگجویان آب و غذا رسانده، زخم های شان را مداوا کرده و حتی از پشت دیوارها دشمن را سنگ باران نمایند، بطور موثری به میدان بکشاند و از این طریق نیز کمبود نیروی مسلمانان را جبران نماید. از طرف دیگر، محمد که به درستی خواستار به تعویق انداختن هرچه بیشتر در گیری با قریش بود، این امید را نیز در دل می پروراند که با این تاکتیک، مکیان پس از مدتی، با نا امید شدن از عبور از دیوارهای دفاعی مدینه، محاصره را رها کرده و به مکه باز گردند. محمد حتی برای اطمینان از توافق همگانی، به دروغ یا راست، خواب شب قبل خود را نیز مورد استفاده قرار داده آن را مستمسک بدیمنی خروج از مدینه می کند.

"عبدالله بن ابی گفت: ای پیمبر در مدینه بمان که هروقت از مدینه سوی دشمن رفته ایم شکست خورده ایم و هروقت دشمن وارد مدینه شده شکست خورده است. قریشیان را واگذار که اگر بمانند به زحمت افتند و اگر وارد مدینه شوند مردان رو به رو با آن ها بجنگند و زنان و کودکان از بالا سنگشان اندازند و اگر باز گردند با نومیدی رفته باشند."

اما در این میان و پس از آن که همگی با نقشه جنگی فوق موافقت می کنند، یک گروه از مسلمانان که در جنگ بدر شرکت نکرده و اکنون شاید با تند روی خود قصد جبران آن را داشتند، با نظریه جمع به مخالفت می پردازند. آنها چه به خاطر غرور و غره شدن از پیروزی بدر و مطمئن از یاری انکارناپذیر الله به مسلمانان در جنگ و خرافه ای که محمد آنان را دچار آن ساخته بود و شاید هم برای جبران سرشکستگی قبلی و محرومیت خود از غنائم جنگی پیشین، با ماندن در مدینه مخالفت میکنند. در ضمن آنها مصیبت از بین رفتن کامل مزارع و محصولات خود را نیز در صورت تن دادن به یک

گوشزد می کند.

"ظفر و هزیمت لشکر در ثبات و انقلاب علم تعلق می دارد، تا علم بر پای است لشکر مقاومت خصم تواند کرد، و چون علم از پای در آید، انکسار و هزیمت غالب شود؛ ... روز بدر علم نگاه نداشتید و زود پشت بدادید تا واقعه ای چنان بر قریش افتاد، ... پس علمداران گفتند: دل فارغ دار که تا جان داریم علم از خود جدا نکنیم و به هیچ حال ندهیم."

در واقع نیز علمداران قریش در حین جنگ نهایت فداکاری و از خود گذشتگی را برای بر پا داشتن آن از خود به خرج دادند. چنان که ابن هشام می گوید:

"زنی بود که علم کفار برافراشت، نام وی "عمره بنت علقمه" بود و پیش از آن علم ایشان به دست غلامی بود که نام وی صواب بود و مسلمانان اول دست راستش بیفکندند و به دست چپ علم نگاه می داشت و بعد از آن دست چپش بیفکندند و علم بر افتاد و به سینه نگاه داشت، و بعد از آن سرش بیفکندند و علم در افتاد..."

حتی ابوسفیان و زنش "هند" که دختر عتبه فرمانده صلح طلب و به خاک افتاده قریش در جنگ بدر بود، قبل از جنگ به میان سپاهیان قریش می روند و به انحاء مختلف سعی در تشویق و تحریض آنان به جنگ می کنند. منجمله به "وحشی"، غلام جنگجویی که هرگز زوبین اش به خطا نمی رفت قول می دهند که در صورت کشتن "حمزه" عموی محمد، جنگجوترین فرد میان مسلمانان، او را توسط صاحبش آزاد نموده وسائل زندگی در اختیارش بگذارند. ابو سفیان حتی از آوردن ابو غزه شاعر برای خواندن اشعار جنگی و تهییج جنگجویان خویش نیز کوتاهی نمی کند. آوردن زنان در پشت جبهه برای دف زدن و تشویق مردان به جنگ نیز نشان دیگری از جدیت قریشیان است که بر خلاف جنگ بدر، در جنگ احد از خود به خرج میدهند و این علاوه بر 15 زنی بود که زره پوشیده با سپاه قریش به جنگ مسلمانان آمده بودند. از جمله، هند زن ابوسفیان بود که پدر، برادر، فرزند و عموی خود را در بدر از دست داده بود. او قسم خورده بود که تا انتقام از دست رفتگان خود را نگیرد، نه خود را بشوید و نه با شوهرش نزدیکی کند.

همانطور که دیدیم برخلاف قریش که در این جنگ کاملاً متحد و یک پارچه بودند، مسلمانان در مورد چگونگی و محل آغاز جنگ دچار دو دستگی بودند و حتی یک سوم نیروهای شان را قبل از آغاز جنگ از دست داده بودند. درچنین شرایطی جنگ میان دو دسته در روز شنبه در دامنه کوه احد با حمله قریش به مسلمانان آغاز می شود. در گرماگرم جنگ، حمزه، جنگجوی با ارزش و پر قدرت مسلمانان، به دست وحشی که زوبینش بر سینه وی نشسته از پشتش بدر می آید، بر زمین میافتد. علم دار قریش نیز با وجود ابراز شجاعت و پیگیری بی نظیر و شگفت انگیزی که برای حفظ علم از خود نشان میدهد، سرانجام به دست مسلمانان از پا درآمده به خاک می افتد و همان طور که گفته شد بلافاصله یکی از زنان جنگجوی قریش جای او را می گیرد. علمدار مسلمانان نیز در چند متری محمد با ضربه یکی از جنگجویان قریش به قتل میرسد که جای او را علی میگيرد. ابوعامر راهب، یکتاپرستی که در مخالفت با محمد با پیروان خود ازمدینه به مکه مهاجرت کرده بود نیز، درآغاز جنگ، پس از آن که از دعوت قبیله خود به رها کردن محمد و پیوستن به او نتیجه ای نمی گیرد، با 50 تن از پیروان خود بر علیه مسلمانان شمشیر میزند.

در پشت جبهه قریش، هند سر دسته زنانی که برای تشویق جنگجویان قریش دف و تنبور می زنند، با هیجان زیاد شعرهای رزمی می خواند:

بشتابید ای فرزندان عبدالدار!

بشتابید ای حمایت گران بازمانده ها!

با شمشیرهای برنده ضربت بزنید.

مائیم دختران طارق،

که به فرش گرانبها خرامیده ایم،

خرامیدن کبک با زر و زیور،

تارک سرها را با مشک خوشبو کرده،

بر گردنها، گوهر آویخته،

اگر پیش بتازید پیش می آئیم و در برتان می گیریم،

و اگر به دشمن پشت کنید به شما پشت می کنیم،

و در فراق همیشگی تان می گذاریم

ترتیب محمد را نیز که تحت تاثیر آنان قرار می گیرد، با خود همراه می کنند.

"رای عبدالله بن ابی بن سلول مانند رای پیمبر بود که سوی دشمن نباید رفت، پیمبر نیز برون شدن از مدینه را خوش نداشت، اما گروهی از مسلمانان که در بدر حضور نداشته بودند... گفتند: ای پیمبر خدای ما را سوی دشمن ببر که نگویند ما ترسیده ایم یا زبونیم."

به این ترتیب، محمد نیز مصمم به خروج از مدینه می شود و در پایان همان روز نیروی هزار نفره مسلمانان، پس از برگزاری نماز عصر، عازم کوه احد می شود. ولی هنوز اندکی از مدینه خارج نشده، در میانه راه، بین نیروهای محمد انشعاب رخ میدهد، و یک سوم از آنها یعنی 300 تن از مسلمانان به رهبری عبدالله بن ابی در مخالفت با جنگ در خارج از مدینه تصمیم به بازگشت می گیرند و بنابر نقشه مورد توافق اولیه، درحاشیه شهر مدینه برای دفاع از شهر موضع می گیرند. دو طایفه دیگر یعنی بنی سلیمه و بنی حارثه نیز قصد همراهی با انشعابیون را داشته اند که در آخرین لحظه منصرف شده با محمد همراه می شوند. به این ترتیب محمد و پیروانش بی اعتنا به پیشنهاد خردمندانه ابی، و غره از پیروزی بدر، با اطمینان بیش از اندازه به نیروی خود در جنگ با قریش، دچار همان خطائی میشوند که قریشیان در جنگ بدر مرتکب شده بودند.

در چنین شرایطی، درحالیکه نیروهای محمد درابتدا و در همان شب، برای محفوظ ماندن از حمله سواره نظام قریش، در میان صخره های ولکانیک پراکنده درکنار کوه احد اطراق میکنند و روز بعد برای صف آرانی در برابر قریش به حرکت در آمده، برای حفظ عقبه خود از حمله دشمن در دامنه کوه و پشت به آن مستقر می شوند. نیروی هزار نفره قریش نیز برای حفظ تحرک و امکان تاخت و تاز سواره نظام خود در فضای باز و با مانع دشت مقابل آن صف آرایی می نماید.

محمد، در این جنگ نیز همان تاکتیک گذشته را به کار می بندد. به این معنا که از نیروی پیاده نظام خود می خواهد که در صورتی که قریشیان حمله را شروع کردند، در جای خود باقی مانده مقدماً آن ها را تیرباران کنند. در ضمن، "عبدالله بن جبیر" و گروه 50 نفره تیراندازان وی را به حفاظت از باریکه بالای کوه، جایی که ممکن بود سپاه قریش او را از آن جا و از عقب مورد حمله قرار دهند، می گمارد و به آن ها سفارش می کند که تا پایان کامل جنگ در جای خود باقی مانده از آن مدخل محافظت نمایند.

اما این بار سپاه قریش به فرماندهی ابوسفیان، با یک نقشه جنگی دقیق وارد عمل می شوند. آن ها چاله هایی حفر نموده، سر آن را با خاک و خاشاک می پوشانند تا در صورت عقب نشینی شان، سپاه محمد را در این چاله ها گیر انداخته، به ضد حمله بپردازند. بعداً می بینیم که محمد در حین تعقیب دشمن، در یکی از همین چاله ها می افتد.

به علاوه، ابوسفیان همه جوانب دیگر جنگ و جزئیات آن را در نظر گرفته به تدارک آن می پردازد. تا جاییکه حتی قبل از جنگ به نزد علمداران خود رفته نقش مهم آنان در جنگ را به آنها



(در ترجمه فارسی مقدسی سه بیت آخر به این صورت آمده: "اگر روی آور شوید، روی می آوریم/ و اگر پشت کنید روی گردان می شویم فراق هر دوستاری را. " که من آن را به سلیقه خود به شکل بالا تغییر داده ام. مقدسی مطهرین طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ص ۶۹۱)

مسلمانان ادعا می کنند که در این مرحله از جنگ قریشیان شکست خورده پا به فرار می گذارند و مسلمانان در تعقیب شان دست به غارت اردوگاه آنان می زنند و چون گروه ۵۰ نفری کمانداران جُبَیر (بخشی از آنان) علیرغم دستور محمد، برای شرکت در غارت، محل خود در عقبهٔ سپاه را ترک میکنند، سواران قریش به فرماندهی خالدبن ولید از فرصت استفاده کرده مسلمانان را از عقب مورد حمله قرار داده آنها را شکست می دهند. این ادعای مسلمانان، حتی اگر درست هم باشد تنها ما را به نتیجه قبلی مان درمورد علت شکست مسلمانان در جنگ نزدیک تر میسازد. چرا که سهل انگاری کمانداران جُبَیر، یک رقم دیگر بر لیستِ بی دقتی و سهل انگاریهای مسلمانان در سازماندهی و پیشبرد جنگ از جانب آنان می افزاید. اما واقعیت امر این است که ادعای مسلمانان چندان با واقعیات جور در نمی آید. چرا که آنها هیچ توضیحی در این که چرا و به چه دلیل قریش که از موقعیت برتری از لحاظ نفرات و تجهیزات در جنگ برخوردار بودند به ناگهان پا به فرار می گذارند؟ همانطور که قبلا دیدیم شکست قریش در جنگ بدر، با وجود برتری نفرات و تجهیزات به خاطر ضعف تاکتیکی و بی دقتی در سازماندهی جنگ به خاطر اطمینان بیش از بیش به نیروی خود و پیروزی درآن بود. درحالیکه درجنگ احد، قریش، نه تنها همانطور که قبلا نیز نشان دادیم، با درس گرفتن از شکست قبلی خود، دیگر مطلقا چنین وضعی را با خود حمل نمی کردند، بلکه بالعکس این مسلمانان بودند که با وجود ضعف کمی، غِره از پیروزی گذشته، از چنین وضعی نیز برخوردار بودند. بنابراین آنچه که نزدیک تر به واقعیت امر به نظر می آید، می تواند یکی از دو حالت زیر باشد :

یکی این که، آن چه که مسلمانان از شکست و فرار قریش نام می برند، احتمالا، عقب نشینی بخشی از سپاه قریش بوده است. عقب و جلو رفتن هایی که در هر جنگی رخ میدهد. بنابراین، آن چه که باعث ترک محل توسط کمانداران جُبَیر و پیوستن آن ها به تعقیب کنندگان و حمله سواران قریش از عقب بوده، نه شکست کلی قریش بلکه عقب نشینی موقتی بخشی از نفرات آن بوده است. باید توجه داشت که مسلمانان برای حفظ توهم شکست ناپذیری و مستظهر بودن خود به حمایت خدا، ناچار به اختراع این نوع دروغ ها بوده اند. واینکه میگویند قریش به خواست خدا شکست خورده بودند و اگر کمانداران جُبَیر از فرمان پیغمبر خدا سرپیچی نکرده و از جای خود تکان نخورده بودند، اراده خدا بر علیه مسلمانان بر نمی گشت ناشی از این توهمات است .

حالت دوم این است که عقب نشینی توسط قریش طبق یک نقشه حساب شده برای گیر انداختن مسلمانان در چاه های سرپوشیده ای انجام گرفته که بنا به گفته خود مورخین و راویان اسلامی، آن ها را برای این منظور و طبق نقشه قبلی حفر کرده بودند.

"کافران از پیش خود گوها و گورها کنده بودند و سر آن به ریگ و رمل پوشیده بودند تا چون مسلمانان حمله برند، در آن چاه ها افتند."

طبیعی است وقتی سپاهی چنین چاه هائی را می کند حتما برای فریب دشمن دست به عقب نشینی می زند تا تاکتیک خود را عملی سازد. بر اساس این نقشه، هنگامی که قریش آگاهانه عقب نشینی می کنند، مسلمانان که فکر می کنند دشمن را شکست داده اند، به تعقیب آن ها پرداخته در چاله ها می افتند، و آن گاه قریش باز گشته آنان را زیر ضربه خود می گیرند. بنابراین به نظر می رسد که داستان شکست اولیه قریش یک داستان ساختگی از جانب مسلمانان و یا در بهترین حالت ناشی از بدفهمی آنان بوده است.

در همین حال، حتی اگر داستان حرکت کمانداران جُبَیر برای تعقیب و غارت قریش و خالی گذاردن پشت سپاه مسلمانان هم درست نباشد، به هرحال، بین سپاه مسلمانان که برای تعقیب قریشیان فراری، به جلو رانده شده اند و کمانداران جُبَیر که طبق دستور محمد از جای خود تکان نخورده اند، فاصله می افتد و جا برای نفوذ دشمن به عقبه لشکر مسلمانان باز میشود.

با خالی شدن پشت سپاه مسلمانان، سواران قریش، تحت فرماندهی خالد بن ولید که در جناح راست سپاه قریش قرار گرفته و منتظر چنین گشایشی بودند، سپاه مسلمانان را که در چاله ها زیر ضد ضربه به اصطلاح فراریان قریش قرار گرفته اند، از عقب مورد حمله قرار می دهند.

عامل دیگری که سناریوی بالا را بیشتر به حقیقت نزدیک می کند این است که طبری می گوید:

"و چون دو گروه روبرو شدند هزیمت در مشرکان افتاد تا آن جا که زنان پوشش ساقهای خویش را بالا بردند و خلخال هایشان نمایان شد وتیراندازان همی گفتند: غنیمت! غنیمت!"

سئوالی که در این رابطه پیش میآید این است که زنان قریش برای چه پوشش ساق های خود را بالا میزنند؟ جز برای جلب توجه سربازان دشمن و کشاندن آنها به سوی خود؟ ولی آنها برای چه باید سربازان دشمن را بسوی خود بکشند؟ جز برای تشویق آنان به ترک محل خود؟ بخاری نیز باینکه زنان درحال فرار خلخال های پاهای شان را نمایان میکنند اشاره

میکند"به خدا، ما دیدیم که زنان مکه درحال دویدن اند و خلخال های پای شان را نمایان می کنند. لذا ما هم فریاد برآوردیم، غنیمت! مسلمانان، غنیمت! یاران ما پیروزشدند. معطل چه هستیم؟ به خدا! ما سوی پاگان ها می رویم و سهم خود را از غنائم باز می گیریم."

بنابراین می توان نتیجه گرفت که احتمالا این نیز بخشی از نقشهٔ قریش در جریان عقب نشینی ساختگی خود برای کشیدن سربازان و یا شاید هم گروه ۵۰ نفری جُبَیر به دنبال خود و گرفتارکردن آن ها در چاله ها و خالی کردن پشت سپاه برای حمله به آن بوده است در صورتیکه اگر سپاه قریش درحال فرار واقعی و هزیمت بوده است، چرا زنان آنان باید خلخال های پایشان را برای جلب مسلمانان به خود نشان دهند؟ برای اسیر شدن خود؟! طبری می گوید:

"ابوجعفر می گوید: وقتی از پشت سر به مسلمانان حمله شد عقب نشستند و مشرکان از آن ها بکشتند و چون بلیه در مسلمانان افتاد سه قسمت بودند: قسمتی کشته شدند و قسمتی زخمی شدند و قسمتی هزیمت شدند و چنان فرومانده بودند که نمی دانستند چه کنند. دندان پیمبر آسیب دید و لب وی بدرید و صورت و پیشانیش زخمدار شد و ابن قمیشه با شمشیر به پهلوی او زد و عتبه بن ابی وقاص او را زخم زده بود."

نقل است که در این زمان محمد در حالیکه خون صورت خود را پاک می کرده، در حالی که از قریش، دشمن خویش شکوه می نموده چنین می گفته:

"چگونه فلاح یابند قومی که رخساره پیمبر خود را خون آلود کرده باشند".

از جمله دروغهای دیگر مسلمانان این است که برای پوشاندن علت واقعی شکست خود در جنگ، پای شیطان را به میان آورده اظهار می دارند که علت شکست مسلمانان این بود که "برای آن که حق تعالی خواسته بود که جماعتی از صحابه کرامت شهادت بیابند"، در گرما گرم جنگ شیطان را بر سر کوه میفرستد که کشته شدن محمد را فریاد زده، مسلمانان را از شنیدن این خبر دل سرد نماید. این نوع تحریفات عریان توسط مسلمانان برای توجیه شکست خود نیز، مارا بیش از بیش به صداقت آنان درتوضیح علل شکست خود مشکوک وبی اعتماد می سازد.



به هرحال حقیقت هر چه که بوده، مسلمانان در این جنگ شکست خورده و با حمله سواران قریش از عقب، انسجام خود را از دست داده، پس از مقاومت های پراکنده با ۶۵ الی ۷۰ کشته از خود در برابر ۲۲ کشته از قریش، به اطراف متواری می شوند.

هند زن ابو سفیان و دختر عبدالله بن عُتبه که برای انتقام قتل چهار عضو خانواده اش (پدر، عمو، برادر و فرزندش) در جنگ بدر قسم خورده بود، پس از پایان جنگ در جستجوی جسد حمزه عموی محمد به میان کشته ها رفته، پس از آن که جگر او را در آورده به دندان می گیرد و می جود به بالای صخره ای رفته این اشعار را با صدای بلند می خواند:

پاداش روز بدر شما را دادیم،

و جنگ از پس جنگ شراره ای است.

مرا از عُتبه شکیبی نبود،

و نه از برادرش و نه از داماد، روانم را آرامش بخشیدم و نذر خویش را گزاردم،

همه عمر سیاسگزار "وحشی"ام،

چندان که استخوان هایم در گور بفرساید.

و اما در جریان جنگ، محمد طبق معمول، خود برای رهبری جنگ خارج از آن می ایستد، و با اعلام این که "کی باشد که امروز این شمشیر از من بستاند و داد شمشیر از کافران بستاند"، خود را از خطر جنگ برکنار نگاه می دارد و تنها وقتی که قریشیان عقب نشینی می کنند، به خیال پیروزی و برای تظاهر به ابراز دلآوری و شرکت در جنگ شمشیری به دست آورده، در حالیکه آن را به دور سر می گرداند به همراه سایرین دشمن را تعقیب می کند. ولی از روی ناشیگری به درون یکی از چاه های قریش می افتد. بلافاصله، طلحه و علی به کمک او آمده وی را که نمی تواند خود را از آن بیرون بکشد، به بیرون می آورند.

"طلحه در پیش او ایستاده بود و به گو (چاه) فرو شد و مرتضی علی دست سید علیه السلام، بگرفت و طلحه سر در زیر پای پیمبر علیه السلام بهناد و مرتضی علی، کرم الله وَجْهه، (از بالا) زور کرد و طلحه از زیر قوت کرد، و سید علیه السلام، از آن گو بر آوردند."

ابن هشام می گوید علت عجز محمد از بیرون آمدن از چاه آن بوده است که "زخم ها خورده بود و سلاح ها بسیار بر خود کرده بود و حرکت زیادت نمی توانست کردن". درحالیکه حقیقت امر این بوده است که همان طور که قبلا نیز گفتیم محمد، اساسا مرد جنگی و چالاکی نبوده است.

دیگر این که زخم وی زخم چندان مهمی نبود. و هم چنین سنگینی او ناشی از سلاح های زیادی که با خود حمل می کرده نبوده است بلکه سنگینی او به این خاطر بود که او با وجود این که در صحنهٔ جنگ شرکت نداشت، ولی برای حفاظت خود دو زره به تن کرده بود و این در حالی بود که بسیاری از مسلمانان زره برای به تن کردن نداشتند.

به هرحال پس از آن که مسلمانان در جنگ شکست خورده پراکنده می شوند، محمد که به جای چاره جوئی برای جنگ در فکر خود بوده در پناه حملات پراکنده مسلمانان فریادمیزند: "کی باشد که امروز نفس خود فدای ما کند و در پیش ما ایستد و جنگ با دشمن میکند؟" (کیست که امروز خود را فدای من کند و خود را سپر من قرار داده بادشمن جنگ کند؟). به دنبال این درخواست است که شت جتکاران و انتقاد از کجرویهای یکی از انصار با ۵ تن دیگر برای حفاظت از وی آمده، اطراف او را گرفته، همگی در جنگ با مهاجمین قریش که قصد جان محمد را داشتند، کشته می شوند. به دنبال این، "ابو نُجانه" خودش را سپر محمد و تیرهایی که به سوی او پرتاب می شده می کند و "سعد بن أَبَی وقاص" نیز خود را در مقابل محمد قرار داده، برای دور کردن قریش از او، به سوی آن ها تیر پرتاب می کند. طبری می گوید:

"سعد بن أَبَی وقاص در مقابل پیمبر تیر به دشمن می زد. گوید: پیمبر تیر به من می داد و می گفت: بینداز پدر و مادرم فدایت. و گاه میشد تیری به من میداد که پیکان نداشت و می گفت: بینداز."

سرانجام پس از خاتمه جنگ، محمد و چند تنی که در اطرافش باقی مانده بودند برای فرار از مهلکه خود را به دره ای در آن نزدیکی می رسانند. ولی عده ای از افراد قریش در جائی بر بالای سر آن ها مستقر می شوند تا مانع فرار آن ها گردند و پس از آن که عمر و دیگران آن ها را از سر راه کنار می زنند، شروع به بالا رفتن از کوه مجاور می نمایند. محمد که قصد بالا رفتن از سنگی را داشته است بر می خیزد " تا بر صخره ای رود و چون سنگین بود و دو زره پوشیده بود بالا رفتن نتوانست و طلحه بن عبید تکیه گاه او شد که از روی وی بالای سنگ رفت. زبیر گوید: شنیدم که پیمبر می گفت : "آن روز که طلحه چنین کرد، بهشت بر او واجب آمد"، و به این ترتیب، طلحه به خاطر آن که اجازه داده است محمد از کول او بالا رود، لازم البهشت می شود!

آن گاه اطرافیان محمد سعی در پاک کردن خون صورت وی و رسیدگی به زخم های او می کنند و وقتی "مالک بن سنان" هنگام پاک کردن خون از صورت محمد، کمی از آن را به دهان گرفته می خورد، محمد می گوید: "هر که خون من به خون وی رسد آتش دوزخ بر وی کار نکند". در یک مورد دیگر نیز، وقتی "ابو عُبَیده" جراح سعی می کند که دو حلقه دسته سپری را که محمد به هنگام تهاجم قریش زیر سنگ باران دشمن روی سر خود گرفته بود و در اثر برخورد یکی از سنگ ها به آن در صورت محمد فرو رفته بود، با دندان خود بیرون بکشد، به گفته راویان مسلمان، راست یا دروغ، "از بس که سخت فرو رفته بود دو دندان از آن ابو عبیده از بیخ برآمد و بیافتاد".



بهرحال ابو سفیان با پیروزی در جنگ احد دوباره دچار سهل انگاری میشود. او در حالیکه دشمن خود را شکست داده بود، بجای آنکه دشمن اش را تعقیب نموده بطورکامل از میان بردارد، تنها به وعده بازگشت در سال بعد بسنده می کند. از این رو شب را در مسیر راه به میهمانی نزد بنی نضیر مانده، روز بعد عازم مکه می گردد. محمد نیز شب را با نزدیک به 15 نفر از همراهانش در میان صخره های احد می گذرانند و صبح فردا پس از دفن کشتگان خود به مدینه باز میگردند. روز بعد، در 16 شوال، با کل نیروهای باقی مانده از جنگ احد، ظاهراً به تعقیب قریش، ولی در اصل برای نشان دادن پابرجائی خود به مکیان و قبایل اطراف و برای بالا بردن روحیه افراد خود، هشت فرسنگ بسوی مکه، تا "حمرأ الاسد" پیش رفته، پس از 3 روز اقامت در آنجا به مدینه باز میگردد. این واقعه نیز با آنکه هیچ نشانی از جنگ در آن نبوده است در تاریخ اغراق گوی اسلام، به جنگ "حمرأ الاسد" معروف میشود.

بهرحال پس از شکست مسلمانان در جنگ احد، نه تنها اختلاف محمد با گروه منتقد و صلح طلب ابیّ که او را به خاطر خروج از مدینه و به کشته دادن برادران خود سرزنش می کنند (آیه 156 از آل عمران) تشدید می شود، بلکه محمد، بیش از گذشته مورد سرزنش یهودیان و پاگانهای مدینه نیز قرار می گیرد. با این حال، وقتی که ابیّ برای موعظه در نماز جمعه در مسجد مسلمانان به پا می خیزد مورد اعتراض هواداران متعصب محمد قرار می گیرد و آنها مانع موعظه وی می شوند. او که خشمگینانه مسجد را ترک میکند در پاسخ یکی از مسلمانان که می خواهد برای او نزد محمد استغفار کند می گوید: "مرا حاجت به استغفار محمد نیست"، و به راه خود ادامه می دهد.

در مورد یهودیان و پاگانها هم، همانطور که محمد پیروزی در جنگ بدر را همچون دلیلی بر پیامبری خود و قراردادن خدا در طرف خود به رخ آنان می کشید اکنون آنان نیز، روی شکست وی به عنوان دلیلی بر دروغگویی و کذب پیامبری اش انگشت می گذارند و بیش از گذشته او را مورد بی اعتمادی قرار می دادند. از طرف دیگر، هرچه خصومت ابیّ و یهودیان با محمد بیشتر می شد، نزدیکی آن دو با یکدیگر افزایش می یافت. محمد که در نتیجه شکست احد موقعیتش در میان مسلمانان و غیر مسلمانان کاهش یافته بود، ناچار می شود برای پاسخ به وضع موجود و رفع شبهات حاصله در میان مسلمانان و برای توجیه شکست خود در جنگ احد و منزوی کردن منافقین، بیش از 60 آیه جدید بیاورد.

"منافقان سست ایمان ... گویند اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی خوردیم و گروهی در این جا کشته نمی شدیم. بگو ای پیغمبر اگر در خانه های خود هم می بودید باز آنان که سرنوشت آن ها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه، البته، به پای خود بیرون می آمدند تا خدا آن چه در سینه دارند بیازماید." "به حقیقت صدق، وعده خدا را، که شما را بر دشمنان غالب گرداند... تا این که در جنگ احد سستی کرده اختلاف انگیزتید (... گروهی در پس غنیمت رفتید) ... سپس شما را باز داشت تا شما را بیازماید."

"آیا هرگاه مصیبتی به شما رسید (در جنگ احد) ... باز از روی تعجب گوئید چرا به ما که اهل ایمانیم (این آسیب-از من) رسید؟ بگو ای پیغمبر، این مصیبت از دست خود کشیدید که نافرمانی کردید ... آنچه در روز احد هنگام مقابله دو صف به شما رسید به قضای خدا و مشیت نافذ او بود تا آن که بیازماید اهل ایمان را تا معلوم شود حال آنان که ثابت قدم در ایماند و نیز معلوم شود حال آنهایی که در دین نفاق و دورویی کردند."

"ای گرویدگان به اسلام، شما همانند آنان که راه کفر و نفاق پیمودند نباشید که گفتند اگر برادران و خویشان ما به سفر نرفته و یا به جنگ حاضر نمی شدند به چنگ مرگ نمی افتادند. این آرزوهای باطل را خدا حسرت دل آنان خواهد کرد. خداست که زنده می کند و می میراند..."

"هرگز (جهودان دشمنان اسلام) آسیب وزیان سخت به شما نتوانند رسانید مگر آنکه از نکوهش و پايه سرانی شما را اندکی بیازارند... از این پس هیچگاه منصور نخواهند بود. آنها محکوم به خواری و ذلت هستند."

نکته جالب در این آیه ها این است که هرجا مسلمانان مانند جنگ بدر پیروز می شده اند خواست خدا بوده و هرجا که شکست می خورند تقصیر خود آنان بوده است !

- Rodinson Maxime, mohammad, in English, p. 178.

Al Bukhari mohamad ibn e ismael, Sahih Bukhari:V4B52N276.

از سوی دیگر، در حالی که باقی مانده لشکر مسلمانان پراکنده شده و عده ای به سوی مدینه و نقاط دیگر فرار کرده بودند، تعدادی نیز که خود را برای دور نگاه داشتن از دسترس قریش به بالای صخره ای در آن نزدیکی رسانده بودند، پیشنهاد می دهند که ابیّ را واسطه نموده از ابوسفیان امان بگیرند.

"ای کاش یکی را پیش عبدالله بن ابیّ می فرستادیم که برای ما از ابوسفیان امان بگیرد، ای مردم محمد کشته شد. پیش از آن که قومتان بیابند و شما را بکشند سوی آن ها بروید."

در این هنگام محمد نیز به همراه عده ای به پای صخره میرسند. مسلمانان روی صخره که فکر میکردند اند محمد کشته شده است، از زنده بودن وی روحیه گرفته به گرد اوجم میشوند.

سرانجام هنگامی که محمد و چند تن از همراهانش در زیر صخره ای مخفی شده اند، ابوسفیان که در جستجوی او بوده است بر بالای صخره ای بر فراز سر آن ها می آید و دوبار فریاد می زند : "آیا محمد میان شما هست؟" محمد که خود را مخفی کرده است می گوید: "جوابش ندهید". آن گاه ابوسفیان سه بار دیگر فریاد می زند: "آیا پسر ابی قحانه میان شما هست؟". و محمد باز می گوید جوابش را ندهید". آن گاه سه بار دیگر می پرسد: "آیا پسر خطاب در میان شما هست؟" و باز محمد می گوید: "جوابش ندهید". ابوسفیان که جوابی نمی شنود به یاران خویش می گوید:

"اینان کشته شده اند که اگر زنده بودند جواب می دادند". ولی عمر که نمی تواند مانند محمد، خواری پنهان کردن خود از دشمن را که به شدت مغایر با اخلاقیات و سنن شجاعت پیشگی عرب بوده، تحمل نماید به صدا در آمده می گوید: "دشمن خدا دروغ گفتی، خدا کسانی را باقی داشته که تو را خوار کنند." ابوسفیان می گوید: "هبل بالا گرفت، هبل بالا گرفت". محمد می گوید: "بگویند خدا برتر و والاتر است." ابوسفیان می گوید: "ما عزى داریم و شما عزى ندارید". محمد به عمر می گوید بگو: "خدا مولای ماست و شما مولی ندارید". ابوسفیان می گوید: " روزی در مقابل روز بدر و جنگ نوبت به نوبت است، کشتگان شما را مثله کرده اند، من نگفته بودم، اما بدم نیامد". ابو اسحاق می گوید: ابو سفیان به عمر می گوید: "بیا اینجا". و محمد گفت: "برو". وقتی عمر نزد ابوسفیان رفت، ابوسفیان به او گفت: "عمر تو را قسم می دهم به من بگو آیا محمد را کشته ایم؟". عمر می گوید: به خدا نه، هم اکنون او سخن تو را می شنود". آن گاه ابوسفیان که آهنگ رفتن کرده است بانگ بر می آورد: "سال آینده در بدر به هم می رسیم". محمد نیز می گوید که جواب دهید: "بله، آن جا به هم می رسیم."

به این ترتیب قریش در جنگ احد، به خاطر جدی گرفتن جنگ، سازماندهی و تدارک دقیق آن، اتخاذ تاکتیک هوشمندانه و سرانجام بررسی همه جوانب جنگ، توانستند بر مسلمانان فائق آیند؛ مسائلی که در جنگ بدر فاقد آن بودند. متقابلاً مسلمانان نیز به خاطر کم اهمیت دادن به قریش و اطمینان غیرواقعی به پیروزی خود، اختلاف درونی، سهل انگاری و سرانجام فقدان ابتکار تاکتیکی در جنگ شکست خوردند. همانطور که گفته شد، مسلمانان تقصیر شکست در جنگ را تنها به گردن گروه کوچکی از مسلمانان و سهل انگاری آنان در حفظ محل مأموریت خویش می اندازند. درحالی که علت شکست فراتر از این بود و به شرحی که در بالا آمد در درجه اول به رهبری جنگ و خود محمد که از روی احساسات تسلیم نظرات سبک سرانه جناح مقابل ابیّ شد مربوط می گشت. البته این به این معنا نیست که مسلمانان در صورت فقدان ضعف های بالا، لزوماً قادر به شکست قریش بودند. چرا که علت واقعی شکست قریش در جنگ بدر، با وجود برتری کامل نفرات و تجهیزات جنگی، همانطور که گفته شد ناشی از عدم آمادگی جنگی و جدی نگرفتن جنگ بود. بنابراین، در جنگ احد دلیلی وجود نداشت که قریشیان در صورت رفع ضعف قبلی خود نتوانند بر مسلمانان، حتی اگر مانند جنگ قبل هوشیارانه عمل می کردند، فائق شوند. اگر محققین اسلامی به خاطر تعصب مذهبی اساساً فاقد ظرفیت لازم برای بررسی علل واقعی شکست مسلمانان در جنگ احد می باشند، محققین غیر مذهبی نیز یا از کنار مسئله گذشته خود را به شرح صرف وقایع راضی کرده اند و یا مانند پتروشفسکی که بطور ساده لوحانه ای تنها جدا شدن نیروهای ابیّ را عامل شکست مسلمانان دانسته است، بدون اینکه از سطح مسائل فراتر رفته، در یافتن دقیق علل پیروزی و شکست مسلمانان در دو جنگ بدر و احد موشکافی بیشتری به خرج دهند و صرفاً به فضالتهای سطحی در این مورد بسنده کرده اند. در حالیکه نیروی 300 نفری ابیّ حتی با شرکت اش در جنگ هر چند می توانست در موقعیت مسلمانان تأثیر بگذارد ولی باز هم معلوم نبود که به خودی خود موجب پیروزی مسلمانان گردد. زیرا نه تنها نفرات مسلمانان با محاسبه نفرات ابیّ بازم به پای نفرات قریش که سه برابر آن بود نمی رسید بلکه همانطور که در جنگ بدر دیدیم، برتری نفرات در جنگ نمی

- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1016.
- همان جا، ص 1016
- ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 654.
- همان جا، صص 666-667.
- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1018.
- تالیفی از ترجمه طبری ص 1023، مقدسی و تقی بینش در تاریخ مختصر موسیقی ایران و به نقل از زنان موسیقی ایران از اسطوره تا امروز، توکا ملکی، ص 65.
- ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 667.
- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1021

- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1027.
- مقدسی مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد 4 تا 6، فارسی، ص 693؛ ابن هشام ص 698
- مقدسی، همان جا.
- ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 667.
- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1027.
- همان جا، ص 1031.
- همان جا، صص 1034 و 1035.
- پتروشفسکی ایلیا پولویچ، اسلام در ایران، ص 33.
- آیه های 62 تا 160 از سوره آل عمران.

- آل عمران، 154، قمشه ای.
- آل عمران، آیه 152.
- آل عمران، 165، 167، 166، قمشه ای.
- آل عمران، آیه 156، قمشه ای.
- آل عمران، آیه 111، 112، قمشه ای.

امروز عمیق ترین

ریشه های مذهب

در ستم اجتماعی

بر توده های زحمتکش

و ناتوانی آنها

در برابر نیرو های

لجام گسیخته سرمایه

نهفته است

کارل مارکس

حمله احتمالی آمریکا به ایران

مصاحبه با مازیار رازی



میلیتانت: رفیق مازیار، تهدیدات نظامی اخیر اسرائیل به مراکز هسته ای ایران به یکی از موضوعات روز در سطح جهانی و به ویژه میان نیروهای اپوزیسیون مبدل شده است. آیا شما تصور می‌کنید که این تهدیدات توسط اسرائیل جدی است؟

مازیار رازی: به اعتقاد من تهدیدات اخیر اسرائیل بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد تا یک تهدید جدی برای حمله نظامی به مراکز هسته ای ایران. بدیهی است که چنانچه اسرائیل قصد یک حمله نظامی را می داشت، آنرا علناً اعلام نمی کرد و صرفاً آن را به مورد اجرا قرار می داد. همانطور که چند سال پیش حمله به مرکز اتمی سوریه و پیش از آن عراق را انجام داد. باید توجه داشت که عدم حمله نظامی و یا عدم توفیق در مذاکرات هسته ای میان دول غربی و جمهوری اسلامی الزاماً به مفهوم آغاز جنگ با دول غربی و یا تهاجم نظامی به ایران نمی باشد. در واقع سیاست ایران و دول غربی (به ویژه ایالات متحده آمریکا) تفاوت کیفی ای در طی سال های گذشته نداشته است. دولت آمریکا (و غرب) بعلت نداشتن یک بدیل واقعی برای جایگزینی نظام کنونی، در صدد از میان برداشتن دولت احمدی نژاد نمی باشد. درست بر عکس آنها خواهان رسیدن به توافق و تفاهم با رژیم ایران هستند. البته هر یک برای گرفتن امتیازات بیشتر تلاش کرده و در نتیجه چانه زنی ادامه یافته است. بدیهی است که هر چانه زنی حامل نوعی "جنگ" نیز می باشد. اما این یک جنگ نظامی نیست؛ بلکه یک «جنگ سرد» است. اقدامی که فشارها را برای گرفتن امتیازات بیشتر در معاملات و توافقات افزایش می دهد.

میلیتانت: آیا می توانید نمونه های از این «جنگ سرد» بدهید؟

مازیار رازی: همانند جنگ سرد میان شوروی و آمریکا در سالهای پیش از فروپاشی شوروی؛ «جنگ سرد» میان دول ایران و آمریکا نیز شامل عوارض مشابه ای است. به قتل رساندن مهره های طرفین بدون اعتراف به آن و توطئه و لطمه زنی به یکدیگر. این اقدامات از مشخصات جنگ سرد میان دولت ایران (متحدان حزب الله آن) و دولت آمریکا (متحد اصلی آن اسرائیل) است، که نقداً سالهاست که آغاز گشته است. برای نمونه، چند روز پیش انفجار یکی از پادگان پاسداران که ظاهراً مرکز موشک های دور دست سپاه پاسداران در بید گنه نزدیک کرج، یکی از این اقدامات دوره «جنگ سرد» میان دول آمریکا و اسرائیل با دولت ایران است. سال پیش نیز انفجار مشابه ای در تاسیسات شهاب در جنوب غربی ایران رخ داد. همچنین ترور مسعودعلی محمدی، استاد فیزیک دانشگاه تهران، بخشی از همین «جنگ سرد» است. از سوی دیگر از جانب رژیم ایران نیز عملیات تروریستی مشابه ای در کشورهای دیگر مانند طرح اخیر به قتل رساندن دیپلمات عربستان سعودی در آمریکا، صورت گرفته است. همچنین، مجید شهریاری و فریدون عباسی دوانی، استادان فیزیک دانشگاه شهید بهشتی تهران روز ۸ آذر ۱۳۸۹ توسط مهاجمان موتورسوار و از طریق اتصال بمب به بدنه خودروهایشان مورد سوء قصد قرار گرفتند. این حملات به کشته شدن آقای شهریاری و جراحت آقای عباسی دوانی و همسران این دو انجامید.

پیش از آن نیز، دستگیری برخی از کارمندان سازمان انرژی اتمی در سال ۱۳۸۴، اعلام متلاشی شدن شبکه جاسوسی اسرائیل توسط سرلشکر محمدعلی جعفری، فرمانده سپاه پاسداران ایران در سال ۱۳۸۷ و غیره، نشانه هایی از این رویارویی است. اواسط بهمن ۱۳۸۵ روزنامه های رسمی ایران اعلام کردند یکی از دانشمندان اصلی برنامه هسته ای ایران؛ اردشیر حسن پور؛ بطورمشکوکی "مسموم" شده است. این خبر توسط شبکه اطلاعاتی «استراتفور» و سپس «ساندی تایمز» لندن همان هفته به عنوان یک قتل عامدانه توسط «موساد» مأموران اطلاعاتی اسرائیل؛ طرح گشت. البته باید توجه شود که این قبیل عملیات از سوی موساد در کشورهای دیگر نیز رخ داده است. در سال ۱۹۹۰ دانشمند کانادایی، «جرالد بوول» سازنده "سوپر توپ" صدام حسین که با هدف بمباران اسرائیل طراحی شده بود؛ توسط موساد کشته شد. فوریه ۱۹۹۲ مأموران اطلاعاتی اسرائیل عباس موسوی (رهبر حزب الله) را کشتند. درست یکماه پس از این واقعه سفارت اسرائیل در بوینس آیرس (آرژانتین) بم گذاری شد. ژوئیه ۱۹۹۴ نیروهای ضربت اسرائیلی چند تن از اعضای حزب الله را در یکی از مقرهای تعلیمات نظامی شان به قتل رساندند. ۸ روز پس از این واقعه مشاهده گردید که اتفاقاتی از جمله

غرب داشته و توافقات با سهولت بیشتری پیش می رود. اما در نهایت؛ بدیهی است که دول امپریالیستی برای سرمایه گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان تفاوتی نمی کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مادامی که منافع آنها تضمین گردد. با روی کار آمدن احمدی نژاد و تحریکات وی این روند کند شد. اما؛ «اصلاح طلبان» که غرب (و مردم ایران) نشان دادند که قادر به سازماندهی و مقابله با اصول گرایان نیستند.

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق و افغانستان تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در افغانستان (وعراق) باقی بماند و باندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد.

در واقع میتوان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیزم آمریکا تغییر کرده است. اقدامات ضد امپریالیستی در آمریکای لاتین: پیروزی چاوز در ونزوئلا و اوو مورالس در بلویو، اورتیگا در نیکاراگوئه و غیره همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای "حل مشکلات جهان" و استقرار به اصطلاح "دموکراسی" است.

میلیتانت: برخی نیروها مدتهاست که در مقابل حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران هشدار داده اند. پس ارزیابی آنان اشتباه بوده است؟

مازیار رازی: به نظر من اگر آمریکا و متحدان اروپایی اش توان حمله نظامی و تغییر رژیم را داشته و بدیل قابل اعتمادی می داشتند حتماً این را کار انجام می دادند. مسئله این است که نه توان آنرا را داشته و نه بدیل قابل اعتمادی در مقابل رژیم کنونی، دارند. بنابراین، بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته و برخی دیگر فرجی در راستای رهایی از شر دولت کنونی می دانند، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی غیر محتمل است.

میلیتانت: اگر چنین حمله نظامی ای رخ دهد چه؟

مازیار رازی: حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران بهیچوجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیزم و به ویژه امپریالیزم آمریکا هیچگاه برای به ارمغان آوردن «آزادی و دموکراسی» به کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های "انسان دوستانه"! دولت بوش و اوباما در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گرویده است. در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران ایران به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یکسو و امپریالیزم از سوی دیگر مبادرت می کنند. برای کارگران ایران مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یکدیگر سازش خواهند کرد.

اگر انسان

در جسم خود فانی است

در عمل تاریخی خود باقی است

(کارل مارکس)



تهاجمی علیه مرکز یهودیان در بوینس آیرس و سفارت اسرائیل و مرکز یهودیان در لندن صورت گرفت. مارس ۱۹۹۵ وزارت اطلاعات دولت ایران در واکنش به قتل رسیدن یکی از اعضایش؛ به کنسولگری آمریکا در کراچی پاکستان حمله کرد و دو تن از آمریکائیان کشته شدند.

بدیهی است زمانی که خامنه ای در نطق خود می گوید: پاسخ هر حمله دولتی به ایران را با مشتی بر صورت آنها خواهد داد و یا اینکه "... دشمنان خوب می دانند که هرگونه تعرض، عکس العمل همه جانبه ملت ایران را نسبت به متعرضان و منافع آنها در همه نقاط جهان به دنبال خواهد داشت." منظورش این نوع عملیات است و نه الزاماً جنگ تمام عیار در مقابل ارتش آمریکا.

میلیتانت: توضیح دهید چرا دول غربی وارد «جنگ سرد» با رژیم می شوند؟مازیار رازی: علت اصلی این جنگ سرد و جدلهای هسته ای بین دولت احمدی نژاد و دول غربی، ریشه در بحران اقتصادی ایران در سه دهه پیش دارد. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه، اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که دولت خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک و روال جهت گیری به غرب را آغاز کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران نشان داد.

قابل ذکر است که سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آنچه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن را همواره به تعویق می انداخت، نا هم آهنگی جناح «اصولگرا» با دیگر جناح بود. با تقویت سیاسی اقتدارگرایان و سرکوب اعتراضات مردمی دو سال پیش و کاهش نفوذ «اصلاح طلبان»، این سد اساسی از سر راه کنار رفت. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. میلیتانت: شما می گوئید که دول غربی «اصول گرایان» را به «اصلاح طلبان» ترجیح می دهند؟

مازیار رازی: نه الزاماً، آنها تلاش کرده و می کنند که «اصلاح طلبان» بر مصدر قدرت حاکم گردند، زیرا تمایلات بیشتری به

دنباله مقاله امضا کنندگان ضد جنگ از ص: 20

6- ما امضا کنندگان این بیانیه بر این باوریم که راه انداختن جنگ و دمیدن بر آتش آن از طرف نظام سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی ایالات متحده و حامیان داخلی‌اش، فقط به ضرر جنبش اجتماعی و اصیل مردم ایران است. جنگ و شرایط بحرانی حاصل از آن نه تنها پایه‌ی دیکتاتوری‌ها را تضعیف نخواهد کرد، بلکه بهترین بهانه برای سرکوب این جنبش‌های اجتماعی و کنشگران آن و همچنین بستری برای به قدرت رسیدن نیروهای وابسته و غیردموکراتیکی است که حیات سیاسی خود را در جنگ، بحران و سرکوب جستجو می‌کنند

امضاکنندگان بیانیه:

یونس آبسالان (نویسنده و کارگردان)، رضا اسد آبادی (روزنامه نگار)، امیر عباس آرم وند (فعال سیاسی)، کمال اطهاری (اقتصاددان)، مهرنوش اعتمادی (فعال مدنی)، امیر امیرقلی (فعال حقوق بشر)، مریم امیری (مترجم)، مریم امیری (فعال حقوق زنان)، محمد امینی (فعال سیاسی)، شهلا انتصاری (فعال اجتماعی)، الناز انصاری (روزنامه نگار)، آیدا اورنگ (روزنامه نگار)، سولماز ایکدر (روزنامه نگار و فعال مدنی)، محمد جواد باستانی کیا (اقتصاد دان)، خسرو باقری (مترجم)، عماد برقی (فعال دانشجویی)، منوچهر بصیر (نویسنده و مترجم)، سیمین بهیجانی (شاعر)، سهند بنی کمالی (پژوهشگر)، نسیم بنی‌کمالی (فعال مدنی)، بابک پاکزاد (مترجم و روزنامه نگار)، هادی پاکزاد (نویسنده و روزنامه نگار)، محسن پریزاد (فعال اجتماعی)، باشار پورخامنه (فعال اجتماعی)، هاید تابهش (فعال مدنی)، علی رضا جباری (نویسنده و مترجم)، حمید جعفری (نویسنده و شاعر)، اسماعیل جلیلود (فعال دانشجویی)، پیمان جمشیدی (نویسنده)، نرگس حافظی سمنانی (از مادران جان باختگان 67)، آیدین حلال زاده (فعال دانشجویی)، ناهید خیرابی (روزنامه نگار)، مینو حبیبی (فعال حقوق کودک)، سعید حسن زاده (فعال سیاسی)، اختای حسینی (فعال مدنی)، وحید حلاج (فعال دانشجویی)، مژگان حمزه لو (فعال مدنی)، مهین خدیوی (ناشر و شاعر)، مزدک دانشور (روزنامه نگار)، روزبه درنشان (فعال اجتماعی)، ترانه راد (فعال اجتماعی)، پروانه راد (فعال اجتماعی)، فریبرز رئیس دانا (اقتصاددان)، کاوه رضایی شیراز (فعال مدنی)، صادق رضایی گیلگو (فعال دانشجویی)، زهره روحی (پژوهشگر)، گلناز روحی (فعال فرهنگی)، محمدعلی رجایی (نویسنده و مترجم)، اردشیر زارعی قناتی (روزنامه نگار)، ناصر زرافشان (حقوق‌دان)، مریم زندی (فعال مدنی)، کاوه سرمست (اقتصاددان)، حسام سلامت (مترجم و ویراستار)، سعید سلطانی (شاعر)، میرجواد سید حسینی (مترجم)، روحی شفیعی (نویسنده و مترجم)، صادق شکیب (فعال اجتماعی)، فواد شمس (روزنامه نگار)، پروانه شمیرانی (فعال اجتماعی)، سعید شیرزاد (فعال اجتماعی)، خسرو صادقی بروجنی (پژوهشگر)، سید علی صالحی (شاعر)، مازیار صالحی (فعال اجتماعی)، وحید صباغی (فعال مدنی)، پرویز صداقت (پژوهشگر و مترجم)، سید محمد صدرالغروی (پژوهشگر)، سیامک طاهری (روزنامه نگار)، کاظم طاهری (فعال اجتماعی)، مرتضی طاهری (اقتصاددان)، مصطفی طاهری (فعال فرهنگی)، پویش عزیزالدین (فعال مدنی)، افشین عزیزی (عکاس)، یاسر عزیزی (فعال اجتماعی)، علی عطاپور (اقتصاد دان)، محمدعلی

عمویی (فعال سیاسی)، محمد غزنویان (فعال اجتماعی)، کاظم فرج اللهی (فعال کارگری)، آزاده فرقانی (مشاور اجتماعی)، میلاد فدایی اصل (خبرنگار)، نیوشا فدایی (مدرس دانشگاه)، صادق فقیرزاده (فعال سیاسی)، نوشین کشاورز نیا (فعال حقوق زنان)، کیمیا کورس (فعال حقوق کودک)، روزبه گرجی بیانی (فعال اجتماعی)، محمد مالجو (اقتصاددان)، مریم محبوب (ویراستار)، مهدی محمودی (فعال سیاسی)، سعید مدنی (پژوهشگر اجتماعی)، سمیرا مرادی (روزنامه نگار)، فرشید مقدم سلیمی (پژوهشگر اجتماعی)، منیژه منجم عراقی (نویسنده)، پژمان موسوی (روزنامه نگار)، وحیده مولوی (فعال حقوق زنان)، محترم میرعبداله یانی (ناشر)، ناهید میرحاج (فعال زنان)، شبوا نظراهراری (فعال مدنی)، ارشیا نوری (فعال اجتماعی)، امیر نیما (فعال دانشجویی)، لعبت والا (شاعر)، الهام هومین فر (فعال مدنی)، امیر یعقوبعلی (فعال مدنی)، احمد یوسف پور (فعال اجتماعی)، عنایت یوسف پور (فعال اجتماعی)، منور یوسف پور (فعال اجتماعی).

پایان

نیروهای کار

اعتراض‌های کارگری و جهانی‌سازی از ۱۸۷۰ تا به امروز



Forces of Labor

Workers' Movement and Globalization since 1870

بورلی جی. سیلور (Beverly J. Silver)

نخستین نشر به زبان فارسی ۱۳۹۰/۲۰۱۱

برگردان: عباس منصوران

نیروی کار- جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از

بورلی جی. سیلور (Beverly J. Silver) نویسنده کتاب، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه جانز هاپکینز می‌باشد. پرفسور سیلور در شهر دترویت (Detroit) زمانی که هنوز دختری جوان بود، در برهه‌ای از مبارزات داغ طبقه کارگر پرورش یافت. وی در «اتحادیه متحد کارگران کشاورزی» و «کارزار همبستگی با شیلی» تلاشگر بود. سیلور به عنوان پژوهشگر، اکنون با کاربرد روش پژوهش جهانی - تاریخی، پژوهش‌های خویش را پیرامون مسائل توسعه، کار، تضادهای اجتماعی و جنگ، تمرکز داده است. وی دوره‌های نظریه‌ی اجتماعی، توسعه، جامعه‌شناسی کارگری و سیاسی را در جانز هاپکینز آموزش می‌دهد و با گروه پژوهشگران درباره نیروی کار در نظام جهانی همکاری دارد. سیلور به همراهی جیووانی آریگی، کتاب پرآوازه‌ی "هرج و مرج و حاکمیت در نظم نوین جهانی" (۱۹۹۹) را نگاشته است. او تاکنون دوبار جایزه مشهور PEWS بخش انجمن جامعه‌شناسی آمریکا را از آن خود ساخته است. پژوهش پرفسور سیلور با استفاده از روش‌مندی و ارزیابی جهانی - تاریخی و مقایسه‌ی روند گسترش تضادهای اجتماعی و کارگری ویژگی دارد. کار وی در شبکه‌ی گسترده‌ی زمانی و مکانی، چشم‌انداز نوینی از مسایل اجتماعی را پیش روی می‌گشاید؛ با این هدف که الگوی پیدایش و بروز دوباره، تکامل و "نوآوری واقعی" روندهای جهانی‌سازی کنونی را آشکار سازد. پرفسور سیلور نویسنده‌ی:

- "اعتراض‌های کارگری و انباشت سرمایه در مقیاس جهانی" []،

- "نقاط چرخش مبارزات قهرآمیز کارگران در صنعت جهانی خودروسازی، دهه‌های ۱۹۹۰-۱۹۳۰" []،

- "منابع اجتماعی هژمونی‌های جهانی" []،

- "اعتراض‌های کارگری و ارزیابی نظام‌های جهانی:

پیش‌فرض‌ها، مفهوم‌ها و سنجش" و "مقایسه‌ی الگوهای جهانی تضاد کار و سرمایه: اعتراض‌های کارگری، امواج درازمدت و چرخه‌های هژمونی"، در نشریه رویو (مرکز فرناند براودل)

"تناقض‌های «موفقی» در حالت نیمه‌پیرامونی: مورد اسرائیل" [] می‌باشد.

جایزه کتاب برگزیده‌ی سال ۲۰۰۴ از سوی PEWS، به‌خاطر دست‌آورد چشمگیر پرفسور سیلور در گسترش تئوری سیستم‌های جهانی به کتاب "نیروهای کار: جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰" (نشر دانشگاه کمبریج ۲۰۰۳) داده شد. به بیان گروه داوران، این کتاب با پژوهشی جهانی - تاریخی، به بررسی اعتراض‌های کارگری از سده‌ی نوزدهم تا بیستم می‌پردازد، تا روابط روی در روی بین مقاومت طبقه کارگر و انباشت سرمایه را پی‌گیری کند. او میدان دید روشنی از سیستم‌های جهانی را برمی‌گزیند تا این تناقض‌ها را به آزمون گذارد. افزون بر آن، نویسنده بر این برهان است که در گذر زمان، جابجایی‌ها و جایگاه سرمایه در برانگیختن اعتراض‌های کارگری، بُرداری حیاتی داشته و دارد. این کتاب نشان می‌دهد که افت اعتراض‌های کارگری در کشورهای مرکزی، به‌ضرورت بایستی در پیوند با اهمیت پیدایش جنبش‌های کارگری در کشورهای پیرامونی نگریسته شود.

انگیزه‌ی برگردان و نشر این کتاب:

• سرشت پژوهشی، مستند بودگی و روش‌مندی دیالکتیکی کتاب؛

• اگر گفته شود که، پس از کتاب پژوهشی "شرایط زیست‌مندی طبقه کارگر در انگلستان" نوشته فردریش انگلس در سال ۱۸۴۴، که بر مبنای صنایع سده‌ی نوزدهم جمع‌بندی شده است، این نخستین باری است که صنایع بافندگی و خودروسازی سده ۲۰ میلادی و صنایع خدماتی و اصلی آغاز سده ۲۱ در گستره‌ی جهانی بررسی می‌شود؛

• پژوهش‌گران به رهبری سیلور، با این کتاب به نظریه‌پردازان و مبلغین نظریه "پایان کار" و "زوال نیروی کار جهانی" نشان می‌دهند که به‌راستی پایان کار - به معنی کالایی آن - با پایان‌یابی سرمایه‌داری رقم می‌خورد. برهه‌ی بازار آزاد و تهاجم گلوبالیزاسیون است، اما «عصر طلایی» برای سرمایه نیست و تبلیغاتی به‌نام "عصر پس‌بازار" و «رؤیای آمریکایی»، یاهوگویی‌های مبلغین سرمایه بیش نمی‌باشد.

• کتاب پیش روی، همراه با خوانایی دیدگاه پولانی در اینجا و آنجا، اما بر درستی دیدگاه مارکس پافشاری دارد، تضاد کار و سرمایه را آشتی‌ناپذیر می‌بیند و فرار سرمایه را از جایگاه‌هایی که در آنجا نیروی کار قدرت چانه‌زنی دسته‌جمعی دارد و خاموش نیست، گریز ناپذیر می‌داند.

هدف نویسنده از نگارش این کتاب، جستجو برای پاسخ به این دو پرسش است- پرسش‌هایی که دغدغه‌ی سرمایه و نیز فعالین کارگری - سوسیالیستی نیز می‌باشد:

نخست آن‌که آیا "روندهای کنونی جهانی‌سازی سرمایه به‌مثابه بازار واحد جهانی، به یک ناتوانی بی‌سابقه نیروی کار و جنبش‌های کارگری انجامیده است"؟

دوم آن‌که "آیا جهانی‌سازی در حال بازآفرینی شرایط عینی مناسب برای پیدایش یک انترناسیونالیسم کارگری نیرومند است"؟

گفتمان درباره‌ی حال و آینده‌ی جنبش‌های کارگری، درون‌مایه و پرداخت کتاب را سازمان می‌دهد. لازم به یادآوری است که این کتاب تاکنون به زبان‌های آلمانی، کره‌ای، فرانسوی، اسپانیولی، چینی، پرتغالی و ترکی منتشر شده است.

کتاب نیروهای کار، نخستین اثری است که پس از کاپیتال مارکس، ساختارهای گوناگون تولیدی از صنایع بافندگی سده هجدهم گرفته تا خودرو سازی سده 19 تا 20 و صنایع و رشته‌های تولیدی دوران کنونی جهان سرمایه داری را مورد بر رسی قرار می دهد نویسنده به همراهی گروهی از پژوهشگران با ابن کار سترگ، منبع آموزشی و تحلیلی بی‌مانندی را در اختیار طبقه کارگر جهانی و جنبش سوسیالیستی قرار می دهد

پایان



حجاب، شکل عریان خشونت علیه زنان است!

اخگر فرزانه



نمونه ها از عملکرد مجریان این طرح که توسط نیروی انتظامی گزارش شده توجه کنید:

«به گزارش سردار بهمن کارگر، معاون اجتماعی نیروی انتظامی، تنها در خرداد 1389 تعداد 1524 زن به جرم بدحجابی دستگیر شدند. همچنین رئیس پلیس فرودگاههای کشور اعلام کرد که تنها در سه ماهه اول سال 1389 در فرودگاههای کشور تعداد 700 نفر به دلیل بدحجابی بازداشت شده و از 3506 نفر دیگر تعهد کتبی گرفته شده.»

این هجمه و یورش همه جانبه، برای سرکوب وحشیانه زنانی که در مقابل قوانین قرون وسطایی مقاومت می کنند و به حق انتخاب خود احترام می گذارند برنامه ریزی شده است. خشونتی که با اعمال حجاب اجباری بر زن تحمیل می شود سعی دارد دست و پای او را ببندد و او را برای حضور و حرکت در عرصه های مختلف جامعه محدود کند. اما این داستان روی دیگری هم دارد. با وجود همه این فشارها و محدودیتها، آمار بالای دستگیری و جریمه و تعهد گرفتنتها، نشانی است از مقاومت و مبارزه هزاران زن که علیرغم سرکوب و خشونت دولتی، هیچگاه پرچم ضدیت خود را با حجاب اجباری در جامعه به زمین ننهاندند. این زنان بدرستی از وضع موجود ناراضی و برای تغییر این شرایط حاضر به پرداخت هر هزینه ای هستند. ولی اگر مبارزات آنان برای نابودی ریشه ای ستمی که محتمل می شوند جهت گیری و متمرکز نشود، بخش زیادی از انرژی مبارزاتی آنان در مسیرهای انحرافی مستحیل می شود؛ به همین دلیل است که حامیان رفرمیست نظام همواره با شعار اصلاحات سعی در به انحراف کشاندن مسیر مبارزاتی رادیکال زنان و فرو نشاندن موج نارضایتیهای آنان را دارند.

زنان اصلاح طلب و مسئله حجاب

زنان اصلاح طلب مدعی هستند که خواهان بهبود شرایط زندگی زنان اند. اما آنان همواره اعلام کرده اند که تنها بدنبال تغییراتی هستند که در چارچوب نظام موجود قابل اجرا باشد. چنین تغییراتی قاعدتا اگر هم صورت بگیرد منافع زنان حکومتی و اقتدار مرفه زنان را تامین میکند. زنان اصلاح طلب بیش از اینکه حتی به ظاهر، حقوق زنان را مد نظر داشته باشند، به خدشه دار نشدن موجودیت سیستم حاکم وفا دارند. زنان را از فعالیتهای انقلابی و تغییرات بنیادی برحذر می دارند. نوک نیز حمله آنان نه نظام مرد سالار و دیکتاتور بلکه مبارزین رادیکال و چپی هستند که قصد بر اندازی سیستم حاکم را دارند. گناه تمامی کاستی ها و معضلاتی که گریبان زنان و جنبش زنان را گرفته به گردن انقلاب و انقلابیون می اندازند. طرح خواسته هایی از زنان که با بنیاد قدرت در نیافتد، بیش از هر چیز برای فرو نشاندن طوفان خشم زنان عاصی از ستم، کار کرد دارد و عاملی است برای هدایت نیروی مبارزاتی زنان به کانال های کنترل شده بی ضرر. بی دلیل نیست که آنجا که بحث حجاب اجباری پیش می آید، به مخالفت با حجاب، به مثابه تابو برخورد کرده و این شکل عریان خشونت را ندیده می گیرند. به راحتی از کنار آن می گذرند و یا از آن هم بدتر، مثل رهبر شان زهرا رهنورد، قانون حجاب اجباری را لازم الاجرا می دانند و هر گونه نافرمانی از این قانون را جرم می‌شناسند، ولی با نهایت عطوفت و بزرگ منشی فقط به حکومت توصیه می کنند با خشونت کمتری به این جرایم برخورد کند و مثلا مثل تخلفات رانندگی شامل جریمه پولی شوند. حضور هزاران زن و دختر جوان که پس از انتخابات با انرژی و نفرت فراوان در مبارزه شرکت کردند و بسیاریشان روسری هایشان را برداشتند و آنرا دور دهن خودشان بستند تا توسط اوباشان رژیم شناخته نشوند...، چیزی نیست که زهرا رهنورد و هم فکرائش بتوانند نادیده بگیرند. دارودسته زهرا رهنورد برای اینکه بتوانند این زنان را با خود همراه کنند به این نتیجه رسیدند طوری حرف بزنند که نه سیخ بسوزد و نه کباب. هم دولت و چارچوب قوانین ارتجاعی اش حفظ شود و هم زنان راضی باشند که اگر حجاب را رعایت نکردند، به جای بازداشت و تعهد و شلاق، نهایتا با پرداخت جریمه قضیه فیصله پیدا می کند.

مسئولیت تاریخی زن

برای ساختن جامعه نوین، جامعه ای عاری از ستم و نابرابری، مسئولیت سنگینی بر دوش زنان است. زن باید به رشد و تکامل

سرکوب کرده اطاعت کردن را تمرین می کند. و باز می بینیم که مردان جامعه چطور برای مقابله با "رسوایی" که از بی حجابی و بی پروایی خواهر، مادر و یا همسرشان بر سرشان نازل شده، به خشن ترین شکلی برخورد می کنند. هدف از اعمال خشونت، حفظ این حصارها و تثبیت و تحکیم مالکیت مرد بر زن است. کمر به قتل زنی که جسارت کرده و پا از حصار خود بیرون نهاده می بندند و یا با ریختن اسید بر صورت او، کاری می کنند که دیگر رغبتی برای حضور در جامعه نداشته باشد. این فرهنگی است که حکومتهای اسلامی با تمام قوا رواج می دهند و با مصوبه های قانونی حمایت و تثبیت می کنند. کشورهایی با حکومت اسلامی مثل جمهوری اسلامی ایران، با تعیین نوع پوشش برای زنان و اجبار زنان در استفاده از حجاب یا پوشش اسلامی، تلاش دارند نگاه ارتجاعی به زن را که تنها، بار جنسیتی دارد غالب کنند. و عملا نیمی از جامعه را به کنترل نیمه دیگر آن وا دارند. برای تحقیر و سرکوب زن، او را در زندان متحرکی بنام حجاب محبوس می کنند و مرد را به طمع اینکه بتواند نقش مالک و سالار زن را داشته باشد به زندانبانی او می گمارند و به این ترتیب با تعمیق شکاف جنسیتی بین زن و مرد، مانع وحدت تمامی نیروهای بالقوه علیه خود می شوند. نیروی اصلی برای مقابله با این سیاست، که انگیزه و پتانسیل لازم را دارند زنان هستند.

زنان و مبارزه علیه حجاب اجباری

تاریخ مبارزات زنان ایران، ما را با نام هایی مانند طاهره قرةالعین آشنا می کند. طاهره قرة العین از رهبران مهم جنبش بابیان و زنی بود که در دهه 1840 میلادی در ایران، حجاب از سر برداشت و در جمع زنان و مردان بابی بدون حجاب ظاهر شد. او در مخالفت با حجاب برای زنان و تعدد زوجات برای مردان سخنرانی کرد و خواستار منع این قوانین شد. طاهره همچنین سایر خواستههای زنان، مثل تحصیل و آموزش، حق کار و شرکت در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی را طرح کرد. اگر چه طاهره به واسطه جسارت، تهور و افکاربرابری طلبانه اش در سال 1850 میلادی، در 27 سالگی بدستور امیرکبیر کشته شد ولی تاثیر حرکت او در انقلاب مشروطه و بعد از آن بوضوح باقی ماند. برخی از شعرا و روشنفکران دوران مشروطیت مثل میرزاده عشقی، عارف قزوینی، ملک الشعرا بهار، ایرج میرزا و بعدها پروین اعتصامی با سرودن اشعار و نوشتن نمایشنامه و قطعه های ادبی به نكوهش حجاب و تشبیه چادر به كف سیاه پرداختند. می بینیم که در این دوران بیشتر روشنفکران مرد هستند که به حجاب زنان به عنوان یک سنت و قانون ارتجاعی و ضد زن می تازند تا خود زنان. جنبش نوپای زنان در این دوره عمده نیروی خود را برای رسیدن به خواستههای اولیه مثل امکان و اجازه سواد آموزی و تحصیل علم برای زنان گذاشته بود.

خمینی و نظام جمهوری اسلامی، در اسفند 1357 (ماه مارس سال 1979 میلادی) یعنی تنها چند روز پس از به قدرت رسیدن، حجاب اجباری را بمثابة یک خشونت تمام عیار بر زنان ایران اعمال کردند تا بتوانند موجودیت نظام اسلامی شان را به مردم ایران، منطقه و جهان، اعلام کنند. پس از آن بود که کلیه قوانین زن ستیز دیگرشان را یکی پس از دیگری تصویب کردند. هزاران زن در عکس العمل به اولین یورش رژیم یعنی فرمان حجاب اجباری برای چند روز متوالی به خیابانهای تهران ریختند و با شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» به مخالفت با قانون حجاب اجباری پرداختند. این مبارزه توانست رژیم را تا مدتی به عقب نشینی وا دارد و شروعی بود برای دوره جدیدی از مبارزات جنبش زنان. در سالهای بعد از انقلاب همواره شاهد مبارزه دختران جوان با حجاب اجباری بوده ایم. بخصوص در جریان شورشهای خیابانی سالهای 1388 به بعد بارها دختران جوان برای نشان دادن مخالفت خود همچون سلف خود، طاهره قرة العین در اماکن عمومی حجاب از سر برگرفتند. اشکال مختلف مبارزه زنان با حجاب اجباری، مثل بی اعتنائی به فرم های تعیین شده حجاب قانونی یعنی آنچه رژیم جمهوری اسلامی آن را "بد حجابی" نام نهاد، مانع عظیمی برای نمایش ثبات و اقتدار حاکمان مرد سالار ایران بود. حجاب زنان بمثابة پرچم موجودیت و هویت برای جمهوری اسلامی عمل می کند. به همین دلیل برای اولین بار در تاریخ یک نیروی سرکوبگر ویژه، برای اجرای طرح مبارزه با بدحجابی یا همان طرح حجاب و عفاف ایجاد شد. این طرح با صرف بودجه و نیروی انسانی عظیم، دستگاه عریض و طویلی را به کار انداخت. نیروهای ویژه زن و مردی را آموزش دادند که در ابعاد وسیع در اماکن عمومی به کنترل کوچکترین انحرافی از چارچوب قانونی حجاب می پردازند. برای مثال به این

هم زمان با غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی در دوران بربریت، خانواده یکتا همسر بوجود آمد. یکتا همسری به هیچوجه ثمره عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقا کاری نداشت. فرمانروائی مرد در خانواده و تولید فرزندی که می توانستند تنها متعلق به او بوده و تنها وارث ثروت او باشند، تنها هدفهای یکتا همسری بود. البته یکتا همسری در واقع فقط برای زنان معنا داشت و مرد را از داشتن رابطه با همسران رسمی و غیر رسمی یعنی کنیزان متعدد منع نمی کرد و همچنین تنها مردان، قادر به فسخ ازدواج و رها کردن همسر خود بودند. حق بی وفایی در زناشویی، حتی تا به امروز، متعلق به مرد است و برای زنان بشدت تقبیه می شود و زن خاطی مورد تنبیه واقع می شود. در میان یونانیان اغلب زنان و دختران در انزوا نگه داشته می شدند و تنها با هم جنسان خود معاشرت داشتند. محل زندگی زنان یک قسمت مجزا و مشخص خانه بود. در طبقه فوقانی یا در ساختمان عقبی که به سهولت قابل دسترسی مردان بخصوص غریبه ها نبود؛ هنگامیکه میهمانان مرد به خانه می آمدند زنان به این بخش می رفتند.

زنان بجز از بردگان زن از خانه خارج نمی شدند. بعضا در خانه سگهای شکاری مولوسپانی نگه میداشتند تا زنا کاران را بترسانند. در شهر های آسیایی، خواجه گانی نگاه داشته می شدند که زنان را بیابند. این ملاحظات نشان می دهند که چگونه با شکل گیری مالکیت خصوصی، زن به بخشی از مایملک مرد تبدیل میشود. مایملکی که می تواند با تولید فرزند برای مرد، مالکیت مرد را در نسلهای متوالی تداوم بخشد. از دوران بربریت تا به امروز جوامع با سرعتهای متفاوت مراحل مختلف تکامل تاریخی را سپری کرده اند. رشد صنعت و تمرکز عمده تولید در شهرها، حضور وسیع زنان در چرخه تولید را الزامی می کرد. دیگر نگاه داشتن زنان در پستوی خانه ها مقدور و مقرون به صرفه نبود.

خارج شدن زن از اندرونی خانه ها و حضور در صحنه های تولیدی و اجتماعی، زمینه رشد اجتماعی او را فراهم کرد و این باعث شد که دیگر نقش کالایی را برای خود براحتی نپذیرد. مقاومت زنان علیه نقش کالایی که به اشکال مختلف و به درجات متفاوت پیش رفت، پایه های نظم موجود را در دنیا به لرزه در آورد. برای تحکیم پایه های قدرت در هر جامعه ای بنا به بافت اقتصادی اجتماعی آن جامعه تاکتیک های متناسبی توسط صاحبان قدرت اتخاذ شد. مثلا در کشورهای پیشرفته صنعتی برای فرودست نگاه داشتن زنان و جلوگیری از رشد آگاهی شان، سعی شد با استفاده از ابزار های فرهنگی و تبلیغاتی، بیش از هر چیز جاذبه های جنسی آنان را برجسته کنند.

در بخشی از کشور های جهان سوم هم که بیشتر موضوع این مقاله می باشند و حکومت های دینی در آنجا پا گرفته اند مثل ایران، افغانستان، عراق، عربستان سعودی و...، یکی از مهمترین تهدیدها برای در هم کوبیدن سیستم حاکم، زنان هستند. زنان علاوه بر تمام اشکال ستم که بر آحاد جامعه اعمال می شود، از ستم جنسیتی در سطح خانه و جامعه هم رنج می برند و به همین دلیل از انگیزه قوی و پتانسیل بالایی برای نابود کردن نظام موجود برخوردار میباشند. قدرتهای حاکم با حمایت دولتی از منافع مردان در مقابل زنان و دادن امتیازات جنسیتی به مردان، انرژی مبارزاتی قشر وسیعی از مردان در مقابل سیستم را تقلیل داده و وانمود می کنند که بر سر ستم جنسیتی با آنان در یک سنگر قرار دارند. این امتیازات به شکل قانون مدون شده اند؛ قانونی که از احکام اسلامی گرفته شده است. یکی از این قوانین که به عنوان اهرم کلیدی در تحکیم نقش کالایی زن مورد استفاده قرار می گیرد، حجاب اجباری می باشد. همانگونه که هر مالکی برای حفظ اموالش آن را مستور کرده و از دید و دسترس سایرین مپوشاند. اسلام نیز حکم می کند که مردان در مقام پدر، همسر، برادر و یا حتی فرزند برای حفظ زن که چیزی نیست بجز مایملک مرد، او را از دید و دسترس دیگران دور بدارند. زن را در زندانی به نام حجاب حبس کنند و حضور او در خارج از چاردیواری خانه تنها با اجازه مرد و با حجاب کامل مجاز و مقدور باشد. به این ترتیب مالک این کالا با تحمیل حجاب مهر تملک خود را روی او حک می کند.

نقش حجاب در برخورد اسلام و حکومتهای اسلامی به زن

با استفاده از قانون حجاب زنان را به لحاظ فکری، روحی و جسمی تحقیر میکنند. در ادبیات مبتنی بر اصول اسلامی زن را عامل انحطاط و تخریب جامعه و فاقد شعور و توانمندی های فکری

معرفی می کنند. از این دیدگاه زن بمب میکربیی جنسی است که اگر او را در پوشش و حجاب محصور نکنند همه جا را آلوده می کند. این تبلیغات که با استفاده از همه امکانات و تریبون های مختلف دولتی از مدرسه و کتاب گرفته تا رادیو، تلویزیون، سینما، مساجد و....ترویج می شود، روی اذهان مرد و زن جامعه تاثیر می گذارد. تا جایی که اگر در روحيات بسیاری از زنان که در کشور های اسلامی زندگی می کنند دقیق شویم می بینیم که بسیاری از آنان از بدن خود شرمند هستند. از داشتن ارگانهای زنانه خجالت می کشند و قبل از این که تن خود را بخشی از موجودیت بشری خود ببینند، آن را بمثابة یک وسیله جنسی نكوهیده می شناسند که باید از وجودش خجل باشند و با احساس گناه زندگی کنند. از طرف دیگر همانطور که همه اشکال عبادت، ستمدیدگان جهان را به اطاعت، عادت می دهد، زن هم با پذیرفتن حجاب روحیه شورش و طغیان خود را



از قرن نوزدهم، رابطه ناگسستگی بین اروپا و ایالات متحده از نظر تجاری، ردو بدلهای بین المللی سرمایه ای و جمعیتی وجود دارد. این تبادلات، در نیمه اول قرن، به افزایش جمعیت و سازمان دهی زمین هایی که بیشتر وقتها به زور غصب شده بودند کمک زیادی کرد. این مرحله از گسترش بی وقفه جغرافیائی، شباهت زیادی به گسترش استعماری اروپایی دارد؛ چرا که ریشه آن در قدرت مادی و ایده های فرهنگی و نژادی است که در تمامی جامعه های استعمار شده وجود دارد و بخشی از جنبش کلی توسعه طلبانانه قرن محسوب میشود.

به رغم اسطوره انزوای آمریکایی، ایالت متحده به دنبال جایگاهی قابل رشد در مقطع بین المللی گشته و آن را بدست آورده است: این کشور همواره در عملیتهای تحمیلی در مستعمره های جدید، و گاهی در کنار ارتشهای اروپایی متعهد شده است. بین سال ۱۸۴۶ و ۱۸۹۸، این کشور ۲۸ عملیات نظامی در آمریکای لاتین و ۱۹ عملیات در منطقه آسیایی-اقیانوس آرام انجام داده است. در عین حالی که در خود قاره آمریکا هم، علیه سرخپوستان بومی مشغول عملیاتی بی وقفه بوده است. جنگ با اسپانیا در سال ۱۸۹۸ و استعمار کوبا و فیلیپین مقطع ارتباطی است بین اولین دوره توسعه طلبی و دوره بعد، پس از سال ۱۹۴۵ که غیر رسمی تر ولی گسترده تر از دوره اول است.

در میانه قرن نوزدهم، توسعه طلبان آمریکایی گسترش اراضی را نشانه «سرنوشت بدیهی» (۵) خود میدانستند تا برتری خود را در این قاره و بر کل غرب عیان کنند. در اواخر قرن، توسعه طلبان، تاریخ جهانی را باری دیگر بنابر موقعیت جدید پیشرفت صنعت خود (۵، ۲۳) در صد از تولید جهانی کارخانهای در مقایسه با ۵، ۱۸ در صد برای بریتانیا در سال ۱۹۰۰) و اهمیت رو به افزایش تعهدات بین المللی شان تغییر دادند؛ آنها ترقی آمریکا را به عنوان ثمره یک فرایند تاریخی گزینشی و جانشینی امپریالیستی تصور کردند.

یکی از نزدیکان رئیس جمهور تنودور روزولت، و هوادار توسعه طلبی، برتری اقتصادی جهانی کشورش را در سال ۱۹۰۰ پیش بینی کرده و چنین مینویسد: «دلیلی ندارد که ایالت متحده مرکز ثروت و قدرت، بزرگتر از آنچه که انگلستان، روم و قسطنطنیه بوده اند، نگردد» (۶).

دو جنگ جهانی این پیش بینی تحول تاریخی را تایید میکنند. فردای اولین درگیریها، سردستان بریتانیایی به عهد نامه انگلو ساکسونی یعنی قسمت کردن تعهدات خودبا ایالات متحده میاندیشند. اما این کشور از قبل به فکر برتری آمریکایی در جهان است. در سال ۱۹۳۹، کارشناس نافذ امور بین المللی والتر لیمن مینویسد: «در طول دورانی که نسل ما به آن تعلق دارد یکی از مهمترین حوادث تاریخ بشری اتفاق افتاد. قدرتی که تمدن غرب را کنترل میکرد از اقیانوس اطلس عبور کرد» (۷). در سال ۱۹۴۶، رئیس جمهور هری ترومن نیز فکر جانشینی قدرت سلطه طلبانه را داشت: «از زمان امپراطوری پارس داریوش اول، یونان آلساندر، روم آدریان، بریتانیای کبیر ویکتوریا، هیچ ملت و گروهی از ملل به اندازه ما متعهد نبوده است» (۸).

بعد از سال ۱۹۴۵، ایالات متحده به واقع در مرکز و اوج قدرت قرار میگیرد: این کشور از اروپا پیشی گرفته، اقتصاد جهانی کاپیتالیستی را ساختار داده و مدرن کرده و سیستم عهدنامه های تضمینی ای را بر نامه ریزی میکند که همچنان دنبال میشوند. به

امپراطوری ها چگونه واژگون میشوند؟

فیلیپ گولوپ:

۲۶ نوامبر ۲۰۱۱

بدین ترتیب در سرآغاز قرن بیستم، بیشتر از نصف جمعیت دنیا، با زور به یکی از این طبقه بندی های کاری بین المللی متصل است که صرفا تنها پاسخگوی نیاز های کشورهای صنعتی نوپا میباشد.

اسطوره انزوای آمریکایی

در این سیستم، بریتانیایی کبیر، غالب شده و تجارت دریایی، تولید و نوسان تجارت را کنترل میکند. در نیمه قرن نوزدهم، این کشور با تنها ۲ درصد از جمعیت جهانی، ۵۳ در صد آهن و ۵۰ درصد ذغال سنگ و ذغال چوب را تولید کرده و امتیاز انحصاری نزدیک از ۵۰ در صد پنبه تولیدی در جهان را برای صنعت پارچه بافی خود در دست دارد. مصرف انرژی این کشور، پنج برابر آمریکا و پروس، شش برابر فرانسه و صدو پنجاه پنج برابر روسیه است. او به تنهایی، معرف یک چهارم از تجارت جهانی و دو سوم از دادو سندهای محصولات کارخانه ای است.

در سال ۱۹۱۳، امپراطوری بریتانیا، با اینکه آلمان از نظر صنعتی به پای او رسیده و حتی آمریکا از و جلو زده است، با وسعت زیادش از اقیانوس آرام تا اقیانوس اطلس، آسیای جنوبی، آفریقا و خاور میانه، یک چهارم جمعیت جهان را در بر میگیرد. این امپراطوری قلب سرمایه جهانی و سرمایه گذاری های بین المللی است. در سال ۱۹۱۴، این امپراطوری همچنان در حال رشد، با کلیه سرمایه گذاری هایش، به خصوص در کشورهای مستقل، آمریکای لاتین و ایالت متحده، ده در صد از درآمد اصلی خود را کسب میکند.

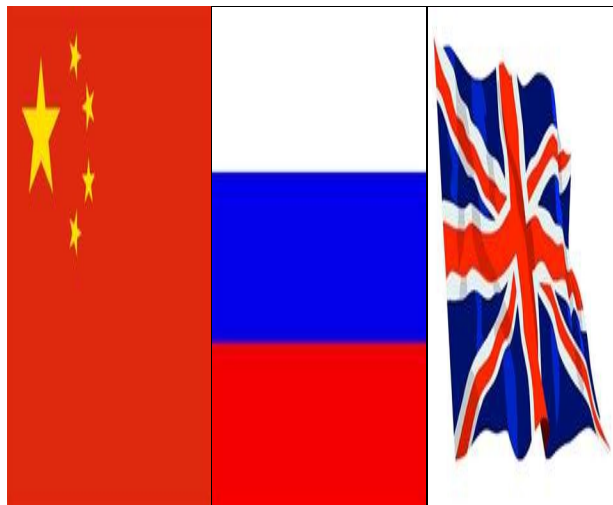
قبل از این تاریخ، جان مینارد کینز، اقتصاد دان، چنین مینویسد: «یک شهروند لندنی، در حالی که جای صبحش را میل میکند، میتواند با یک تلفن محصولات مختلف را از سراسر نقاط دنیا، به هر تعدادی که بخواهد به دست بیاورد (...)، سرمایه اش را در منابع طبیعی و شرکتهای جدید هر نقطه یی از دنیا که خواست به ریسک بگذارد (...); مستخدمش را به بانک بغلی بفرستد تا هر اندازه که فلز گرانبهاتر خواست بیاورد [و] به سرزمینهای خارجی برود بدون اینکه چیزی از مذهب، زبان یا آدابشان بدانند و چیزی همراه نداشته باشد جز ثروت...» (۳).

این اولین جنبش جهانی سازی در پایان سال ۱۹۱۴، وقتی که اتحاد بین ملی گرایی و جنگ گرایی ضربه نهایی اش را به نظم بین المللی سلطه اروپایی قرن نوزدهم وارد میکند، به صورتی ناگهانی متوقف میشود.

جنگ، تضاد بین منطق ملی قدرت طلبی و پیشرفت و منطق ماورای ملی و کاپیتالیستی را رو میکند. همان طور که رهبر محافظه کار بریتانیایی لرد کرزن اعتراف میکند، جنگ امپراطوریهای اروپایی را تضعیف کرده و باعث برانگیختن قدرتها و آرزوهای ضد استعماری با رشدی باورنکردنی میشود. جنگ، همچنین، به انقلاب بلشویکی در روسیه دامن زده و زمینه فاشیسم را مهیا میکند. سرانجام ومهمتر از همه اینکه، جنگ اروپا را از پا انداخته و روند انتقال مرکزیت را از این قاره کهن به سمت ایالات متحده به صورتی ناگهانی شدت میبخشد.

ایالت متحده تا هم زمان هم یکی از مهره های اصلی روند اولیه جهانی سازی بوده است. حتی قبل از استقلال سال ۱۷۷۶، مستعمرهای بریتانیایی آمریکا شمالی جای مهمی در سیستم اقتصادی این سمت اقیانوس اطلس داشتند، سیستمی بر پایه استخراج و بازرگانی منابع استعماری. بعد از استقلال، نقش ایالت متحده در داد و ستد این منطقه به صورت قابل ملاحظه ای افزایش پیدا میکند.

صنعت بین المللی شده پنبه نشانگر این قدرت در حال صعود است. حوالی سال ۱۸۵۰، این صنعت، ۲۰ درصد درآمد خالص واردات و بیشتر از نصف ارزش کل صادرات بریتانیا را در بر میگیرد (۴). در همین زمان، ایالات متحده هم با کشتزارهای پنبه در جنوب، جزو اولین تولید کنندگان این محصول در دنیا میشود. این کشور در سال ۱۸۲۰، یک پنجم تولید جهانی و در سال ۱۸۶۰ دو سوم آن را در دست دارد، درست قبل از اینکه جنگ شمال و جنوب برده داری را بر اندازد.



کنگره آمریکا و کاخ سفید، برای اولین بار توافق کرده وبر ضد چین تصمیم به اقدامات و محدودیت هایی گرفته اند که ممکن است به جنگی تجاری بیانجامد. فرای شکایتهای موضعی واشنگتن، برای ایالات متحده پذیرش اینکه قدرت مطلقش زیر سوال برود امری دشوار است. به خصوص از جانب منطقه ای از دنیا که حوزه نفوذی قدرتهای غربی بوده است.

قدرت ایالات متحده در چه شرایطی شکل گرفت؟ چگونه، در کمتر از یک قرن و نیم، مستعمره های سابق انگلستان توانستند از جهت اقتصادی، نظامی و فرهنگی جای اروپا را بگیرند؟ در قرن نوزدهم، با حرکت دو گانه توسعه اقتصادی و استعماری، اروپای غربی مرکز ثقل قدرتی بین المللی و نابرابرانه شد.

سیستم جهانی که سابق، غیر متمرکز وبدون سلسله مراتب بود و از اقتصاد جهانی تقریبا مستقلی با توسعه ای نسبتا هماهنگ برخوردار بود (امپراطوری عثمانی، اروپای غربی، چین، امپراطوری مغول...) با انقلاب صنعتی وتمرکز همزمان قدرت و ثروت در غرب متحول شد. گسترش اقتصادی و جغرافیایی اروپای غربی، هم زمان بارشد جمعیت گروههای اروپایی در ایالات متحده مثل یک جنبش هماهنگ عمل میکنند.

این دو شکل گسترش در طی این قرن به هم پیوسته و ساختار طبقاتی جدیدی را از روابط بین المللی ایجاد کردند. رابطه ای که شاخص آن از یک سو جدایی بین «مراکز قدرت» اروپا-آتلانتیکی غالب و از سوی دیگر مراکز درحال توسعه استعماری مغلوب و وابسته بود.

در سال ۱۸۴۸ کارل مارکس و فردریش انگلس در توصیف پیشگویانه خود چنین میگویند که «استثمار بازار جهانی ماهیتی بین المللی به تولید و مصرف کشورها داده و پایه ملی صنعت را بر انداخته است. به جای نیازهایی که سابق با تولیدات ملی ارضا میشدند، نیازهای جدیدی به وجود آمدند که برای پاسخگویی آنها احتیاج به تولیدات سرزمین و آب و هواهای دوردست (۱)» می بود. به جای انزوای مناطق و خودکفایی ملل، روابط جهانی و بگونه ای وابستگی جهانی میان ملتها توسعه یافت. با این وجود، این سیستم جهانی در حال توسعه، سیستمی نا عادلانه است.

کشورهای جدید صنعتی نقطه حرکت و نقطه شروع دادو سندهایی طولانی و صناعی پر سود شده، ثروت، دانش و مهارت را متمرکز کرده و مانع گسترش آن در جای دیگر شدند. فرناند برودل اینچنین مینویسد که «مرکز قدرت با زیربنایی کاپیتالیستی نقطه مسلط کل این ساختار است. از آنجایی که دو سوی قضیه با هم رابطه مستقیم دارند، اگر مرکز به مواد اولیه مناطق پیرامون خود نیاز دارد، این مناطق وابسته به نیاز مرکزی میشوند که قانون خود را تحمیل میکند.

بدین ترتیب یکدست شدن اقتصاد جهانی همراه با خشونت شکل گرفت. در طی جنگهای اشغال گرایانه بی وقفه، تدریجاً بخش های مهم و مهمتری از دنیا به شبکه های تولید و بازرگانی امپراطوری های مستعمراتی پیوستند. تعداد زیردستان تحت سلطه مستقیم اروپا که در سال ۱۷۵۰ اندکی بیش نبود (۲۷) میلیون، در قرن نوزدهم به صورت انفجاری افزایش یافت: ۲۰۵ میلیون در سال ۱۸۳۰، ۳۱۲ میلیون در سال ۱۸۸۰ و ۵۵۴ میلیون در سال ۱۹۱۳. به این جمعیتتهای رسمی و ارضی، جمعیت کشورهایی هم که به ظاهر مستقل ولی تحت سلطه سیستم تحمیلی کنترل از راه دور و قوانین استعمار طلبانه غیر رسمی هستند، افزوده میشوند.

خود و مبارزه با نتایج روانی- اجتماعی سرکوب و تحقیری که در طول تاریخ بر او تحمیل شده، همت گمارد. روحیه شورشگری را همراه با بالا بردن آگاهی و شناخت از پیرامونش، در خود رشد دهد. برای پر کردن شکاف جنسیتی موجود، مبارزه با نابرابری های جنسیتی را به فردا های دور نسپارد و بی مهلبا و بی رحمانه با عاملان آن بستیزد. مبارزه برای لغو یکی از پایه ای ترین قوانین جمهوری اسلامی، یعنی قانون حجاب اجباری مبارزه ای است که با پایین کشیدن پرچم اقتدار و ثبات جمهوری اسلامی، میتواند ارکان حکومت را به لرزه در آورد. مبارزه با حجاب اجباری مهمی است برای رها کردن خشم انقلابی زنان و از اولین گامها برای پایین کشیدن مردسالاران حاکم از اریکه قدرت و بنابراین باید به عنوان وظیفه عاجل در دستور کار زنان در کشورهایی با حکومت های اسلامی قرار گیرد.

جنبش زنان ایران طی سه دهه گذشته در جهت پاسخ به این نیاز گام برداشته و فراز و نشیبهای بسیاری را پشت سر گذاشته است. تجربیاتی که زنان ایران در طول مبارزات خود بدست آورده اند به آنان نشان داده که برای رهایی از ستم با هیچ کدام از جناحهای حاکم در حکومت مرد سالار نمی توان متحد شد. ایندولوری حاکم در مورد زنان که بیشتر توسط زنان حکومتی یا هم فکرانشان رنگ و لعاب داده و فرموله می شود، ابزاری است برای سرکوب زن. تجربه زنان ایران که در شکل گیری قیام 57 با تمام قوا و در صف اول مبارزه حضور داشتند نشان داد که ستم بر زن و مبارزه با آن، با سرنگونی رژیم گذشته نه تنها به پایان نرسید بلکه وارد فاز تازه ای شد که تداوم و تکامل هر چه بیشتر مبارزه را طلب می کند. حضور گسترده و فعال زنان در شورهای خیابانی بعد از انتخابات سال 1388 زمینه دیگری بود برای رشد و تکامل جنبش زنان. نقش زنان اصلاح طلب در منحرف کردن و فرو نشاندن پتانسیل انقلابی زنان در این دوره، یک بار دیگر با تحلیل ها و عملکردهایشان عریان و رسوا شد. جایگاه زنان در جنبشهای اخیر در منطقه و در شمال افریقا تکرار تجربه تاریخی زنان ایران است. می بینیم که تازه به قدرت رسیده ها در این مناطق از فردای سرنگونی دیکتاتورها، به انحاء مختلف سعی در تثبیت موقعیت فرو دست زنان دارند. مبارزه و مقاومت زنان ایران در سه دهه گذشته در کوچه و خیابان، مدرسه و دانشگاه، زندان و بازداشتگاه بر علیه حجاب اجباری، تجربه خونباری است برای هم سرنوشتان زن در سایر کشورهای اسلامی. این تجربه که زنان ایران برایش بهای سنگینی پرداخته اند بدرستی می تواند مورد استفاده زنان در سایر کشورهای اسلامی قرار گیرد تا بتوانند مبارزه ای مشترک و متحد را برای لغو حجاب اجباری و همه اشکال دیگر ستم جنسیتی در سراسر منطقه پیش برند.

بر گرفته از نشریه شماره 24 سازمان زنان هشت مارس

(ایران_ افغانستان) نوامبر 2011

این آگاهی انسانها نیست
که هستی آنها را
تعیین می کند
بلکه
این هستی اجتماعی آنهاست
که آگاهی شان را
تعیین می کند
((کارل مارکس))

برنامه های
سیامک ستوده
در کانال پیام افغان
در مورد
کارگران افغان در ایران
جمعه ها 15:8 و یکشنبه
ها 7 عصر ایران
11.45 و 10.5 صبح
تورنتو و واشنگتن
تکرار: پنجشنبه و جمعه
1.5 و 2.5 عصر ایران
5 و 6 صبح تورنتو و
واشنگتن
تکرار همه برنامه ها در
www.mardomtv.co
تلفن تماس
905_237_6661

آموزش رانندگی صادق
کلاس های تئوری و عملی کامل
با برگ گواهی تخفیف بیمه
کلاس های فشرده عملی
زیر نظر مربی
بیش از 17 سال تجربه رانندگی
در کانادا
تلفن : 9635 - 830 - 416

رغم دو قطبی بودن جهانی که به دو بلوک کمونیستی و کاپیتالیستی تقسیم شده است، ایالت متحده همچنان در دهه های بعد از جنگ بر سیستم بین المللی مسلط است. به رغم گفته هایی که زوال این قدرت را در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ پیشگویی میکردند، این کشور در پایان جنگ سرد همچنان در مرکز دومین دوره جهانی شدن قرار داشت.

در سیستمی کاپیتالیستی و جهانی، سردستانان ایالات متحده که تنها قدرت حاضر بوده، آرزوی قرن جدید آمریکایی را در سر میپروورند. در سال ۱۹۹۸، زیبگنیو برژینسکی تأیید میکند که: «وسعت و حضور قدرت جهانی آمریکا امروزه بی نظیر است»

(۹). سه سال بعد از آن نیز هانری کسینجر میگوید که: «پیشرفت جهانی ایالت متحده مثل بزرگترین امپریوریه های گذشته بی مانند است»

(۱۰). این دوران نصرت طول زیادی نکشید. دو جنگ و بحران اقتصادی آن را تحت شعاع قرار دادند. با این وجود، ایده های توسعه طلبانه همچنان ادامه دارند. آیا از اهداف باراک اوباما این نبود که: «این قرن را به قرن آمریکایی دیگری مبدل کند؟»

(۱۱).

ولی سیستم امروزی به سمت چند مرکزی شدن رو دارد. صعود دوباره آسیا و مناطق بزرگ دیگر پسا استعماری، در طی دهه های اخیر و نقش جدید کشور- قاره ها، مثل چین که مانند قدرت مرکزی نیمه مستقلی در کاپیتالیسم جهانی عمل میکنند، موقعیت را کلاً تغییر میدهند. ایالت متحده بدون شک جزو قدرتهای بزرگ است، ولی باید خود را با کثرت گرایی و نقشی کمتر در امور جهانی وفق بدهد.

۱- Karl Marx et Friedrich Engels, Manifeste du parti communiste, ۱۸۴۸.

۲- Fernand Braudel, La dynamique du capitalisme, Arthaud, Paris, ۱۹۸۵.

۳- John Meynard Keynes, Les conséquences économiques de la paix, Gallimard, Paris, ۱۹۱۹.

۴- Eric J.Hobsbawm, Industry and empire : from ۱۷۵۰ to present day, Penguin Books, Londres, ۲۰۰۰.

۵- Cf. Riginald Horsman, Race and manifest destiny, The Origin of American Racial Anglo-Saxonism, Harvard University Press, Cambridge, ۱۹۹۹.

۶- Brooks Adams, America's economic supremacy, The Macmillan company, New York, ۱۹۰۰.

۷- Walter Lippmann, «The Amercan destiny», Life Magazine, New York, ۱۹۳۹.

۸- Cite par Danold W.White, «History and American Internationalism : The Formulation from the past after World War II», Pacific Historical Riview, vol. ۲, n.۵۸, University of California Press, Berkeley, mai ۱۹۸۹.

۹- Zbigniew Brzezinski, The Grand Chessboard : American Primacy and its Geostrategic Objectives, Basic Books, New York, ۱۹۹۸.

۱۰- Henry Kissinger, Does America Need a Foreign Policy?, Simon & Schuster, New York, ۲۰۰۲.

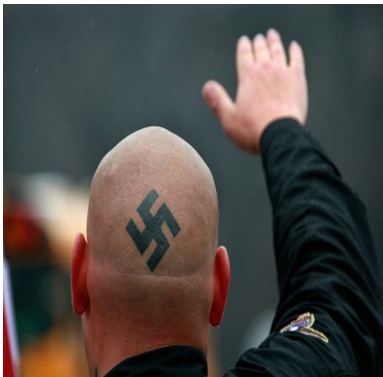
۱۱- اشارات رئیس جمهور اوباما در مقابل نمایندگان دو مجلس

نویسنده: Philip S. GOLUB

استاد دانشگاه پاریس ۸ و روزنامه نگار

برگردان: Negin Sharif-Cekanowski نگین شریف-چکانوسکی

پایان



قتل های زنجیره ای مهاجرین در آلمان توسط فاشیست ها با همیاری پلیس

گودرز حسنوند

فرانکفورت



قرن گذشته بکار گرفته شد، بلکه حتی خشی از اعضاء پلیس مخفی و گشتاپو هم بکمک سازمان سیا به آمریکای لاتین منتقل شدند تا در آنجا هم از محاکمه احتمالی در انتظارشان به خاطر جنایات که در زمان رایش سوم مرتکب شده بودند در امان باشند و هم در سازمان دهی و سرکوب ملت های آمریکای لاتین و گروه های چپ و سازمانهای چریکی آنجا از شان استفاده شود. دو نمونه آن شیلی و آرژانتین می باشند که در آنجا این افراد با داشتن اسم و تابعیت جدید جنایات فراوانی در دوران پینوشه و یا سرهنگ های حاکم در آرژانتین مرتکب شدند که هر روز بخشی از آن تکه تکه رو می شود. آئشمن نمونه بارز آن هست که توسط اسرائیلی ها در سال 1960 در آرژانتین دستگیر و مخفیانه به اسرائیل منتقل شد و بعد هم محاکمه و در سال 1962 اعدام شد.

تمامی مقامات از افسران گرفته تا قضات و کارمندان عالیرتبه رایش سوم بعد از جنگ با همان تفکر راسیستی/فاشیستی به سر کارهای دولتی سابق خود برگشتند و تا پایان دهه 80 هنوز بخشی از آنها زنده بودند و سرکار. هلموت اشمیت صدر اعظم سابق آلمان (1974تا1982) که در سرکوب گروه چریکی بادر- ماینهوف و کشتن آنها در زندان بنام خودکشی و صدور اجازه و برقراری پایگاههای اتمی آمریکا در خاک آلمان غربی بعنوان یکی از دست راستی ترین صدر اعظم های آلمان از حزب سوسیال دموکراسی بود که جزء افسران نیروی هوایی ارتش فاشیستی هیتلر تا آخرین روز نبرد جنگید و مدتی هم در زندان متفقین بود و یا پاپ اعظم اسقف کلیساهای کاتولیک هم که در جنگ دوم جهانی آنهم در بخش ضد هوایی ارتش آلمان می جنگید و بعد از جنگ دستگیر و او هم مثل هلموت اشمیت مدتی را در زندان متفقین بود دو نمونه بارز این مصداق هست.



طبقه حاکم سرمایه داری آلمان توانست بعد از جنگ به کمک طرح مارشال آمریکایی ها خود را بازسازی کند و پس از حدود 15 تا 20 سال دو باره به بزرگترین قدرت امپریالیستی اروپا تبدیل شود و به پیم رشد اقتصادی دهه 50 و 60 خود، به خاطر کمبود نیروی کار، قراردادهایی با کشورهای ترکیه-تونس-اسپانیا-پرتغال و حتی یوگسلاوی سابق برای وارد کردن نیروی کار ارزان بین سالهای 1960 تا 1968 امضاء کرد و چندین ملیون نیروی کار از این کشورها وارد آلمان کرد که حتی در موقع ورود به آنها گل و سایر چیزها هدیه می کردند. این دوران دوران شکوفایی و طلایی رشد سرمایه داری در آلمان غربی بود.

راسیسم کنترل شده از بالا بوسیله دو حزب بزرگ حاکم

نا قبل از فروپاشی شوروی و وحدت دو آلمان ماهمیشه و مداوم با یک فرهنگ راسیستی حاکم بر مطبوعات و همچنین حضور عینی آن در تمام احزاب و بخصوص دو حزب بزرگ سوسیال دموکرات و شدیدتر در احزاب دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی مواجه بودیم. طبقه سرمایه داری حاکم در آلمان دیگر احتیاج به دیکتاتوری خشن فاشیستی برای پیش برد اهدافش نداشت. سرمایه و صنعت آلمانی بخصوص بعد از دهه 90 اکثریت کشورهای جدا شده

پیدا کرده و بس. سویکاو شهر کوچکی در آلمان شرقی در ایالت زاکسن می باشد.

بعد از این هر روز ذره ذره اخبار بیشتری از فعالیتها و نحوه شکل گیری این باند فاشیستی رو می شود و معلوم می گردد که آنها در سرقت 12 بانک و بمب گذاری در شهرهای مختلف از جمله در شهر کلن در سال 2001 که منجر به زخمی شدن دهها مغازه و اتوموبیل از جمله یک خانم ایرانی-آلمانی شده که در مغازه ای در آنجا مشغول کار بوده دست داشته اند. علی رغم ادعای پلیس بزودی روشن می شود که آئن سه نفر سالها برای پلیس شناخته شده بودند و حتی در دسامبر سال 98 پلیس در شهر برلین این سه نفر را در یک کارگاه بمب سازی با مقادیر زیادی اسلحه دستگیر و بلافاصله هم آزاد می کندو آنها هم از آن موقعیت استفاده کرده و "مخفی" می شوند و تازه دو روز بعد دادستانی دستور دستگیری آنها را صادر می کند. علاوه بر این تازگی معلوم شده که این سه نفر با شناسنامه های جعلی ای زندگی می کرده اند که سازمان امنیت آلمان آنها را قانونی صادر کرده و در اختیارشان قرار داده و افراد این گروه خیلی بیش از سه نفر بوده و اکثریت آنها عضو پلیس مخفی یا سازمان امنیت بوده و مستقیم در این جنایات دست داشته اند و من بعنوان نمونه فقط یکی از آنها را بیان می کنم. در یکی از این سری قتلها در 6 آوریل 2006 در شهر کاسل در یک اینترنت کافه که صاحب اینترنت کافه یک آلمانی ترک تبار با دوتیر در سرش به قتل می رسد چندین مشتری هم وجود داشته که یکی از این "مشتریان" فردی بوده بنام HolgerG.

که از فاشیستهای سابق دار و از دوستان نزدیک باند سه نفری معروف به "سلول سویکاو" بوده و از اعضا سازمان امنیت آلمان که بعد از دستگیری ادعا کرده که بطور تصادفی آنروز در اینترنت کافه بوده و آزاد می شود.

و پس از جریان این قتل در شهر کاسل به خاطر فاش شدن نامش او را فقط از سازمان امنیت به یک بخش اداری دولتی دیگر می کنند. جالب توجه اینکه فرد نامبرده باز هم بطور "تصادفی" در نزدیکی محل وقوع شش قتل دیگری هم از این سری قتل های زنجیره ای که رخ داده حضور داشته. و یا یک مامور دیگر برای آنها اتوموبیل اجاره کرده و یا یک مامور پلیس مخفی دیگر برای آنها کارت ما هانه مترو خریده که فعلا همه اینها مورد بررسی و تحقیق هستند و هر روز اخبار جدیدی از آن به بیرون درز می کند. نقش پلیس مخفی و همکاری و شرکت آن در این قتلها چنان واضح و برجسته هست که دولت و مطبوعات هم سازمان مخفی را این روزها زیر ضربات "انتقاد" قرار داده اندو همه بدان معترفند و من در بخش بعدی آنرا جداگانه بررسی می کنم. البته ساواک آلمان ادعا می کند که بخاطر کسب اطلاعات این نازی ها را به خدمت در آورده و بقول معروف این ها عنصر نفوذی هستند.

مسئله اینجاست که این روزها فقط این سری جنایات گروه های فاشیستی و آنهم فقط در این سالهای 2001 تا 2007 مورد بحث مطبوعات هست و نه کل جنایاتی که احزاب و گروه های فاشیستی بعد از سقوط رایش سوم و بخصوص بعد از وحدت دو آلمان انجام داده اند. پیدا کرده و بس. سویکاو شهر کوچکی در آلمان شرقی در ایالت زاکسن می باشد.

فاشیسم و راسیسم در آلمان بعد از جنگ جهانی دوم

بعد از شکست فاشیسم در آلمان در سال 1945 و دستگیری و محاکمه فقط چند نفر از سران آن در دادگاه نورنبرگ بخش اعظم این دستگاه مخوف و جنایت کار دولتی بخصوص پلیس اعم از مخفی و غیر مخفی آن دوباره به کمک آمریکایی ها باز سازی شد و در جنگ سرد بعنوان بهترین وسیله نه فقط برای سرکوب جنبش ها و مبارزات طبقه کار گر در آلمان مثل سرکوب و کشتار اعضا گروه بادر ماینهوف معروف به فراکسیون ارتش سرخ در دهه 70 تا 80

بیش از دوهفته اخبار ترور و قتل های زنجیره ای وحشتناک در آلمان در صدر اخبار روز اروپا بود و هنوز و هر روز جزئیات تازه ای از این جنایات هولناک بوسیله مطبوعات آلمان رو می شود و در روز 22 نوامبر حتی در پارلمان آلمان یک بیانیه مشترک از طرف تمام احزاب چپ و راست پارلمانی در محکومیت این جنایت قرائت شد و حتی وزیر دادگستری آلمان اعلام کرده که به خانواده قربانیان نفری 10000 هزار ابرو خسارت پرداخت خواهد شد. برای کسی که از بیرون و بدون آگاهی به زمینه ها و علل تاریخی و شرایط فعلی در آلمان به قضیه نگاه کند به نظرش چقدر دولت آلمان دلسوز و یا ضد فاشیست می باشد. ولی این اشک دولتمردان آلمانی بخصوص دو حزب بزرگ سوسیال دموکرات و سوسیال مسیحی که به تناوب بعد از جنگ دوم جهانی قدرت را در دست داشته اند فقط مانند اشک همان تمساحی می باشد که بعد از قورت دادن قربانی اش جاری می شود. ولی اول ببردازیم به خود اصل قتل ها و نحوه رخداد آنها.

از سال 20001 تا 2006 در شهر های مختلف آلمان از جنوب تا شمال 9 نفر آلمانی ترک تبار (مهاجرین نسل دوم) و یک یونانی مهاجر که اکثر دارای شغل آزاد مثل داشتن مغازه کوچک کباب فروشی یا یک اینترنت کافه بودند در روز روشن و در محل کارشان با اسلحه کشته می شوند بدون اینکه پلیس "هیچگونه اثری یا نشانه ای" از قاتلین بیابد. از سال 2001 تا سال 2011 پلیس آلمان ضمن "جستجوی" قاتل یا قاتلین، این قتلها را کار باند های مافیایی ترک و یا درگیری خانوادگی مهاجرین ترک می دانست و بدین شکل افکار عمومی را توجیه می کرد. حتی در یک مورد همسر یکی از این مهاجرین را دستگیر کرده و او را متهم به قتل همسرش می کند. در مطبوعات، پلیس از عدم همکاری "جامعه بسته و موازی" ترکها شکوه می کند که با پلیس آلمان در دستگیری قاتلین همکاری نمی کند و ظاهرا این توضیحات پلیس برای افکار عمومی کافی و قانع کننده بود تا اینکه در سال 2007 یک پلیس زن هم با همان اسلحه در شهر هایل برون آلمان به وسیله فرد یا افرادی ناشناس به قتل می رسد و حتی اسلحه آن پلیس هم به سرقت برده می شود. قتل این پلیس زن هم مثل بقیه قتل های زنجیره ای بصورت یک معما می ماند تا اینکه در 4 نوامبر در شهر آیزناخ بانکی مورد سرقت می گیرد و پلیس در جستجوی اتوموبیل کاراونی مانند بوده که بی ارتباط با این سرقت نبوده. چند ساعت بعد آن اتوموبیل را پیدا می کنند که جسد دو مرد یکی بنام Munlos Uwe Böhnhard در آن بوده که پلیس ادعا کرده آنها به محض نزدیک شدن پلیس دست به خودکشی زده اند. چند ساعت بعد در شهر سویکاو خانه ای منفجر می شود و پلیس بعد از ورود به ساختمان منفجر شده که در آن دو فاشیستی که در حمله به بانک دست داشته و "خودکشی" کرده اند همراه با زنی بنام Beate Zschäpe زندگی می کرده اند که این خانم بعد از انفجار خانه و به آتش کشیدن مدارک در آن خود را به پلیس معرفی می کند. در این خانه مدارک و اسلحه های زیادی از جمله اسلحه پلیس به قتل رسیده در شهر هایل برون در سال 2007 و همچنین مقدار زیادی ویدئو و سی دی و بروشورهای تبلیغاتی فاشیستی کشف شده که در یکی از این ویدئوها قتل مهاجرین حتی در موقع وقوع فیلمبرداری شده. در ویدئوی دیگری این گروه ضمن اعلام خود تحت عنوان "سازمان ناسیونال سوسیالیستی زیر زمینی" یا NSU مسئولیت تمام قتلها را با فیلم برداری دقیقی که ضمن جنایات انجام گرفته بعهده گرفته و ویدئوی آن را هم برای برخی از مطبوعات ارسال می نماید. پلیس در آغاز مثل همیشه اعلام می کند تمام قتلها کار فقط این گروه سه نفری فاشیستی بوده که این روزها بعنوان سلول سویکاو شهر ت

گفت آن یار کز نوکشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدای کرد



6. حزب " ناسیونال آلمان " یا ن.پ.د که یک حزب دست راستی افراطی یا دقیقتر بگویم یک حزب فاشیستی هست که دست اعضایش بخون صدها نفر آغشته می باشد و در شرق آلمان نفوذ زیادی دارد در دو تا از ایالت های شرقی آلمان دارای 14 نماینده پارلمانی می باشد و در کل آلمان در شهرداری ها و انجمن های شهرداری ها 330 نماینده دارد.

با توجه به آمار بالا این سوال پیش میاید که در کشوری مثل آلمان قانون و ارگانهای دولتی کجا هستند وقتی که فاشیست ها این همه جنایت و کشتار می کنند؟

پاسخ این سوال سخت نیست. وقتی که مردم در مطبوعات و رادیو تلویزیون و یا در ادارات دولتی با بمباران تبلیغاتی راسیستی مدام مواجه می شوند، بنابراین جای تعجب نیست وقتی که این حوادث رخ می دهد. مطبوعات و رادیو تلویزیونهای دولتی جاده صافه کن و زمینه ساز حملات گروه ها و احزاب فاشیست می باشند.

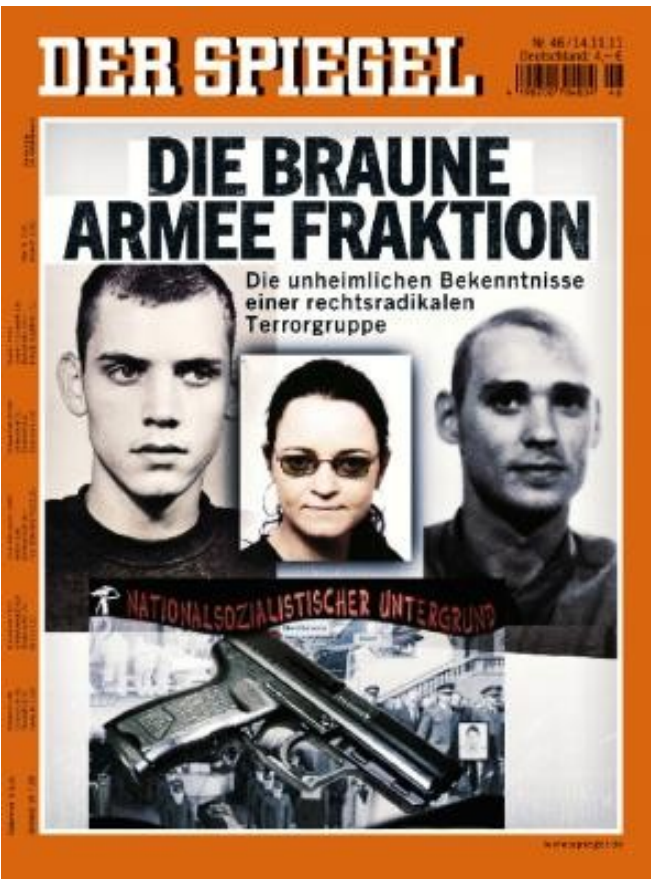
در نهادهای دیگر مثل خود کلانتری ها کافی هست که من سرنوشت دلخراش یک پناهنده آفریقایی را بیان کنم که حتی جنبه جهانی پیدا کرده و آنهم سوزندگان یک پناهنده آفریقایی در سلول زیر زمین پلیس در شهر دزاو Dessau در آلمان شرقی می باشد. این پناهنده که اسمش Oury Galloh

بود که در 7 ژانویه 2005 بدون هیچ دلیلی در خیابان توسط پلیس دستگیر می شود. او تا خره خره مشروب خورده بود و مست. پلیس دست و پای او را به یک تخت در زیر زمین اداره پلیس می بندد و او را به آتش می کشد. فردای آنروز پلیس اعلام کرد که با او فندکی که در جیب داشته خود سوزی کرده. در حالیکه دست و پایش محکم به تخت بسته شده بود و مست هم بوده. تا کنون دو بار رییس پلیس این پاسگاه محاکمه شده و هر دو بار به این دلیل که دادستان مدرکی برای اثبات قتل در دست ندارد او را آزاد کرده. در آخرین دادگاه که ناظرین و قضات بین المللی هم در صف تماشاچیان نشسته بودند رییس دادگاه اعلام می کند ما شاهدهی برای وقوع قتل نداریم اگر چه قتلی صورت گرفته. " با توجه به این که دست و دماغ مقتول شکسته شده بوده و او حتی امکان تکان خوردن هم نداشته قتلی صورت گرفته و رییس پلیس دو بار هم بلند گوی زیرزمین را خاموش کرده و دستگاه آژیر خطر آتش سوزی را از کار انداخته" و پرونده را با توجه جهانی شدن امر به دادگاه عالی آلمان ارجاع داده و تا این تاریخ هنوز دادگاهی برگزار نشده. در دادگاه عده ای از فاشیستهای شناخته شده هم در صف تماشاچیان حضور داشتند. در مورد پلیس مخفی یا Verfassungsschutz

. رییس پلیس مخفی در ایالت تورینگن که اسمش هلموت رور می باشد با گروههای ملی تانت و فاشیست رابطه بسیار گرم و خصوصی داشته و تازگی رو شده که با اعضاء "سلول سویکاو" هم رابطه بسیار نزدیکی داشته. او را در سال 1987 به خاطر رشوه خواری از کار اخراج کردند و فعلا در یک انتشاراتی متعلق به جریانات فاشیست مشغول کار می باشد.

البته این هم لازم به توضیح می باشد که در بخش غربی آلمان همکاری پلیس و مقامات قضایی با جریانات فاشیست و یا دست راستیان افراطی فرق می کند و علت آن هم اولاً مهاجرین و نیروهای چپ و سندیکاها کارگری در غرب آلمان خیلی بیشتر و قویتر می باشند و در اینجا از دهه 60 با اوج گیری جنبش دانشجویی و همینطور بعداً با ایجاد سازمان چریکی ارتش سرخ آلمان یک مبارزه ضد فاشیستی بوقوع پیوست که ما آنرا در آلمان شرقی سابق نداشتیم. ولی این جمله و ضرب المثل آلمانی که " پلیس از چشم چپ پلیس کور هست" که به این معنای باشد که (پلیس فقط چپ و فعالیت های آنها را زیر نظر دارد و سرکوب می کند و نه راست ها و دست راستی ها) در همه کشورهای سرمایه داری و بخصوص آلمان صادق می باشد.

پایان



در خود ادارات دولتی و بخصوص پلیس تبعیض و آزار و حتی شکنجه کسانی که جزء اقلیت ها یا تبار غیر آلمانی دارند بیشتر از جاهای دیگر می باشد. در مورد همین قتل های زنجیری تیتیر مطبوعات " قتل های زنجیره ای دینر کبابی ها" بود که خود این تیتیر تحقیرآمیز بود و باعث اعتراضات گسترده ای قرار گرفت که از آن بعد بجای کلمه "کبابی ها" کلمه بسپرس را گذاشتند. حالا از این هم بگذریم که فقط دو نفر از این قربانیان این شغل را داشته اند.

یک مثال دیگر شاید بهتر حرف مرا روشن کند و آنهم کتابی راسیستی از تیلو سارازین از وزرای سابق حزب سوسیال دمکرات هست که سال قبل پرفروشترین کتاب سال شد.

تیلو سارازین چندین سال وزیر مالیات دولت سوسیال دمکرات در شهر -استان برلین بود و تا این اواخر هم یکی از مدیران رهبری بانک مرکزی آلمان. او در کتابش " آلمان خود خودش را از بین می برد" که مثل بمب در آلمان ترکید همان استدلال قدیمی هیتلر در کتاب نبرد من را لعاب تازه ای زده و می گوید که ژن ها تعیین کننده سرنوشت انسانها و آینده شان می باشد و از اینجا نتیجه گیری می کند که ترک های مهاجر سرنوشتشان از قبل رقم خورده و مردانشان سبزی فروش و کباب پز می شوند و زنانشان هم فقط دختران مقنعه پوش می زایند و از آنجایی که جمعیت آنها رو به افزایش و جمعیت خود آلمانی ها رو به کاهش می باشد بنابراین در دراز مدت انسانهای با ژن هوشمند اقلیت شده و خلاصه در درازمدت آلمان خوش خودش را از بین می برد. این کتاب مورد استقبال وسیعی قرار گرفت و حتی فاشیستها در تبلیغات انتخابی شان یکی از جمله های معروف کتاب را شعار انتخاباتی خود قرار دادند.

از بلوک شرق مثل لهستان یا مجارستان یا بلغارستان و یا کشورهای جدا شده از یوگسلاوی مثل کرواسینرا عملاً زیر کنترل و نفوذ خود در آورد. اگر هیتلر با توپ و تانک این کشورها را توانست اشغال و به زیر سلطه خود بکشد سرمایه و صنعت آلمان بعد از جنگ با کمک دولت اش همین تصرف را مسالمت آمیز و بدون خشونت با تسلط بر بازار این کشورها انجام داد. نفوذ و تسلط آلمان در این کشورها چنان شدید می باشد که زبان آلمانی جای زبان روسی بعنوان زبان دوم این کشورها را جای گرفته. بنابراین راسیسم حاکم نه برای کشور گشایی به سبک سابق بلکه برای مصرف داخلی آنها بر علیه مهاجرین بوده و هست و دهدف را دنبال می کند: اولاً با شوریدن بخشی از طبقه کارگر بومی بر علیه بخش دیگر آن یعنی کارگران مهاجر، خاک در چشم طبقه کارگر پاشیده و باین طریق بی عدالتی و بیکاری را که ریشه در ذات سرمایه داری دار د را لاپوشانی می کند، و مبارزه آنها را به جیتی دیگر و غیر انسانی می کشاند و ثانیاً در رقابت های دو حزب حاکم برای کسب قدرت این راسیسم هم کاتالیزاتوری هست که در موقع انتخابات پارلمانی برای پیروزی بر رقیب انتخاباتی بدرشان می خورد. تا اواخر قرن گذشته در اکثر کشورهای اروپایی دو حزب بزرگ سوسیال دمکراسی به همین سبک و سیاق حکومت می کردند و اجازه پیدایش یا رشد به احزاب از خود چپ تر (چپ تر از سوسیال دمکراسی) یا راست تر (مثل احزاب راست افراطی با گرایشات فاشیستی) را نمی دادند ولی با عمیق شدن بحران سرمایه داری و افزایش میلیونی بیکاران دیگر احزاب سنتی حاکم قادر به کنترل اوضاع نبودند و احزاب دست راستی افراطی جدیدی با گرایشات فاشیستی شکل گرفتند که در مبارزات پارلمانی حتی تا 20 یا 30 درصد آراء انتخاباتی را در پارلمانهای مرکزی یا ایالتی یا شهرداری کسب می کردند. نمونه این احزاب در فرانسه حزب ن.پ به رهبری لوین یا اف. پ. او در اطریش هستند که ویژگی مشترک همه این احزاب شعار بر علیه اقلیت ها و کارگران مهاجر می باشد.

در آلمان تا قبل از وحدت دو آلمان احزاب و گروههای ملیتانت کوچک فاشیستی مثل د. فاو. او در جنوب آلمان داشتیم که بنیان گذارانشان اکثراً فاشیست های پیر و پاتال سابق بودند که در رویای باز پس گرفتن سرزمین های از دست رفته در جنگ اول و دوم جهانی و اخراج تمام خارجیان بودند و همین ها بودند که با خلاء ی که در بخش شرقی آلمان پس از وحدت پیش آمد و بر بستر هیستری ضد کمونیستی ناشی از فروپاشی بلوک شرق با ارسال نیرو و پول به آلمان شرقی که بعد از وحدت دو بخش با بیکاری بالای 50 درصدی از یک طرف و عدم شکل گیری مؤسسات و ارگانهای دولتی توانستند حداکثر بهره را در جذب و ارگانیزه کردن نیروی عظیم بیکاران ببرند و از این رهگذر دهها گروه و سازمان ملیتانت فاشیستی در عرض مدت کوتاهی مثل قارچ از زمین رویید. ترور مهاجریان و گروههای چپ آتش زدن خانه ها و اروگاهای پناهندگان از سال 1990 ابعاد گسترده و وحشتناکی پیدا کرده که ابتدا از شرق آلمان شروع شد و بعد به غرب هم آلمان سرایت کرد که کشته شدن و سوختن 11 پناهنده در سال 1996 در شهر لوبک در ساختمان پناهنده گان و سوختن یک خانواده 5 نفری در خانه شخصی شان در سال 1993 در شهر زولین گن بر اثر حمله فاشیستها دو نمونه دلخراش این حملات ضد انسانی فاشیستها بود. آمار زیر بیان واضح این شرایط در سال 2010 تاکنون می باشد.

1. طبق آمار دولتی در سال 2010 بیش از 25.000 دست راستی افراطی یا بعبارت ساده تر ملیتانت فاشیست وجود دارد 9.600 از آنها ارگانیزه شده در احزاب و سازمانها هستند.
2. تا همین سال حدود 8 درصد مردم تفکرات راست افراطی و راسیستی دارند که چیزی در حدود 6 میلیون جمعیت آلمان را تشکیل می دهند.
3. از سال 1990 تا سال 2010 بیش از 182 نفر در حملات راسیستی و فاشیستی جان خود را از دست داده اند.
4. بیش از 762 نفر زخمی شده اند.
5. بیش از 15.905 عمل و جرم راسیستی و فاشیستی اتفاق افتاد.